

## سخن ناشر

«مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن» در سال ۱۳۷۵ با هدف نشر آثار قلمی، صوتی و تصویری حجة الاسلام والمسلمین محسن قرائتی تأسیس گردید و در این راستا فعالیت‌های گوناگونی را به انجام رسانیده است. از جمله:

۱- تجدید چاپ کتب قبلی ایشان با ویراستاری جدید.

۲- نشر کتاب تفسیر نور که تاکنون هشت جلد آن عرضه گردیده و قرار است در دوازده جلد پایان پذیرد.

۳- عرضه يك دوره اصول عقائد اسلامی در قالب ده نوار ویدیویی و دو CD جهت استفاده جوانان.

۴- عرضه بیست سال برنامه درس‌هایی از قرآن، در قالب پنج CD تحت عنوان نرم‌افزار بلاغ.

۵- راه اندازی پایگاه اینترنتی به نشانی: [www.Qaraati.Net](http://www.Qaraati.Net) با امکان دسترسی به کلیه متون

تفسیری و کتب حجة الاسلام قرائتی.

۶- نشر برخی کتب قرآنی و تفسیری همچون «هزار ویک نکته از قرآن کریم» و «تفسیر قرآن برای جوانان» تألیف برخی همکاران مؤسسه.

در ضمن این کتاب که تفسیر سوره یوسف می‌باشد و در جلد ششم تفسیر نور نیز عرضه گردیده، «یوسف قرآن» نام گرفته است، زیرا به تعبیر خود قرآن، داستان یوسف «احسن القصص» و زیباترین داستان قرآن می‌باشد.

در پایان از همه جوانان و علاقمندان به قرآن کریم انتظار داریم که نظرات و پیشنهادات خود را جهت رشد حرکت‌های قرآنی و تفسیری به نشانی: تهران - صندوق پستی ۱۴۱۸۵/۵۸۶ ارسال نمایند.

مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن

## مقدمه

«بسم الله الرحمن الرحيم»

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيدنا ونبينا محمد وآله الطاهرين

گرچه سوره یوسف در جلد ششم تفسیر نور چاپ شده، لکن از آنجا که داستان حضرت یوسف بسیار شیرین و پرجاذبه است و برای آشنایی نسل نو با تفسیر و نکات و اشارات و لطایف قرآن، بهترین راه را داستان‌های قرآن یافتیم، تصمیم گرفتیم این قسمت از تفسیر نور را جداگانه چاپ کنیم، تا کسانی که حوصله مطالعه‌ی تفسیر همه قرآن یا توان تهیه یک دوره تفسیر کامل را ندارند، یکسره محروم نشوند و لاقلاً با بخشی از قرآن و تفسیر آن آشنا شوند.

جوانان ما پس از مطالعه این جزوه باور خواهند کرد که چگونه خداوند در دوازده صفحه‌ی قرآن، داستانی را بیان کرده که هزاران نکته در آن نهفته و حدود نهمصد نکته‌ی آن را من با کمی اطلاعاتم بدست آورده و در این جزوه کوچک تقدیم شما می‌کنم.

من فکر می‌کنم مطالعه این سوره، راه خوبی برای ورود به دنیای تفسیر باشد، چنانکه در سال ۸۰ که ستاد تفسیر قرآن کریم، این کتاب را به مسابقه گذارد و از مشتاقان تدبیر در آیات قرآن خواست تا اگر نکات تازه‌ای می‌یابند آن را برای ستاد ارسال و از جوایز ویژه‌ای بهره‌مند گردند، حدود ۷۰ رساله واصل گردید که مشتمل بر هزاران نکته بود و از میان آنها آنچه ضابطه‌مند، بدیع و غیر تکراری بود، با نظر کارشناسان فن استخراج گردید.

در چاپ حاضر کتاب یوسف قرآن، علاوه بر ۹۰۰ نکته و پیام قبلی، ۳۷۰ پیام استخراجی از جزوات ارسالی، الحاق گردید تا اولاً نکات جدید در اختیار همگان قرار گیرد و ثانیاً این موضوع آشکارتر شود که تدبیر در قرآن می‌تواند یافته‌های تازه‌ای را برای هر تدبیر کننده به ارمغان آورد. پیام‌های برگرفته از آن جزوات، با علامت در پایان آن مشخص گردیده است.

در پایان ضمن تقدیر از همه عزیزانی که مطالب خود را ارسال نموده و پوزش از عدم ذکر نام آنان، از زحمات حجّة الاسلام و المسلمین مجتبی کلباسی و همکاران محترمشان در ستاد تفسیر، که در امر برگزاری مسابقه، مطالعه جزوات و استخراج نکات جدید متقبل زحماتی شده‌اند، تشکر نموده و توفیق آنان را از خداوند متعال خواستارم.

قابل ذکر است که برای برگزاری مسابقه سراسری تفسیر قرآن در سال ۱۳۸۳، مجدداً مطالب این کتاب توسط حجج اسلام آقایان کلباسی و سلیمانی مورد مطالعه و اصلاح قرار گرفت و نظرات آنان در این جزوه اعمال گردید.

همچنین از کسانی که به نکات تازه یا اشکالاتی برخورد کرده و ما را آگاه سازند پیشاپیش تشکر می‌کنم.

محسن قرائتی

سیمای سوره‌ی یوسف

سوره یوسف از سوره‌های مکی و دارای یکصد و یازده آیه است. نام حضرت یوسف، ۲۷ مرتبه در قرآن آمده، که ۲۵ مرتبه آن در همین سوره است. آیات این سوره، به هم پیوسته و در چند بخش

جذاب و فشرده، داستان زندگی یوسف را از کودکی تا رسیدن او به مقام خزانهداری کشور مصر، عفت و پاکدامنی او، خنثی شدن توطئه‌های مختلف علیه او و جلوه‌هایی از قدرت الهی را مطرح می‌کند.

داستان حضرت یوسف علیه السلام فقط در همین سوره از قرآن آمده، در حالی که داستان پیامبران دیگر در سوره‌های متعدّد نقل شده است. داستان حضرت آدم و نوح هر کدام در دوازده سوره، داستان حضرت ابراهیم در هیجده سوره، داستان حضرت صالح در یازده سوره، داستان حضرت داوود در پنج سوره، داستان حضرت هود و سلیمان هر کدام در چهار سوره و داستان حضرت عیسی و زکریّا هر کدام در سه سوره ذکر شده است (تفسیر حدائق)

داستان حضرت یوسف در تورات، سیفر پیدایش از فصل ۳۷ تا ۵۰ نیز نقل شده است، اما در مقایسه با آنچه در قرآن آمده، به خوبی اصالت قرآن و تحریف تورات معلوم می‌گردد. در میان آثار ادبی نیز داستان یوسف و زلیخا، دارای جایگاهی برگزیده است که از آن جمله می‌توان منظومه یوسف و زلیخا، از نظامی گنجوی و یوسف و زلیخا منسوب به فردوسی را نام برد.

قرآن در داستان یوسف علیه السلام بیشتر به شخصیت خود او در گذر از کوران حوادث می‌پردازد، در حالی که در داستان پیامبران دیگر، بیشتر به سرنوشت مخالفان و لجاجت و هلاکت آنان اشاره نموده است.

در برخی روایات، از آموزش سوره یوسف به زنان و دختران نهی شده است، ولی به نظر برخی صاحب نظران، این روایات آسناد قابل اعتمادی ندارند (تفسیر نمونه).

و از طرفی آنچه معیار این نهی است، طرح عشق از سوی زلیخا همسر عزیز مصر است که با بیان قرآنی، نقطه منفی در آن وجود ندارد.

### آیه (۱ و ۲)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

«۱» الرِّتْلُكَ ءَايَاتِ الْكِتَابِ الْمُيِّنِ

الف لام را. آن است آیات کتاب روشنگر.

«۲» إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

همانا ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، باشد که بیاندیشید.

نکته‌ها:

درباره حروف مقطعه نظرات مختلفی بیان شده است، از جمله:

۱- قرآن، این معجزه الهی از همین حروف الفبا تألیف یافته که در اختیار همگان است.

۲- نام سوره‌ای است که با آن حروف آغاز شده است.

۳- نوعی سوگند و قسم الهی است.

۴- اسرار و رموزی بین خدا و پیامبر است.

اما با توجه به اینکه از میان ۲۹ سوره‌ای که با حروف مقطعه آغاز شده، در بیست و چهار مورد پس از آن حروف، سخن از قرآن و معجزه بودن آن است، شاید بهترین وجه، همان نظر اول باشد. قرآن به هر زبانی که نازل می‌شد، دیگران باید با آن زبان آشنا می‌شدند. اما نزول قرآن به زبان عربی دارای مزایایی است، از جمله:

الف: زبان عربی دارای چنان گستردگی لغات و استواری قواعد دستوری است که در زبان‌های دیگر یافت نمی‌شود.

ب: طبق روایات زبان اهل بهشت، عربی است.

ج: مردم منطقه‌ای که قرآن در آن نازل شد، عرب زبان بودند و امکان نداشت که کتاب آسمانی آنها به زبان دیگری باشد.

خداوند در مورد قرآن و باران، هر دو تعبیر به «نزول» نموده است، بین این دو مشابهت‌هایی است که ذکر می‌کنیم:

الف: هر دو از آسمان نازل می‌شوند. «و انزلنا من السماء ماء» ( مؤمنون، ۱۸).

ب: هر دو طاهر و مطهرند. قرآن، برای رشد و پاکی روح از شرك و جهل و انحرافات، «یزکیهم» (بقره، ۱۲۹).

و باران وسیله پاکی جسم است. «لیطهرکم» ( انفال، ۱۱).

ج: هر دو وسیله‌ی حیاتند. باران وسیله حیات مادی و سرسبز شدن زمین مرده است، «لنحیی به بلدة ميتاً» ( فرقان، ۴۹).

و قرآن وسیله زنده شدن دل‌های مرده و خواب رفته است. «دعاکم لما یحییکم» ( انفال، ۲۴).

د: هر دو مایه برکت‌اند. «کتاب انزلناه مبارک» ( انعام ۹۲).

، «ماء مبارکاً» ( ق ۹).

ه: قرآن چون باران، قطره قطره و آیه آیه نازل شده است. (نزول تدریجی)  
پیامها:

- ۱- قرآن، از همین حروف الفبا (الف، لام، را،...)، تألیف یافته است. اگر می‌توانید شما هم از همین حروف، کتابی مثل قرآن بیاورید. «الر» آری انسان از خاک می‌تواند خشت و آجر و کوزه بسازد، ولی قدرت الهی از خاک صدها نوع برگ و گل و میوه با رنگ‌ها و مزه‌های مختلف می‌سازد، همچنین انسان از حروف الفبا کلمات عادی می‌سازد، ولی خداوند از همین حروف قرآنی می‌سازد که نه تنها در هر صفحه آن بلکه در هر سطر و کلمه و حرف آن نکاتی نهفته است.
- ۲- نزول قرآن به زبان عربی از يك سو و فرمان تدبیر در آن از سوی دیگر، نشانه‌ی آن است که مسلمانان باید با زبان عربی آشنا شوند. «قرآناً عربياً لعلکم تعقلون»
- ۳- قرآن، تنها برای تلاوت و تبرک نیست، بلکه وسیله‌ی تعقل و رشد بشر است. «لعلکم تعقلون»
- ۴- نوشته‌ها باید روشن و روشنگر، هدفدار و هدایتگر باشد. «الکتاب المبین... لعلکم تعقلون»

### آیه (۳)

«۳» نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِن كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ  
ما با این قرآن که به تو وحی کردیم بهترین داستان را بر تو بازگو می‌کنیم، در حالی که تو پیش از آن، از بی‌خبران بودی.

نکته‌ها:

«قَصَص» جمع «قصه» هم به معنای داستان و هم نقل داستان است.  
قصه و داستان در تربیت انسان سهم بسزایی دارد. زیرا داستان، تجسم عینی زندگی يك اُمَّت و تجربه عملی يك ملت است. تاریخ آئینه‌ی ملت‌هاست و هر چه با تاریخ و سرگذشت پیشینیان آشنا باشیم، گویا به اندازه عمر آنان زندگی کرده‌ایم. حضرت علی علیه السلام به فرزندش امام حسن می‌فرماید: فرزندم! من در سرگذشت پیشینیان چنان مطالعه کرده‌ام و به آنها آگاهم، که گویا با آنان زیسته‌ام و به اندازه‌ی آنها عمر کرده‌ام (نهج البلاغه، نامه ۳۱).

شاید یکی از دلایل اثرگذاری قصه و داستان بر انسان، تمایل قلبی او به داستان باشد. معمولاً کتاب‌های تاریخی و داستانی در طول تاریخ فرهنگ بشری رونق خاصی داشته و قابل فهم و درک برای اکثر مردم بوده است، در حالی که مباحث استدلالی و عقلانی را گروه اندکی پیگیری می‌کرده‌اند.

در روایات، به کلّ قرآن «احسن القصص» اطلاق شده است و این منافاتی ندارد که در میان کتب آسمانی، قرآن «احسن القصص» باشد و در میان سوره‌های قرآن، این سوره «احسن القصص» باشد (تفسیر کنزالدقائق).

تفاوت داستان‌های قرآن با سایر داستان‌ها:

- ۱- قصه‌گو خداوند است. «نحن نقصّ»
- ۲- هدفدار است. هدفی بس بلند و آن ارشاد و هدایت انسان از طریق تجربه امت‌های گذشته است که چگونه بعضی به خاطر ایمان و صبر و تقوی عزیز شدند و گروه دیگری به خاطر هوسها و لجاجت‌ها و تکبرها و حسدها ذلیل گشتند. با نقل این داستان‌ها به انسان آرامش و دلداری می‌دهد تا در مقابل نا ملایمات پایدار بماند. قرآن در این باره می‌فرماید: «نقصّ علیک من انباء الرّسل ما نثبت به فؤادک» (هود، ۱۲۰).

۳- حقّ است، نه خیال. «نحن نقصّ علیک نبأهم بالحقّ» (کهف، ۱۳).

۴- بر اساس علم است، نه گمان. «فلنقصنّ علیهم بعلم» (اعراف، ۷).

۵- وسیله‌ی تفکر است، نه تخدیر. «فاقصص القصص لعلّهم یتفکرون» (اعراف، ۱۷۶).

۶- وسیله عبرت است، نه تفریح و سرگرمی. «لقد کان فی قصصهم عبرة» (یوسف، ۱۱۱).

داستان حضرت یوسف، «احسن القصص» است، زیرا:

- ۱- چون از سرچشمه وحی است، از معتبرترین داستان‌هاست. «بما اوحینا»
- ۲- در این داستان، جهاد با نفس که بزرگ‌ترین جهاد است، مطرح می‌شود.
- ۳- قهرمان داستان، نوجوانی است که تمام کمالات انسانی را در خود دارد. (صبر، ایمان، تقوی، عفاف، امانت، حکمت، عفو و احسان که در لابلای تاریخ یوسف خواهیم خواند).
- ۴- تمام چهره‌های داستان، خوش عاقبت می‌شوند. یوسف به حکومت می‌رسد، برادران توبه می‌کنند، پدر بینایی خود را بدست می‌آورد، کشور قحطی زده نجات می‌یابد و دلتنگی‌ها و حسادت‌ها به وصال و محبت تبدیل می‌شود.

۵ - در این داستان مجموعه‌ای از تضاد در کنار هم طرح شده‌اند: فراق و وصال، غم و شادی، قحطی و پرمحصولی، وفاداری و جفاکاری، مالک و مملوک، چاه و کاخ، فقر و غنا، بردگی و سلطنت، کوری و بینایی، پاکدامنی و اتهام ناروا بستن.

نه فقط داستان‌های الهی، بلکه تمام کارهای خداوند، «أحسن» است. زیرا:

۱- بهترین آفریدگار است. «أحسن الخالقین» ( مؤمنون، ۱۴).

۲- بهترین کتاب را دارد. «نزل احسن الحدیث» ( زمر، ۲۳).

۳- بهترین صورت‌گر است. «فاحسن صورکم» ( غافر، ۶۴).

۴- بهترین دین را ارائه می‌کند. «و من احسن دیناً ممّن اسلم وجهه لله» ( نساء، ۱۲۵).

۵ - بهترین پاداش را می‌دهد. «لیجزیهم الله احسن ما عملوا» ( نور، ۲۸).

و در برابر این بهترین‌ها، خداوند بهترین عمل را از انسان خواسته است. «لیبلوکم ایکم احسن عملاً» ( هود، ۷).

پیام‌ها:

۱- در داستان‌های قرآن، قصه‌گو خداوند است. نا گفته پیداست که هرچه قصه گو و نویسنده آن، معتبرتر و مطمئن‌تر باشد، اثر کلامش بیشتر خواهد بود. «نحن نقص»

۲- از نظر روانی و تربیتی، برای تأثیر بهتر، باید مقدمه چینی کرد. (قرآن قبل از شروع قصه، مقدمه چینی می‌کند که می‌خواهم قصه بگویم، آن هم بهترین قصه تا در انسان انگیزه شنیدن و خواندن را تقویت کند.) «نحن نقص علیک احسن القصص»

۳- بهترین داستان، آن است که بر اساس وحی باشد. «احسن القصص بما اوحینا»

۴- پیامبر صلی الله علیه وآله قبل از نزول وحی، نسبت به سرگذشت یوسف بی‌خبر و ناآشنا بود. «...لمن الغافلین»

۵ - قرآن، برطرف کننده غفلت‌ها و بی‌خبری‌هاست. «من قبله لمن الغافلین»

آیه (۴)

«۴» إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ

آنگاه که یوسف به پدر خویش گفت: ای پدر! همانا من (در خواب) یازده ستاره با خورشید و ماه دیدم، آنها را در برابر خود سجده‌کنان دیدم.  
نکته‌ها:

داستان حضرت یوسف با خوابی شروع می‌شود که او را بشارت می‌دهد و نسبت به آینده‌ای روشن امیدوار می‌سازد تا او را در مسیر تربیت الهی صابر و بردبار گرداند.  
حضرت یعقوب، فرزند حضرت اسحاق و او نیز فرزند ابراهیم‌علیهم السلام است.  
یوسف و بنیامین از يك مادر و سایر برادرانش از مادر دیگری بودند (تفسیر مجمع‌البیان).

خواب اولیای الهی، متفاوت است؛ گاهی نیازمند تعبیر است، مثل خواب حضرت یوسف و گاهی به تعبیر نیاز ندارد، بلکه عین واقع است. مانند خواب حضرت ابراهیم که مأمور می‌شود تا اسماعیل را ذبح کند.  
پیام‌ها:

۱- فرزندان، باید به درایت و دلسوزی پدر اعتماد و در مسائل زندگی با او مشورت کنند. «قال یوسف لابیہ»

۲- پدران و مادران، معمولاً بهترین مرجع برای حل مشکلات فرزندان هستند. «یا آبت»

۳- پدران و فرزندان در خطاب به یکدیگر، از واژه‌هایی که نشانه‌ی صمیمیت، رحمت و شفقت است، استفاده کنند. «یا آبت»

۴- والدین به خواب‌هایی که فرزندانشان برای آنان نقل می‌کنند، توجه کنند. «یا آبت»

۵- گاهی رؤیا و خواب دیدن، یکی از راه‌های دریافت حقایق است. «انّی رأیت»

۶- در خواب و رؤیا، اشیا، نماد حقایقی می‌شوند. (مثلاً خورشید نشان پدر، ماه تعبیر از مادر و ستارگان نشان برادران است.) «رأیت احد عشر کوكباً...»

۷- رؤیای اولیای خدا، واقع‌نما است. «رأیت»

در این آیه «رأیت» تکرار شده است تا بگوید حتماً دیدم و گمان نشود ماجرا خیالی بوده است.

۸- یوسف‌علیه السلام در خواب چنان دید که خورشید و ماه و ستارگان، همانند موجودات دارای

عقل، بر او سجده می‌کنند. (ضمیر «هم» در «رأیتهم» برای موجودات عاقل بکار می‌رود)

۹- انسان‌های برگزیده، به مقامی می‌رسند که قبله‌گاه دیگر انسان‌ها می‌شوند. «رأیتهم لی ساجدین»

۱۰- گاهی در نوجوان، استعدادی هست که بزرگترها را به تواضع وامی‌دارد. «ساجدین»

۱۱- شروع داستان با رؤیا و پایان آن با تعبیر شدن آن رؤیا، از بهترین روشها برای نوشتن داستان و

سناریو است. «احسن القصص - رأیتهم لی ساجدین»



## سخنی درباره‌ی رؤیا و خواب دیدن

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می‌فرماید: «الرؤیا ثلاثة: بشری من الله، تحزین من الشیطان، و الّذی یحدث به الانسان نفسه فیراه فی منامه» (بخار، ج ۱۴، ص ۴۴۱).

خواب بر سه قسم است: یا بشارتی از سوی خداوند است، یا غم و اندوهی از طرف شیطان است و یا مشکلات روزمره انسان است که در خواب آنرا می‌بیند.

برخی از دانشمندان و روان‌شناسان، خواب دیدن را در اثر ناکامی‌ها و شکست‌ها دانسته و همانند ضرب‌المثلی قدیمی استناد کرده‌اند که: «شتر در خواب بیند پنبه دانه» و برخی دیگر خواب را تلقین ترس گرفته‌اند، بر اساس ضرب‌المثلی که می‌گوید: «دور از شتر بخواب تا خواب آشفته نبینی» و بعضی دیگر خواب را جلوه‌ی غرائز واپس زده دانسته‌اند.

البته باید به این نکته توجه داشت که همه خواب‌ها با یک تحلیل، قابل بررسی نیستند. کسانی که خواب می‌بینند چند دسته‌اند:

دسته اول، کسانی که روح کامل و مجردی دارند و بعد از خواب رفتن حواس، با عالم دیگری مرتبط شده و حقایقی را صاف و روشن از دنیای دیگر دریافت می‌کنند. (نظیر تلویزیون‌های سالم، با آنتن‌های مخصوص جهت‌دار که امواج ماهواره‌ای را از نقاط دور دست می‌گیرد.) اینگونه خواب‌ها که دریافت مستقیم و صاف است، نیازی به تعبیر ندارد.

دسته دوم، کسانی هستند که دارای روح متوسط هستند و در عالم رؤیا، حقایق را ناصاف و همراه با تشبیه و تخیل دریافت می‌کنند. (که باید مفسری در کنار دستگاه گیرنده، ماجرای فیلم را توضیح دهد و به عبارتی، عالمی آن خواب را تعبیر کند.)

دسته سوم، کسانی هستند که روح آنان به قدری متلاطم و ناموزون است که خواب آنها مفهومی ندارد. (نظیر صحنه‌های پراکنده و پرپرک تلویزیونی، که کسی چیزی از آن سر در نمی‌آورد.) این نوع رؤیاها که قابل تعبیر نیستند، در قرآن به «اضغاث احلام» تعبیر شده است.

قرآن در سوره‌های مختلف، از رؤیاهایی نام برده که حقیقت آنها به وقوع پیوسته است. از جمله: الف: رؤیای یوسف‌علیه السلام درباره سجده‌ی یازده ستاره و ماه و خورشید بر او که با رسیدن او به قدرت و تواضع برادران و پدر و مادر در برابر او تعبیر گردید.

ب: رؤیای دو یار زندانی یوسف که یکی از آنها آزاد و دیگری اعدام شد و قصه‌ی آن در آیه ۴۱ همین سوره خواهد آمد.

ج: رؤیای پادشاه مصر درباره گاو لاغر و چاق که تعبیر به قحطی و خشکسالی بعد از فراخ شد.

د: رؤیای پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله درباره عدد اندک مشرکان در جنگ بدر که تعبیر به

شکست مشرکان شد (انفال، ۴۳).

ه: رؤیای پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله درباره ورود مسلمانان با سر تراشیده به مسجدالحرام، که با فتح مکه و زیارت خانه خدا تعبیر شد ( فتح، ۲۷).

و: رؤیای مادر حضرت موسی که نوزادش را در صندوق گذاشته و به آب بیاندازد. «اذ اوحینا الی أمّک مایوحی آن اقد فیہ فی التابوت» ( طه، ۳۸ - ۳۹).  
که روایات بر این دلالت دارند که مراد از وحی در اینجا، همان رؤیاست.  
ز: رؤیای حضرت ابراهیم در مورد ذبح فرزندش حضرت اسماعیل ( صافات، ۱۰).

از قرآن که بگذریم در زندگی خود، افرادی را می‌شناسیم که در رؤیا از اموری مطلع شده‌اند که دست انسان به صورت عادی به آن نمی‌رسد.  
حاج شیخ عباس قمی صاحب مفاتیح‌الجنان، به خواب فرزندش آمد و گفت: کتابی نزدم امانت بوده، آنرا به صاحبش برگردان تا من در برزخ راحت باشم. وقتی بیدار شد به سراغ کتاب رفت، با نشانه‌هایی که پدر گفته بود تطبیق داشت، آن را برداشت. وقتی می‌خواست از خانه بیرون برود، کتاب از دستش افتاد و کمی ضربه دید. او کتاب را به صاحبش برگرداند و چیزی نگفت، دوباره پدرش به خواب او آمد و گفت: چرا به او نگفتی کتاب تو ضربه دیده تا اگر خواست خسارت بگیرد و یا رضایت دهد.

### آیه (ه)

«ه» قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُءْيَاكَ عَلَيَّ إِخْوَتَكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ  
(يعقوب) گفت: ای پسر کوچکم! خوابت را برای برادرانت بازگو مکن، که برایت نقشه‌ای (خطرناک) می‌کشند. همانا شیطان، برای انسان دشمنی آشکار است.  
نکته‌ها:

یکی از اصول زندگی، رازداری است. اگر مسلمانان به مفاد این آیه عمل می‌کردند، این همه کتب خطی، آثار علمی، هنری و عتیقه‌های ما، در موزه کشورهای خارجی جای نمی‌گرفت و به اسم کارشناس، دیپلمات و جهانگرد از منابع و امکانات و منافع ما آگاه نمی‌شدند و در اثر سادگی یا خیانت، اسرارمان در اختیار کسانی که دائماً در حال کید و مکر علیه ما هستند، قرار نمی‌گرفت.  
حضرت یوسف، خواب خود را دور از چشم برادران، به پدر گفت، که این خود نشانه‌ی تیزهوشی اوست.

پیام‌ها:

- ۱- فرزندان را با مهربانی مورد خطاب قرار دهید. «یا بنی»
- ۲- پدر و مادر بایستی رابطه‌ای صمیمانه با فرزندان داشته باشند تا فرزندان بتوانند سخن خود را با آنان مطرح کنند. «یا بنی»
- ۳- خطر حسادت در محیط خانه و جامعه را به فرزندان گوشزد کنیم. «یا بنی لا تقصص...»
- ۴- از کودکی و در خانواده، رازداری را به فرزندان بیاموزیم. «یا بنی لا تقصص»
- ۵- دانسته‌ها و اطلاعات، باید طبقه‌بندی شود و اطلاعات محرمانه و غیرمحرمانه از هم جدا گردد. «لا تقصص»
- ۶- هر حرفی را به هر کسی نزنیم. «لا تقصص»
- ۷- کتمان فضایل به خاطر جلوگیری از حسادت‌ها، کاری روا و لازم است. «لا تقصص»
- ۸- با پی بردن به استعداد يك فرزند، آن را با سایر فرزندان مطرح نکنیم. «لا تقصص»
- ۹- در معرفی افراد تیزهوش و نابغه، باید احتیاط کرد. «لا تقصص»
- ۱۰- اگر گاهی اوقات رؤیا، قابل گفتن نیست، پس بسیاری از دیده‌ها در بیداری، نیز نباید بازگو شود. «لا تقصص»
- ۱۱- حضرت یعقوب نیز دارای علم و موهبت تعبیر خواب بوده است. «لا تقصص رؤیاك»
- ۱۲- پیشگیری بهتر از درمان است. (نگفتن خواب به برادران، نوعی پیشگیری از تحريك حسادت است) «لا تقصص رؤیاك علی اخوتك فیکیدوا»
- ۱۳- در خانواده انبیا نیز، مسایل ضد اخلاقی همچون حسد و حيله میان فرزندان مطرح است. «یا بنی لا تقصص... فیکیدوا...»
- ۱۴- زمینه‌های حسادت را شعله‌ور نکنیم. «لا تقصص... فیکیدوا»
- ۱۵- حسادت، موجب نادیده گرفته شدن حقوق حتی حق خویشاوندی می‌گردد. «لا تقصص... فیکیدوا»
- ۱۶- برادران یوسف‌علیه السلام که از خواب وی و مقام آینده او اطلاعی نداشتند، چنان کردند. اگر اطلاع می‌یافتند چه می‌کردند؟! «لا تقصص... فیکیدوا»
- ۱۷- آینده‌نگری، صفتی ارزنده است. «لا تقصص... فیکیدوا»
- ۱۸- افشای اسرار و برخی اخبار، تبعات بدی را به دنبال دارد. «لا تقصص... فیکیدوا» آری برخی اسرار به قدری مهم هستند که افشای آن زندگی فرد یا افرادی را به مخاطره می‌اندازد.
- ۱۹- در موارد مهم و حساس باید خطر را قبل از وقوع آن گوشزد کرد. «فیکیدوا لك کیداً»
- ۲۰- حضرت یعقوب در مورد کید برادران نسبت به یوسف در صورت بازگو شدن رؤیا اطمینان داشت. «فیکیدوا لك کیداً»

۲۱- در مسایل مهم، گاهی اظهار سوءظن و یا پرده برداشتن از خصلت‌ها مانعی ندارد. «فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا»

۲۲- لازم است والدین، از روحيات فرزندان‌شان نسبت به هم آگاه باشند تا بتوانند به طور شایسته مدیریت داشته باشند. «فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا»

۲۳- کید و حيله، کاری شیطانی است. «فَيَكِيدُوا... إِنَّ الشَّيْطَانَ»

۲۴- شیطان با استفاده از زمینه‌های درونی بر ما سلطه می‌یابد. (حسادت برادران، زمینه را برای بروز دشمنی شیطان نسبت به یوسف فراهم ساخت.) «فَيَكِيدُوا ... إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ»

۲۵- شیطان دشمن انسان است، حتی اگر انسان پیامبرزاده باشد. «إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ»

۲۶- از کودکی، شیطان را به کودکان معرفی و نقش او را بیان نمایند. «إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ»

### آیه (۶)

«۶» وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

و اینگونه پروردگارت تو را برمی‌گزیند و از تعبیر خواب‌ها (و سرانجام امور) تو را آگاه می‌سازد و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می‌کند. همان گونه که پیش از این بر پدرانت ابراهیم و اسحاق تمام کرد. همانا پروردگارت دانای حکیم است.  
نکته‌ها:

تأویل خواب به معنای بیانِ باطن و تعبیر خواب است. کلمه «احادیث» جمع «حدیث» به معنای نقل ماجراست. از آنجایی که انسان رؤیای خود را برای دیگران نقل می‌کند، به خواب نیز حدیث گفته‌اند.

حضرت یعقوب در این آیه، خواب فرزندش یوسف را برای او تعبیر می‌کند و از آینده‌اش خبر می‌دهد.  
پیام‌ها:

۱- پیامبران، برگزیدگان خداوند هستند. «يَجْتَبِيكَ»

۲- ارزش انسان به سن و سال نیست، ممکن است کسی از نظر سنی کوچک باشد ولی از نظر خصلت‌ها و ارزش‌ها والاتر باشد. (همچون یوسف که کوچک‌تر از برادرانش بود.) «يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ»

۳- اولیای خدا از يك خواب، آینده افراد را می‌بینند. (همان گونه که حضرت یعقوب، آینده‌ی یوسف را از خواب او فهمید) «يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ»

- ۴- علوم مهم و دانش‌های کلیدی و اساسی را نباید به هر کس آموخت؛ اول باید افراد لایق را گزینش کرد و سپس علوم را در اختیار آنان قرار داد. (خداوند در این آیه، اول فرمود: «يَجْتَبِيكَ» یعنی تو را گزینش کرد، بعد فرمود: «يَعْلَمُكَ» یعنی به تو آموزش داد.) «يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَ يَعْلَمُكَ»
- ۵ - علم، از بهترین هدایای الهی به برگزیدگان خود است. «يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَ يَعْلَمُكَ»
- ۶- انبیا، شاگردان خداوند هستند. «يَعْلَمُكَ»
- ۷- تعبیر خواب، از اموری است که خداوند به انسان عطا می‌کند. «يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْاِحَادِيثِ»
- ۸ - از جمله راههای ارتباط با غیب، رؤیاهای صادقانه است. «يَعْلَمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْاِحَادِيثِ»
- ۹- علم آموخته شده به یوسف علیه السلام نیز محدود بوده است. (کلمه‌ی «من» در جمله‌ی «من تأویل الاحادث»، به معنای بخشی از علم تعبیر خواب است)
- ۱۰- مقام نبوت و حکومت، سرآمد نعمت‌هاست. (مراد از تمام کردن نعمت در «يَتِمُّ نِعْمَتَهُ»، رسیدن یوسف به مقام نبوت است)
- ۱۱- در فرهنگ قرآن، اجداد در حکم پدر هستند. «آبُوبِكُ مِنْ قَبْلِ اِبْرَاهِيمَ وَ اسْحَاقُ» (با اینکه حضرت ابراهیم و اسحاق جدّ یوسف بود، ولی خداوند در این آیه به یوسف می‌فرماید: پدران تو ابراهیم و اسحاق.)
- ۱۲- علم و هدایت و لیاقت يك فرد علاوه بر خود او برای خانواده و خویشاوندان او نیز نعمت و موهبت الهی است. «يَمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ عَلٰى آلِ يَعْقُوبَ»
- ۱۳- اتمام نعمت بر آل یعقوب نشان از توبه کردن و عاقبت به خیری برادران یوسف دارد. «يَتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ عَلٰى آلِ يَعْقُوبَ»
- ۱۴- انتخاب انبیا، بر اساس علم و حکمت الهی است. زیرا در آغاز آیه می‌فرماید: خداوند تو را انتخاب کرد، «يَجْتَبِيكَ» ولی آخر آیه می‌فرماید: «عَلِيمٌ حَكِيمٌ»

## آیه (۷)

«۷» لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِّلسَّائِلِينَ

به تحقیق در (داستان) یوسف و برادرانش نشانه‌هایی (از حاکم شدن اراده خداوندی) برای جویندگان است.

نکته‌ها:

- در داستان زندگی حضرت یوسف، آیات و نشانه‌های زیادی از قدرت‌نمایی خداوند به چشم می‌خورد، که هر کدام از آنها مایه‌ی عبرت و پند برای اهل تحقیق و جستجو است؛ از آن جمله است: ۱- خواب پر راز و رمز حضرت یوسف. ۲- علم تعبیر خواب. ۳- تشخیص و اطلاع یافتن یعقوب از آینده فرزند خود. ۴- در چاه بودن و آسیب ندیدن. ۵ - نابینا شدن و دوباره بینا شدن حضرت

يعقوب عليه السلام. ۶- قعر چاه و اوج جاه. ۷- زندان رفتن و به حکومت رسیدن. ۸- پاك بودن و تهمت ناپاکی شنیدن. ۹- فراق و وصال. ۱۰- بردگی و پادشاهی. ۱۱- زندان برای فرار از گناه. ۱۲- بزرگواری و عفو سریع برادران خطاکار و دهها نکته دیگر که در آیات آینده خواهیم خواند. در کنار این نشانه‌ها، سؤال‌هایی قابل طرح است که پاسخ هر کدام روشنگر راه زندگانی است؛

- ۱- چگونه حسادت، انسان را به برادرکشی می‌کشاند؟!
- ۲- چگونه ده نفر در يك خیانت، هم رأی و هم داستان می‌شوند؟!
- ۳- چگونه یوسف با بزرگواری از مجازات برادران خیانتکار خود، صرف نظر می‌کند؟!
- ۴- چگونه انسان با یاد خدا، زندان را بر لذت گناه ترجیح می‌دهد؟

این سوره، در زمانی نازل شد که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در محاصره شدید اقتصادی و اجتماعی قرار گرفته بود و این داستان برای حضرت، مایه دلداری شد که ای پیامبر! اگر بعضی بستگان ایمان نیاوردند ناراحت مباش، برادران یوسف او را به چاه انداختند! ولی عاقبت عزت نصیب یوسف شد. آری آینده‌ی روشن با تو است.

پیام‌ها:

- ۱- حسد، مرز خانواده و عواطف خویشاوندی را نیز درهم می‌شکند. برادران یوسف به خاطر حسادت، همه‌ی ارزشها را زیر پا گذاشتند و علیه برادر خود توطئه کردند. «لقد كان في يوسف و اخوته»
- ۲- قبل از بیان داستان، شنونده را برای شنیدن و عبرت گرفتن آماده کنید. در این آیه می‌فرماید در داستان یوسف نشانه‌های مهمی برای جویندگان وجود دارد. «لقد كان في يوسف و اخوته آيات للسائلين»
- ۳- پرسش و طرح سؤال از جمله راههای رسیدن به حقیقت است. «آيات للسائلين»
- ۴- تا تشنه‌ی شنیدن و عاشقِ آموختن نباشیم، از درسهای قرآن استفاده کامل نمی‌بریم. «للسائلين»
- ۵- داستان‌های قرآن، پاسخ سؤال‌های زندگی مردم را می‌دهد. «للسائلين»

آیه (۸)

«۸» اذ قالوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ  
آنگاه که (برادران او) گفتند: همانا یوسف و برادرش (بنیامین) نزد پدرمان از ما که گروهی نیرومند هستیم محبوب‌ترند. همانا پدرمان (در این علاقه به آن دو) در گمراهی روشنی است.  
نکته‌ها:

«عُصبة» به گروه متحد و قوی می‌گویند، زیرا با وحدت و همبستگی همچون «اعصاب» يك بدن، از همدیگر حمایت می‌کنند.

دو نفر از پسران حضرت یعقوب، (یوسف و بنیامین) از يك مادر و بقیه از مادری دیگر بودند. علاقه پدر به یوسف، به دلیل خردسال بودن یا به دلیل کمالاتی که داشت، موجب حسادت برادران شده بود. آنها علاوه بر حسادت با گفتن: «و نحن عصبة» نشان دادند که دچار غرور و تکبر شده و در اثر این غرور و حسد، پدر را متهم به اشتباه و انحراف در مهر ورزی به فرزندان می‌کنند.

افرادی در جامعه، به جای آنکه خود را بالا ببرند، بزرگان را پایین می‌آورند. چون خود محبوب نیستند، محبوب‌ها را می‌شکنند.

فرق است میان تبعیض و تفاوت. تبعیض؛ برتری دادن بدون دلیل است. ولی تفاوت؛ برتری بر اساس لیاقت است. مثلاً نمره‌های يك معلّم، تفاوت دارد، ولی این تفاوت حکیمانه است، نه ظالمانه. علاقه‌ی حضرت یعقوب به یوسف، حکیمانه بود نه ظالمانه، ولی برادران یوسف، این علاقه را بی‌دلیل پنداشتند و گفتند: «انّ ابانا لفي ضلال مبين»

گاهی علاقه‌ی زیاد، سبب دردسر می‌شود؛ حضرت یعقوب، یوسف را خیلی دوست داشت و همین امر موجب حسادت برادران و افکندن یوسف در چاه شد. چنانکه علاقه زلیخا به یوسف، به زندانی شدن یوسف انجامید. لذا زندان‌بان که شیفته اخلاق یوسف شده بود، وقتی به او گفت: من تو را دوست دارم. یوسف گفت: می‌ترسم این دوستی نیز بلائی به دنبال داشته باشد (تفسیر السّتين الجامع).

#### پیام‌ها:

۱- حسادت موجب می‌گردد افراد بزرگسال سن و شخصیت خود را فراموش کرده و با کودکان کینه توزی کنند. (با توجه به اینکه یوسف کوچک‌تر بود، بزرگترها به او حسادت ورزیدند) «لیوسف... احبّ الی ابینا»

۲- اگر فرزندان احساس تبعیض کنند، آتش حسادت در میان آنان شعله‌ور می‌شود. «احبّ الی ابینا منّا»

۳- عشق و علاقه به محبوب شدن، در نهاد هر انسانی وجود دارد. انسان‌ها از کم‌توجهی و بی‌مهری دیگران به خود، رنج می‌برند. «احبّ الی ابینا» (برادران یوسف، عشق پدر به یوسف را نوعی بی‌مهری به خود تصور می‌کردند)

۴- حضرت یعقوب به همه فرزندان محبت داشت. «احبّ الی ابینا منّا» (برادران می‌گفتند: یوسف محبوب‌تر است، یعنی ما نیز محبوب هستیم)

۵ - زور و قدرت، محبت نمی‌آورد. (برادران قدرت بیشتری داشتند، ولی محبوبیت بیشتری نداشتند)  
«لیوسف... احب... و نحن عصبه»

۶- اتحاد و با هم بودن، سبب احساس نیرومندی و قدرت می‌شود. «نحن عصبه»

۷- گروه‌گرایی، اگر بدون رهبری صحیح و خدایسندانه باشد، عوامل سقوط را سریعتر فراهم

می‌کند. («و نحن عصبه» نشان انسجام است، ولی انسجامی رها وبدون رهبری صحیح)

۸ - انسان برای ارتکاب خطا و گناه، اول خود را توجیه و کار خود را تئوریزه می‌کند. (برادران، هم

خود را متحد و قوی می‌دانند، «و نحن عصبه» و هم پدر را منحرف، «انّ ابانا لفی ضلال» و با این

دلیل، حسادت خود را توجیه می‌کنند.)

۹- جوانان نوعاً خود را عقل کل دانسته و به نظرات پدران کمتر اهمیت می‌دهند. «نحن عصبه انّ

ابانا لفی ضلال مبین»

۱۰- احساس قدرت و نیرومندی عقل را کور می‌کند. «نحن عصبه انّ ابانا لفی ضلال مبین»

۱۱- معیارهای نادرست، نتایج نادرست به دنبال دارد. (اگر عیار فقط قدرت و تعداد شد، نتیجه‌اش

نسبت دادن انحراف به اقلیت می‌شود.) «انّ ابانا لفی ضلال مبین»

۱۲- خودخواهان عوامل ناکامی را به جای آن که در خود جستجو کنند به دیگران نسبت می‌دهند.

«انّ ابانا لفی ضلال مبین» (به جای آنکه بگویند ما حسودیم، گفتند: پدر ما در گمراهی است)

۱۳- حسادت، مرز نبوت و ابوت (پیامبری و پدری) را نیز می‌شکند و فرزندان به پیامبری که پدرشان

است، نسبت انحراف و بی‌عدالتی می‌دهند. «انّ ابانا لفی ضلال مبین»

۱۴- غفلت انسان ممکن است به جایی برسد که در عین انحراف و خطاکاری خود، دیگران را

خطاکار قلمداد کند. (برادران یوسف به جای آنکه خود را حسود و توطئه‌گر بدانند، پدر را منحرف

دانستند.) «انّ ابانا لفی ضلال مبین»

## آیه (۹)

«۹» أَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ وَ تَكُونُوا مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ

(برادران به یکدیگر گفتند:) یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی دور بیافکنید تا توجه پدرتان

مخصوص شما شود و پس از انجام طرح (با توبه) گروهی شایسته باشید.

نکته‌ها:

انسان در برخورد با نعمت، چهار حالت دارد: حسادت، بخل، ایثار، غبطه. اگر پیش خود گفت: حال

که ما فلان نعمت را نداریم، دیگران هم نداشته باشند، حسادت است. اگر گفت: فقط ما برخوردار از

این نعمت باشیم ولی دیگران نه، این بخل است. اگر گفت: دیگران از نعمت برخوردار باشند، اگر چه



به قیمتی که ما محروم باشیم، این ایثار است. اگر گفت: حالا که دیگران از نعمت برخوردارند، ای کاش ما هم بهره‌مند می‌شدیم، این غیبه است.

امام باقرعلیه السلام فرمودند: من گاهی به بعضی از فرزندانم محبت می‌کنم و آنها را روی زانو می‌نشانم، در حالی که استحقاق این همه محبت را ندارند، تا مبدا علیه سایر فرزندانم حسادت بورزند و ماجرای یوسف تکرار شود (تفسیر نمونه به نقل از بحار، ج ۷۴، ص ۷۸).

پیام‌ها:

- ۱- فکر خطرناک، انسان را به کار خطرناک می‌کشاند. «لیوسف... احب... اقتلوا»
- ۲- احساس تبعیض در محبت از طرف فرزندان، آنها را تا حد برادرکشی سوق می‌دهد. (گرچه شدت علاقه پدر به یوسف بی‌دلیل نبود، بلکه به خاطر کمالات او بود، ولی برادران احساس تبعیض کردند و خیال کردند علاقه‌ی بی‌دلیل است و همین احساس، آنان را به توطئه وادار کرد) «احب الی ابینا... اقتلوا»
- ۳- از منظر کوتاه نظران، حذف فیزیکی و کشتن رقیب، بهترین راه است. «اقتلوا یوسف»
- ۴- حسادت، انسان را تا برادرکشی سوق می‌دهد. «اقتلوا یوسف»
- ۵- گناهکاران یکدیگر را در انجام گناه وسوسه کرده و از همداستانی با یکدیگر نیرو می‌گیرند. (برادران به یکدیگر دستور بکشید و بیفکنید می‌دادند) «اقتلوا... او اطرحوه»
- ۶- انسان، خواهان محبوبیت است و کمبود محبت مایه بزرگ‌ترین خطرات و انحرافات است. (برادران گفتند: با نابودی یوسف، توجه پدرتان مخصوص شما می‌شود.) «یخل لکم وجه ابیکم»
- ۷- حسودان گمان می‌کنند که: از دل برود هر آنچه از دیده برفت. «اقتلوا یوسف... یخل لکم وجه ابیکم» (برادران گمان می‌کردند اگر پدر یوسف را نبیند، از فکر یوسف بیرون خواهد رفت و تمام فکرش در ما متمرکز خواهد شد)
- ۸- با اینکه قرآن راه کسب محبوبیت را ایمان و عمل صالح معرفی می‌کند؛ «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا»، (مریم، ۹۶) اما شیطان، راه محبوب شدن را برادرکشی ترسیم می‌کند. «اقتلوا... یخل لکم وجه ابیکم»
- ۹- حسود خیال می‌کند با نابود کردن دیگران، نعمت‌ها برای او می‌شود. «اقتلوا... یخل لکم وجه ابیکم»
- ۱۰- شیطان با وعده‌ی توبه در آینده، راه گناه امروز را باز می‌کند. «و تکونوا من بعده قوماً صالحین»
- ۱۱- علم و آگاهی، همیشه عامل دوری از انحراف نیست، بلکه ایمان و تقوا لازم است. آری، برادران با آنکه قتل یا تبعید یوسف را بد می‌دانستند؛ «تکونوا من بعده قوماً صالحین» اما اقدام کردند.

۱۲- سخن از توبه با قصد گناه قبل از انجام گناه، فریب دادن وجدان و گشودن راه گناه است. (برادران به یکدیگر می‌گفتند: شما یوسف را نابود کنید بعد با توبه از افراد صالح می‌شویم) «تکونوا من بعده قوماً صالحین»

### آیه (۱۰)

«۱۰» قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ

گوینده‌ای از میان آنان گفت: یوسف را نکشید و اگر قصد این کار را دارید، او را به نهان‌خانه چاه بیفکنید تا بعضی کاروان‌ها (که از آنجا عبور می‌کنند) او را برگیرند.  
نکته‌ها:

کلمه «جُبِّ» به معنای چاهی است که سنگ‌چین نشده باشد. کلمه «غِيَابَتِ» نیز به طاقچه‌هایی می‌گویند که در دیواره‌ی چاه، نزدیک آب قرار می‌دهند که اگر از بالا نگاه شود دیده نمی‌شود.

نهی از منکر دارای آثار و برکاتی است که گاهی در آینده روشن می‌شود. در داستان یوسف، یکی از برادران نهی از منکر نمود و گفت: «لاتقتلوا»، یوسف را نکشید و برادران را از کشتن یوسف منصرف کرد و جان او را نجات داد و یوسف در سال‌های بعد که حاکم شد، مملکت را از قحطی نجات داد. همان‌گونه که آسیه، همسر فرعون با نهی از منکر «لاتقتلوا»، فرعون را از کشتن موسی منصرف کرد و جان موسی را نجات داد و او در سال‌های بعد، بنی‌اسرائیل را از شر فرعون نجات داد.

### پیام‌ها:

- ۱- گاهی نهی از منکر يك فرد می‌تواند نظر جمع را عوض کند و بر آن تأثیر بگذارد. (یکی گفت: نکشید، ولی نظر جمع را تغییر داد) «قال قائل»
- ۲- نام گوینده‌ی سخن مهم نیست، محتوای کلام مهم است. (در این آیه نام گوینده بیان نشده ولی سخن او نقل شده است) «قال قائل...»
- ۳- مرعوب اکثریت و هم‌رنگ جماعت نشویم. (برادری که نهی از منکر کرد، يك نفر بود ولی هم‌رنگ جماعت نشد، بلکه رأی آنان را تغییر داد.) «قال قائل لاتقتلوا»
- ۴- اگر نمی‌توان جلو منکر را به کلی گرفت، به هر مقدار که ممکن است باید جلوی آن را گرفت. یکی از برادران توطئه کشتن یوسف را به قرار دادن او در چاه تبدیل کرد. «لا تقتلوا ... والقوه»

آری، برای مبارزه با فساد، گاهی دفع افسد به فاسد لازم است. (او را نکشید، در چاهی قرار دهید) «لاتقتلوا یوسف و القوه فی غیابت الجب»

### آیه (۱۱)

«۱۱» قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ

گفتند: ای پدر تو را چه شده که ما را بر یوسف امین نمی‌دانی، در حالی که قطعاً ما خیرخواه او هستیم؟!

نکته‌ها:

برادران یوسف پس از برنامه‌ریزی، برای گرفتن یوسف نزد پدر آمدند ولی پدر از تحویل دادن یوسف طفره می‌رفت تا جایی که گفتند: چرا به ما اطمینان نمی‌کنی؟ پیام‌ها:

۱- کسانی که پوچ‌ترند، ادعا و تبلیغات بیشتری می‌کنند. «انّا له لناصرحون»

۲- حتی به هر برادری نمی‌توان اطمینان کرد. (گویا یعقوب بارها از اینکه یوسف همراه برادرانش برود جلوگیری کرده است که برادران با گفتن «ما لك لا تأمنا» انتقاد می‌کنند.)

۳- فریب هر شعاری را نخوریم و از اسم‌های بی مسمی بپرهیزیم. (خائن نام خود را ناصح می‌گذارد) «لناصرحون»

۴- دشمن برای برطرف کردن سوءظن، هرگونه اطمینانی را به شما ارائه می‌دهد. «انّا له لناصرحون»

۵ - خائن، تقصیر را به عهده‌ی دیگران می‌اندازد و می‌گوید این تقصیر مردم است که به ما اطمینان ندارند. «مالك لا تأمنا»

۶- از روز اول، بشر به اسم خیرخواهی فریب خورده است. شیطان نیز برای اغفال آدم و حوا گفت: من خیرخواه شما هستم. «انّی لکما لمن الناصحین» (اعراف ۲۱). «انّا له لناصرحون»

۷- حسد، آدمی را به گناهای همانند دروغ و نیرنگ، حتی نسبت به محبوب‌ترین نزدیکانش وادار می‌سازد. «انّا له لناصرحون»

### آیه (۱۲)

«۱۲» أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ

او را فردا با ما بفرست تا (در صحرا) بگردد و بازی کند و قطعاً ما نگهبانان (خوبی) برای او خواهیم بود.

نکته‌ها:

كودك و نوجوان بلکه همه‌ی انسان‌ها، نیازمند تفریح و ورزش هستند و چنانکه در این آیه قوی‌ترین منطقی که توانست حضرت یعقوب را تسلیم خواسته فرزدان کند، این بود که یوسف نیاز به تفریح دارد.

در روایات آمده است: مؤمن باید زمانی را برای تفریح و بهره‌برداری از لذت‌های حلال اختصاص دهد تا به وسیله‌ی آن، بر انجام سایر کارها موقّق گردد (نهج‌البلاغه، حکمت ۳۹۰).

نه تنها دیروز، بلکه امروز و حتی آینده نیز به نام ورزش و بازی، جوانان را از هدف اصلی جدا و در غفلت نگه خواهند داشت. بازی‌ها را جدّی می‌گیرند تا جدّی‌ها بازی تلقّی شود. استکبار و توطئه‌گران، نه تنها از ورزش سوءاستفاده می‌کنند، بلکه با هر نام پسندیده و مقبول دیگری نیز، اهداف شوم خود را تعقیب می‌کنند.

به نام دیپلمات خطرناک‌ترین جاسوس‌ها را به کشورها اعزام می‌کنند. به نام مستشار نظامی، توطئه‌گری می‌کنند و به اسرار نظامی دست می‌یابند. به نام حقوق بشر، از مزدوران خود حمایت می‌کنند. به نام دارو، برای مزدوران خود اسلحه می‌فرستند. به نام کارشناس اقتصادی، کشورهای ناتوان را ضعیف نگه می‌دارند. به نام سم‌پاشی، باغها و مزارع را از بین می‌برند و حتی به نام اسلام‌شناس، اسلام را وارونه جلوه می‌دهند.

پیام‌ها:

۱- سفر فرزند باید با اجازه‌ی پدر باشد. «آرْسِیْه»

۲- برادران از وسیله‌ای مباح و منطقی برای فریب‌دادن سوءاستفاده کردند. «آرْسِیْه... یرتّع و یلعّب»  
۳- اگر پدر و مربیان دلسوز برای اوقات فراغت و بازی کودکان و نوجوانان برنامه ریزی مناسب داشته باشند، دیگران نمی‌توانند از این فرصت سوء استفاده کنند. (برادران یوسف از نیاز یوسف به ورزش سوء استفاده کردند) «یرتّع و یلعّب»

۴- در بازی و تفریح کودکان، مواظب آنان باشیم. «لحافظون»

۵- گاه اصرار زیاد بر يك موضوع آن هم با شعارهای زیبا و ادعای حمایت‌ها، نشان دهنده نقشه و توطئه است. (در آیه قبل «انا له لناصحون» و در این آیه «انا له لحافظون»)

آیه (۱۳)

«۱۳» قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّبُّ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ

(یعقوب) گفت: همانا اینکه او را ببرید مرا غمگین می‌سازد و از این می‌ترسم که گرگ او را بخورد و شما از او غافل باشید.

پیام‌ها:

- ۱- تعهد و سوز داشتن نسبت به فرزند، یکی از خصلت‌های پیامبران است. «لیحزنی... اخاف»
- ۲- فراق و جدائی حتی برای انبیا حزن آور است. «لیحزنی»
- ۳- امتحان الهی از همان چیزهایی است که افراد روی آن حساسیت دارند. (یعقوب نسبت به یوسف حساس بود و فراق یوسف، وسیله آزمایش او شد) «لیحزنی... اخاف»
- ۴- پرده‌داری نکنید. «اخاف ان یأکله الذئب»  
(پدر از حسادت فرزندان آگاه بود و به همین دلیل به یوسف فرمود: خوابی را که دیده‌ای برای برادرانت بازگو مکن. ولی در اینجا حسادت آنان را مطرح نمی‌کند، بلکه خطر گرگ و غفلت آنان از یوسف را بهانه می‌آورد.)
- ۵ - به فرزند خود، استقلال و اجازه بدهیم.  
(عشق پدری به فرزند و دفاع از او در برابر احتمال خطر، دو اصل است، ولی استقلال فرزند نیز اصل دیگری است. یعقوب، یوسف را به همراه سایر برادران فرستاد. زیرا نوجوان باید کم‌کم استقلال پیدا کرده و از پدر جدا شود، برای خود دوست انتخاب کند، فکر کند و روی پای خود بایستد، هر چند به قیمت تحمل مشکلات و اندوه باشد.)
- ۶- حساسیت‌ها را در نزد هر کس بازگو نکنیم و گرنه ممکن است علیه خود انسان مورد استفاده قرار گیرد. در اینجا پدر گفت: می‌ترسم گرگ او را پاره کند، آنها هم گفتند: یوسف را گرگ خورد.  
«أخاف أن يأکله الذئب»
- ۷- غفلت موجب ضربه و آسیب‌پذیری می‌گردد. حضرت یعقوب فرمود: نگرانم زمانی که شما از یوسف غافلید، گرگ او را بخورد.) «یأکله الذئب و انتم عنه غافلون»

آیه (۱۴)

«۱۴» قَالُوا لَئِن أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِدَا لَّخَاسِرُونَ

(فرزندان یعقوب) گفتند: اگر گرگ او را بخورد، با آنکه ما گروهی قوی هستیم، در آن صورت ما زیانکار (و بی‌کفایت) خواهیم بود.

پیام‌ها:

- ۱- گاهی بزرگترها از روی تجربه و آگاهی، احساس خطر می‌کنند، اما جوان‌ها به قدرت خود مغرورند و خطر را شوخی می‌گیرند. «و نحن عصبه» (پدر نگران، ولی فرزندان مغرور قدرت خود بودند.)
- ۲- قوی بودن، دلیلی بر امین بودن نیست. (برادران یوسف قومی بودند، «نحن عصبه»، ولی امین نبودند)

- ۳- برادران از این که گرگ یوسف را پاره کند ابراز نگرانی نکردند ولی در برابر این که نیرومندی و قدرت آنان مخدوش گردد عکس العمل نشان دادند. «ونحن عصبة انا اذاً لخاسرين»
- ۴- اگر کسی مسئولیتی را بپذیرد و خوب انجام ندهد، سرمایه، شخصیت، آبرو و وجدان خود را در معرض خطر قرار داده و زیانکار خواهد بود. «لخاسرون»
- ۵ - ظاهر فریبی و ابراز احساسات دروغین، از دسیسه‌های افراد دو رو و منافق است. (برادران در حضور پدر گفتند:) «انا اذاً لخاسرون»
- ۶- برخی برای رسیدن به اهداف شوم خود حتی حاضرند از آبرو و شخصیت خود صرف نظر کنند. برادران گفتند: اگر با وجود ما گرگ او را بخورد، ما دیگر در جامعه آبرویی نخواهیم داشت. «انا اذاً لخاسرون»

### آیه (۱۵)

«۱۵» فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أجمعُوا أَن يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ

پس چون او را با خود بردند و همگی تصمیم گرفتند که او را در مخفی‌گاه چاه قرار دهند، (تصمیم خود را عملی کردند) و ما به او وحی کردیم که در آینده آنها را از این کارشان خبر خواهی داد، در حالی که آنها (تو را) نشناسند.  
نکته‌ها:

از آنجا که خداوند اراده کرده یوسف را حاکم کند، باید دوره‌هایی را ببیند. برده شود تا به بردگان رحم کند. به چاه و زندان افتد تا به زندانیان رحم کند. همانگونه که خداوند به پیامبرش می‌فرماید: تو فقیر و یتیم بودی تا فقیر و یتیم را از خود نرانی؛ «ألم يجدك يتيماً... فإمّا اليتيم فلا تقهر...» (ضحی، ۶ تا ۱۱).

### پیام‌ها:

- ۱- اتفاق نظر و اجماع چند نفر، نشانه‌ی حقانیت نیست. (در اینجا برادران یوسف جمع شده و اتفاق نظر داشتند، با اینکه کارشان صد در صد غلط بود.) «اجمعوا ان يجعلوه فی غیابت الجب»
- ۲- زمانی به یوسف علیه السلام وحی شد که وی از خانواده دور شد و مورد بی مهری برادران قرار گرفت. «فلما ذهبوا به... اوحينا اليه»
- ۳- امداد الهی، در لحظه‌های حساس به سراغ اولیای خدا می‌آید. «فی غیابت الجب و اوحينا اليه»

۴- بهترین وسیله‌ی آرامش یوسف در دل چاه، الهام خدا نسبت به آینده روشن اوست. «اوحینا الیه»

۵ - یوسف در نوجوانی، شایستگی دریافت وحی الهی را دارا بود. «اوحینا الیه»

۶- خداوند اولیای خود را با سختی‌ها آزمایش و آنان را هدایت می‌کند. «اوحینا الیه»

۷- آگاهی از آینده، موجب آرامش است. (آنچه سبب آرامش یوسف در چاه شد، وحی و بشارت به آینده روشن بود) «اوحینا الیه لتنبئنهم بأمرهم هذا»

۸ - امید، بهترین سرمایه برای ادامه زندگی است. ما به یوسف وحی کردیم که در آینده از چاه نجات پیدا می‌کنی و برادران را از کارشان شرمنده خواهی کرد) «اوحینا الیه لتنبئنهم بأمرهم هذا»  
۹- وقتی پایان رذایل رسوایی است، انسان عاقل بایستی نفس خود را مهار کند. «لتنبئنهم بامرهم...»

۱۰- از کارهای زشت با اشاره و کنایه یاد کنید. (در اینجا توطئه‌ی قتل یوسف، با کنایه مطرح شده است) «بامرهم»

### آیه (۱۶)

«۱۶» وَ جَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ

(و بعد از انجام نقشه خود) شب هنگام گریه‌کنان نزد پدرشان آمدند.

نکته‌ها:

در قرآن چهار نوع گریه و اشک داریم؛

۱- اشک شوق: گروهی از مسیحیان با شنیدن آیات قرآن اشک می‌ریختند. «تری اعینهم تفيض من الدمع مما عرفوا من الحق» (مائده، ۸۳).

۲- اشک حزن و حسرت: مسلمانان عاشق همین که از رسول اکرم صلی الله علیه وآله می‌شنیدند که امکانات برای جبهه رفتن نیست گریه می‌کردند. «تفيض من الدمع حزناً إلا يجدوا ما ينفقون» (توبه، ۹۲).

۳- اشک خوف: همین که آیات الهی برای اولیا تلاوت می‌شد، گریه‌کنان به سجده می‌افتادند، «خروا سجداً وبكياً» (مریم، ۵۸).  
«و یخرون للأذقان یبكون ویزیدهم خشوعاً» (اسراء، ۱۰۹).

۴- اشك قلابی و ساختگی: همین آیه که برادران یوسف گریه‌کنان نزد یعقوب آمدند که گرگ یوسف را درید. «بیکون»

پیام‌ها:

- ۱- توطئه‌گران، از نقش احساسات و زمان، غفلت نمی‌کنند. برادران ناباب، شبانه و در تاریکی آن هم گریه‌کنان نزد پدر برگشتند تا پدر را با این صحنه‌ها تحت تأثیر قرار دهند. «عشاء»
- ۲- گریه، همیشه نشانه‌ی صداقت نیست. به هر گریه‌ای اطمینان نکنیم. «بیکون»

### آیه (۱۷)

«۱۷» قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّبُّ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَ لَوْ كُنَّا صَادِقِينَ

گفتند: ای پدر! ما رفتیم که مسابقه دهیم و یوسف را نزد وسایل خود (تنها) گذاشتیم، پس گرگ او را خورد و البته تو سخن ما را هر چند راستگو باشیم باور نداری. پیام‌ها:

- ۱- دروغ، دروغ می‌آورد. برادران برای توجیه خطای خود، سه دروغ پی‌درپی گفتند: مسابقه رفته بودیم، یوسف را نزد وسایل گذاشتیم، گرگ او را خورد. «نستبق، ترکنا، فأكله الذب»
- ۲- دروغگو فراموش کار است. با وجود این که برادران، گفته بودند یوسف را برای بازی می‌برند؛ ولی در گزارش خود به پدر وی را مراقب ااث خود اعلام کردند. «ترکنا یوسف عند متاعنا»
- ۳- مسابقه در بازی، دارای سابقه‌ای طولانی است. «نستبق»
- ۴- دروغگو اصرار دارد که مردم او را صادق بپندارند. «و ما انت بمؤمن لنا و لو کنا صادقین»

### آیه (۱۸)

«۱۸» وَ جَاءَ عَلِيٌّ قَمِيصِهِ يَدْمٌ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ

و پیراهن یوسف را آغشته به خونی دروغین (نزد پدر) آوردند. (پدر) گفت: چنین نیست، (که) یوسف را گرگ دریده باشد، بلکه نفسیتان کاری (بد) را برای شما آراسته است. پس صبری جمیل و نیکو لازم است و خدا را بر آنچه (از فراق یوسف) می‌گویید، به استعانت می‌طلبیم. نکته‌ها:

سؤال: صبر بر مقدرات الهی زیباست، ولی صبر بر ظلمی که در حق کودک‌ی مظلوم روا شده، چه زیبایی دارد که یعقوب می‌گوید: «فصبر جمیل»؟



جواب: اولاً یعقوب از طریق وحی می‌دانست که یوسف زنده است. ثانیاً اگر یعقوب حرکتی می‌کرد آنان جسارت بیشتری پیدا کرده و بر سر چاه رفته، یوسف را از بین می‌بردند. ثالثاً نباید کاری کرد که راه توبه حتی بر ظالمان به کلی بسته شود.

پیام‌ها:

- ۱- مراقب جوسازی‌ها باشیم. (پراهن خونین را نزد پدر آوردن، يك نوع مغلظه و جوسازی است.)  
«بدم کذب»
- ۲- فریب برخی مظلوم‌نمایی‌ها را نخوریم. (یعقوب، فریب پیراهن خون‌آلود و اشک‌ها را نخورد بلکه گفت: امان از نفس شما.) «بل سولت لکم انفسکم»
- ۳- شیطان و نفس، گناه را نزد انسان زیبا جلوه می‌دهند و انجام آن را توجیه می‌کنند. «سولت لکم انفسکم»
- ۴- یعقوب‌علیه السلام می‌دانست یوسف را گرگ نخورده، لذا از برادران استخوان و یا بقایای جسد را مطالبه نکرد. «سولت لکم انفسکم»
- ۵ - حوادث دو چهره دارد: بلا و سختی، «بدم کذب» صبر و زیبائی. «فصبر جمیل»
- ۶- انبیای الهی در برابر حوادث سخت، زیباترین عکس‌العمل را نشان می‌دهند. «فصبر جمیل»
- ۷- در حوادث باید علاوه بر صبر و توانایی درونی، از امدادهای الهی استمداد جست. «فصبر جمیل والله المستعان»
- ۸ - برای صبر باید از خداوند استمداد کرد. «فصبر جمیل و الله المستعان»
- ۹- بهترین نوع صبر آن است که علیرغم آنکه دل می‌سوزد و اشک جاری می‌شود، خدا فراموش نشود. «والله المستعان»
- ۱۰- تحمل توطئه فرزندان علیه برادر خود، سخت و درد آور است، لذا باید از خدا برای تحمل آن استمداد کرد. «و الله المستعان»
- ۱۱- حضرت یعقوب با جمله‌ی «و الله المُستعان علی ما تصفون» به جای «علی ما فعلتم»، به برادران فهماند که مدعای آنان باور کردنی نیست.

آیه (۱۹)

«۱۹» وَ جَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسْرُوهُ يَضَاعَةَ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ

و (یوسف در چاه بود تا) کاروانی فرا رسید و مأمور آب را فرستادند (تا آب بیاورد)، پس او دلو خود را به چاه افکند، (یوسف به طناب دلو آویزان شد و به بالای چاه رسید) مأمور آب فریاد زد: مژده که این

پسری است. او را چون کالائی پنهان داشتند (تا کسی ادّعی مالکیت نکند)، در حالی که خداوند بر آنچه انجام می‌دادند آگاه بود.

نکته‌ها:

خداوند، بندگان مخلص خود را تنها نمی‌گذارد و آنها را در شداید و سختی‌ها نجات می‌دهد. نوح را روی آب، یونس را زیر آب و یوسف را از چاه آب، نجات داد. همچنان که ابراهیم را از آتش، موسی را در وسط دریا و محمد صلی الله علیه وآله را درون غار و علی علیه السلام را در بستر که به جای پیامبر خوابیده بود، نجات داد.

با اراده الهی، ریسمان چاه وسیله شد تا یوسف از قعر چاه به تخت و کاخ برسد، پس بنگرید با حبل‌الله چه می‌توان انجام داد؟! «و اعتصموا بحبل الله...» (آل عمران، ۱۰۳).

پیام‌ها:

۱- گاهی خودی‌ها انسان را در چاه می‌اندازند، ولی خداوند از طریق بیگانگان، انسان را نجات می‌دهد. «جئت سیارة»

۲- تقسیم کار، یکی از اصول مدیریت در زندگی جمعی است. («وارد هم» به معنای مسئول آب است و این بیانگر آن است که کاروانیان کارها را میان خود تقسیم کرده و شخصی را مسئول آب قرار داده بودند.)

۳- گروهی، انسان را به دید کالا می‌نگرند. «بضاعة»

۴- کتمان حقیقت، در برابر مردم امکان دارد، با خدا چه می‌کنیم که به همه چیز آگاه است. «اسرّوه... والله اعلم»

آیه (۲۰)

«۲۰» وَ شَرَوْهُ يَتَمَنَّ بَخْسِ دَرَاهِمٍ مَّعْدُودَةٍ وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ

و (کاروانیان) یوسف را به بهایی اندک چند درهمی فروختند و درباره او بی‌رغبت بودند.

نکته‌ها:

هر کس یوسف وجودش را ارزان بفروشد، پشیمان می‌شود. عمر، جوانی، عزّت، استقلال و پاکی انسان، هر يك یوسفی هستند که باید مواظب باشیم ارزان نفروشیم.

پیام‌ها:

۱- معمولاً مالی که آسان به دست آید، آسان از دست می‌رود. چون یوسف را بدون زحمت به دست آورند، او را ارزان فروختند. «و شَرَوْهُ بئَمَن بَخْسِ»

۲- نظام برده‌داری و برده‌فروشی، سابقه‌ای دراز دارد. در آن زمان یوسف را به عنوان برده فروختند. «و شَرَّوه»

۳- بی رغبتی به یوسف در مقطعی، به نفع آینده‌ی او شد. «و شَرَّوه بَثْمَن بَخْس...» (آری یوسف‌های هر زمان باید از بی اعتنایی مردم دلسرد نشوند.)

۴- هر کس ارزش چیزی را نداند، آنرا ارزان از دست می‌دهد. «بَثْمَن بَخْس» (چون کاروانیان، ارزش یوسف را نمی‌شناختند، او را ارزان فروختند.)

۵ - اشخاص ارزشمند بالاخره ارزششان آشکار خواهد شد، هر چند در زمانی مورد بی مهری قرار گیرند. (اگر امروز یوسف را به عنوان برده می‌فروشند، روزگاری او حاکم خواهد شد) «شروه بَثْمَن بَخْس...»

۶- تاریخ پول، به هزاران سال قبل باز می‌گردد. «دراهم»

۷- مردان ناآگاه و غافل، یوسف را به بهای کم فروختند، ولی زنان آگاه و عاشق، او را به فرشته‌ای کریم توصیف نمودند. «شروه بَثْمَن بَخْس - إِنْ هَذَا إِلَّا مَلِكٌ كَرِيمٌ»  
امام صادق علیه السلام فرمود: «رُبَّ امْرَأَةٍ أَفْقَهٍ مِنْ رَجُلٍ» (کافی، ج ۴، ص ۲۰۶).  
چه بسا زنی که از مرد فهیم‌تر باشد.

## آیه (۲۱)

«۲۱» وَ قَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ اُكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ اَنْ يَنْفَعَنَا اَوْ نَتَّخِذَهُ وِلْدًا وَكَذٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْاَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَاْوِيلِ الْاَحَادِيثِ وَ اللّٰهُ غَالِبٌ عَلٰى اَمْرِهِ وَ لَكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُوْنَ  
و کسی از مردم مصر که یوسف را خرید، به همسرش گفت: مقام او را گرامی دار (او را به دید برده، نگاه مکن) امید است که در آینده ما را سود برساند یا او را به فرزندی بگیریم. و اینگونه ما به یوسف در آن سرزمین جایگاه و مکنت دادیم (تا اراده ما تحقق یابد) و تا او را از تعبیر خواب‌ها بیاموزیم و خداوند بر کار خویش تواناست، ولی اکثر مردم نمی‌دانند.  
نکته‌ها:

جمله‌ی «عسی أن ینفعنا او نتخذہ ولدا» در دو مورد در قرآن به کار رفته است: یکی در مورد حضرت موسی وقتی که صندوق او را از آب گرفتند، همسر فرعون به او گفت: این نوزاد را نکشید، شاید در آینده به ما سودی رساند (قصص، ۹).

و دیگری در اینجاست که عزیز مصر به همسرش می‌گوید: احترام این برده را بگیر، شاید در آینده به درد ما بخورد. آری، به اراده‌ی خداوندی، محبت نوزاد و برده‌ای ناشناس، چنان در قلب حاکمان مصر جای می‌گیرد که زمینه‌های حکومت آینده‌ی آنان را فراهم می‌سازد.

پیام‌ها:

- ۱- بزرگواری در سیمای یوسف نمایان بود. تا آنجا که عزیز مصر سفارش او را به همسرش می‌کند. «اکرمی مثواه»
- ۲- زن در خانه، نقش محوری دارد. «اکرمی مثواه»
- ۳- اطرافیان و آشنایان را به نیکی با مردم دعوت کنیم. «اکرمی مثواه»
- ۴- در معاملات آینده نگر باشید. «عسی ان ینفعنا» (امید است که این نوجوان در آینده برای ما مفید باشد)
- ۵ - با احترام به مردم، می‌توان انتظار کمک و یاری از آنان داشت. «اکرمی... ینفعنا» (امروز به او احترام کن، فردا به سود می‌دهد)
- ۶- دلها به دست خداوند است. مهر یوسف، در دل خریدار نشست. «عسی ان ینفعنا او نتّخذہ ولدًا»
- ۷- تصمیم‌های مهم را مرحله‌ای و پس از ارزیابی اتخاذ کنیم. (اول یوسف را به عنوان کمک‌کار در خانه می‌بریم، «عسی ان ینفعنا» کم‌کم او را به عنوان فرزند خود قرار می‌دهیم) «او نتّخذہ ولدًا»
- ۸ - فرزندخواندگی، سابقه تاریخی دارد. «نتّخذہ ولدًا»
- ۹- عزیز مصر فاقد فرزند بود. «نتّخذہ ولدًا»
- ۱۰- عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد. (برادران او را در چاه انداختند و او امروز در کاخ مستقر شد) «کذلک مکنا لیوسف»
- ۱۱- زیردستان را دست کم نگیرید، چه بسا قدرتمندان و حاکمان آینده باشند. «مکنا لیوسف فی الارض»
- ۱۲- علم و دانش، شرط مسئولیت پذیری است. «مکنا... لنعلمه»
- ۱۳- پایان تلخی‌ها، شیرینی است. کسی که به نام برده با قیمت ارزان فروخته شد، امروز در کاخ جای گرفت. «شروه بئمن بخرس - مکنا لیوسف»
- ۱۴- اراده‌ی غالب خداوند، یوسف را از قعر چاه به جاه کشاند. «مکنا لیوسف»
- ۱۵- سنت خداوند غلبه کامل خوبی‌ها و زیبایی‌ها بر زشتی‌هاست. «غالب علی امره»
- ۱۶- آنچه را ما حادثه می‌پنداریم، در حقیقت طراحی الهی برای انجام یافتن اراده‌ی اوست. «والله غالب علی امره»
- ۱۷- چه بسا حوادث ناگوار که چهره واقعی آن خیر است. (یوسف در ظاهر به چاه افتاد، ولی در واقع طرح چیز دیگری است) «کذلک مکنا لیوسف... اکثر الناس لا یعلمون»
- ۱۸- مردم، ظاهر حوادث را می‌بینند، ولی از اهداف و برنامه‌های الهی بی‌خبرند. «لایعلمون»

«۲۲» وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

و چون (یوسف) به رشد و قوت خود رسید به او حکم (نبوت یا حکمت) و علم دادیم و ما اینگونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم.

نکته‌ها:

کلمه‌ی «اشدّ» از «شدّ» به معنای «گیره محکم»، اشاره به استحکام جسمی و روحی است. پیام‌ها:

- ۱- علم و حکمت، ظرفیت و آمادگی می‌خواهد. «بلغ اشده آتیناه حکماً و علماً»
- ۲- حکمت، غیر از علم است. «آتیناه حکماً و علماً» (علم، دانش است، ولی حکمت، بینش و بصیرتی است که انسان را به حق می‌رساند. گاهی افراد آگاهی و دانش و سواد دارند ولی باز در تصمیم‌گیری‌ها دچار لغزش شده و بصیرت لازم را ندارند تا از انحراف نجات پیدا نمایند. خداوند به یوسف هم حکمت داد و هم علم.)
- ۳- علوم انبیا، اکتسابی نیست. خداوند می‌فرماید: ما به او علم و حکمت دادیم. «آتیناه حکماً و علماً»
- ۴- وجود علم و حکمت در کنار یکدیگر بسیار ارزشمند و کارساز است. «حکماً و علماً»
- ۵ - دلیل عزل و نصب‌ها را برای مردم بیان کنیم. (چون یوسف نیکوکار بود، به او علم و حکمت دادیم.) «آتیناه حکماً.. كذلك نجزي المحسنين»
- آری، باید احسان کنیم تا لایق دریافت پاداش خاصّ الهی باشیم. «نجزي المحسنين»
- ۶- نیکوکاران، در همین دنیا نیز کامیاب می‌شوند. «كذلك نجزي المحسنين»
- ۷- هر کس که توان علمی و جسمی داشته باشد، مشمول لطف الهی نمی‌شود، بلکه محسن بودن نیز لازم است. «نجزي المحسنين»

آیه (۲۳)

«۲۳» وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَن نَّفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْاَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ اِنَّهُ رَبِّيْ اَحْسَنَ مَثْوَاىَ اِنَّهُ لَآ يُفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ

و زنی که یوسف در خانه او بود، از یوسف از طریق مراوده و ملایمت، تمنای کام‌گیری کرد و درها را (برای انجام مقصودش) محکم بست و گفت: برای تو آماده‌ام. یوسف گفت: پناه به خدا که او پروردگار من است و مقام مرا گرامی داشته، قطعاً ستمگران رستگار نمی‌شوند. نکته‌ها:

در تفسیر «معاذ الله انه ربّي احسن مثنوی» دو احتمال داده‌اند:

الف: خداوند، پروردگار من است که مقام مرا گرامی داشته و من به او پناه می‌برم.

ب: عزیز مصر مالك من است و من سر سفره او هستم و درباره‌ی من به تو گفت: «اکرمی مَنَواهِ» و من به او خیانت نمی‌کنم.

هر دو احتمال، طرفدارانی دارد که بر اساس شواهدی بدان استناد می‌جویند. ولی به نظر ما، احتمال اول بهتر است. زیرا یوسف به خاطر تقوای الهی مرتکب گناه نشد، نه به خاطر اینکه بگوید: چون من در خانه عزیز مصر هستم و او حقی بر من دارد، من به همسرش تعرّض و سوء قصد نمی‌کنم! چون ارزش این کار کمتر از رعایت تقوی است. البته در چند جای این سوره، کلمه‌ی «رَبِّكَ» که اشاره به «عزیز مصر» است، به چشم می‌خورد، ولی کلمه‌ی «رَبِّی» هر کجا در این سوره استعمال شده، مراد خداوند است. از طرفی دور از شأن یوسف است که خود را چنان تحقیر کند که به عزیز مصر «رَبِّی» بگوید.

پیام‌ها:

- ۱- گناهان بزرگ، با نرمش و مراوده شروع می‌شود. «راودته»
- ۲- پاك بودن مرد کافی نیست، زیرا گاهی زنها مزاحم مردان هستند. «و راودته»
- ۳- قدرت شهوت به اندازه‌ای است که همسر پادشاه را نیز اسیر برده خود می‌کند. «و راودته الّتی»
- ۴- سعی کنیم نام خلاق را نبریم و با اشاره از او یاد کنیم. قرآن نامی از همسر عزیز را که عاشق یوسف شده نبرده است و به جای نام او، می‌فرماید: «الّتی»
- ۵ - پسران جوان را در خانه‌هایی که زنان نامحرم هستند، تنها نگذارید. زیرا احتمال دارد باب مراوده باز شود. «و راودته الّتی هو فی بیتها»
- ۶- معمولاً عشق در اثر مراوده و به تدریج پیدا می‌شود. وجود دائمی یوسف در خانه کم‌کم سبب عشق شد. «فی بیتها»
- ۷- مسائل مربوط به مفسد اخلاقی را سربسته و مؤدبانه مطرح کنید. «راودته»
- ۸ - حضور مرد و زن نامحرم در يك محیط در بسته، زمینه را برای گناه فراهم می‌کند. «غَلّقت الابواب و قالت هیت لك»
- ۹- زشتی زنا، در طول تاریخ مورد پذیرش بوده است و به همین دلیل، زلیخا همه‌ی درها را با دست خود محکم بست. «غَلّقت الابواب»
- ۱۰- همه‌ی درها بسته، اما در پناهندگی خدا باز است. «غَلّقت الابواب... معاذ اللّهِ»
- ۱۱- موقعیت‌های امتحان الهی متفاوت است؛ گاه در چاه و گاه در کاخ. «راودته... قال معاذ اللّهِ»
- ۱۲- تقوی و اراده‌ی انسان، می‌تواند بر زمینه‌های انحراف و خطا غالب شود. «معاذ اللّهِ»
- ۱۳- توجّه به خدا، عامل بازدارنده از گناه و لغزش است. «معاذ اللّهِ»

۱۴- اگر رئیس یا بزرگ ما دستور گناه داد، نباید از او اطاعت کنیم. «هیت لك قال معاذ اللّٰه» (به خاطر اطاعت از مردم، نباید نافرمانی خدا نمود. «لا طاعة لمخلوق فى معصية الخالق» (بحار، ج ۱۰، ص ۲۲۷.

(

۱۵- به هنگام خطر گناه باید به خدا پناه برد. «قال معاذ اللّٰه»

۱۶- در کاخ حکومتی نیز می‌توان پاك، عفيف، صادق و امين بود. «قال معاذ اللّٰه»

۱۷- خطر غریزه‌ی جنسی به قدری است که برای نجات از آن باید خدا به فریاد برسد. «معاذ اللّٰه»

۱۸- انسان هواپرست از رسوایی ظاهری هراس دارد، (زلیخا درها را محکم بست) ولی انسان

خداپرست فقط از خدا می‌ترسد. «معاذ اللّٰه»

۱۹- بهترین نوع تقوی آن است که به خاطر لطف و محبت و حقّ خداوندی گناه نکنیم، نه از ترس

رسوایی در دنیا یا آتش در آخرت. «معاذ اللّٰه انه ربّی احسن مثنوی»

۲۰- یاد کردن الطاف الهی، از عوامل ترك گناه است. «انه ربّی احسن مثنوی»

۲۱- یاد عاقبت گناه، مانع از ارتکاب آن است. «لايفلح الظالمون»

۲۲- تشویق به زنا یا زمینه‌سازی برای گناه کردن جوانان پاك که در اینجا کار زلیخا بود، ظلم به خود،

همسر، جامعه و افراد است. «لايفلح الظالمون»

۲۳- گاهی يك لحظه گناه، می‌تواند انسان را از رستگاری ابدی دور کند. «لايفلح»

۲۴- ارتکاب گناه، ناسپاسی و کفران نعمت‌ها است. «لايفلح الظالمون»

۲۵- در هر کاری، باید عاقبت اندیشی کرد. «لايفلح الظالمون»

۲۶- یوسف‌علیه السلام در بحبوه درگیری با زلیخا به فکر فلاح بود. «لايفلح الظالمون»

۲۷- انسانی که مقام و منزلت خود را می‌داند خود را به بهای کم و زودگذر نمی‌فروشد. «لايفلح

الظالمون»

۲۸- اگر از درى ظلم وارد شود، فلاح از در ديگر بیرون می‌رود. «لايفلح الظالمون»

آیه (۲۴)

«۲۴» وَلَقَدْ هَمَّتْ يَهْ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ

عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ

و همانا (همسر عزیز مصر) قصد او (یوسف) را کرد و او نیز اگر برهان پروردگارش را نمی‌دید (بر اساس غریزه) قصد او را می‌کرد. اینگونه (ما او را با برهان کمك کردیم) تا بدی و فحشا را از او دور کنیم، چرا که او از بندگان برگزیده ما است.

نکته‌ها:

امام صادق علیه السلام فرمود: «برهان ربّ» همان نور علم، یقین و حکمت بود که خداوند در آیات قبل فرمود: «و آتیناه حکماً و علماً» (تفسیر کشف الاسرار).  
و آنچه در بعضی روایات آمده که مراد از برهان، مشاهده قیافه‌ی پدر یا جبرئیل است، سند محکمی ندارد.

در قرآن بارها از همت و تصمیم دشمنان خدا برای توطئه نسبت به اولیای خدا، سخن به میان آمده که خداوند نقشه‌های آنان را نقش بر آب نموده است. مثلاً در برگشت از جنگ تبوک منافقان خواستند با رم دادن شتر پیامبر، حضرت را به شهادت برسانند ولی نشد؛ «و هموا بما لم ینالوا» (توبه، ۷۴) یا تصمیم بر منحرف کردن پیامبر گرفتند؛ «لهمت طائفة منهم ان یضلّوا» (نساء، ۱۱۳). و یا تصمیم بر تجاوز گرفتند که نشد. «اذ هم قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم فکف ایدیهم عنکم» (مائده، ۱۱).

یوسف، معصوم و پاکدامن بود؛ به دلیل گفتار خودش و گفتار همه‌ی کسانی که به نحوی با یوسف رابطه داشته‌اند و ما نمونه‌هایی از آن را بیان می‌کنیم:

- ۱- خداوند فرمود: «لنصرف عنه السوء والفحشاء انه من عبادنا المخلصین» (ما یوسف را با برهان کمک کردیم) تا بدی و فحشا را از او دور کنیم، زیرا او از بندگان برگزیده‌ی ماست.
  - ۲- یوسف می‌گفت: «ربّ السّجن احبّ الیّ مما یدعوننی الیه» پرودگارا! زندان برای من از گناهی که مرا به آن دعوت می‌کنند بهتر است. در جای دیگر گفت: «اتّی لم اخنه بالغیب» من به صاحبخانه‌ام در غیاب او خیانت نکردم.
  - ۳- زلیخا گفت: «لقد راودته عن نفسه فاستعصم» به تحقیق من با یوسف مراوده کردم و او معصوم بود.
  - ۴- عزیز مصر گفت: «یوسف اعرض عن هذا و استغفری لذنبک» ای یوسف تو این ماجرا را مسکوت بگذار و به زلیخا گفت: از گناهت استغفار کن.
  - ۵ - شاهی که گواهی داد و گفت: اگر پیراهن از عقب پاره شده معلوم می‌شود که یوسف پاکدامن است. «ان کان قمیصه...»
  - ۶- زنان مصر که گفتند: «ما علمنا علیه من سوء» ما هیچ گناه و بدی درباره‌ی او سراغ نداریم.
  - ۷- ابلیس که وعده‌ی فریب همه را داد، گفت: «الّا عبادک منهم المخلصین» من حریف برگزیدگان نمی‌شوم و این آیه یوسف را مخلص نامیده است.
- پیام‌ها:
- ۱- اگر امداد الهی نباشد، پای هر کسی می‌لغزد. «همّ بها لولا أن رأ برهان ربّه»



۲- در هر صحنه‌ای، امکان دیدن و دریافت جلوه‌ای که سبب نجات انسان باشد، وجود دارد. «همّ بها لولا ان رآ برهان ربّه»

۳- انبیا در غرایز مانند سایر انسان‌ها هستند، ولی به دلیل ایمان به حضور خدا، گناه نمی‌کنند. «همّ بها لولا ان رآ برهان ربّه»

۴- غفلت از یاد الهی، زمینه‌ی ارتکاب گناه و توجّه به آن، عامل محفوظ ماندن در گناه است. «همّ بها لولا ان رآ برهان ربّه»

۵ - مخلص شدن موجب محفوظ ماندن شخص از گناه می‌گردد. «لنصرف عند السوء... انه من عبادنا المخلصين»

۶- خداوند، بندگان مخلص را حفظ می‌کند. «لنصرف عنه... انه من عبادنا المخلصين»

۷- بدی و فحشا با مخلص بودن یکجا جمع نمی‌شود. «لنصرف عند السوء... المخلصين»

۸ - مخلص شدن مخصوص یوسف‌علیه السلام نیست، می‌توان با پیمودن راه آن حضرت به مقام مخلصین نزدیک شد. «انه من عبادنا المخلصين» («من عبادنا» یعنی یوسف تنها نیست بلکه می‌توان مثل او شد.)

### آیه (۲۵)

«۲۵» وَ اسْتَبَقَا الْبَابَ وَ قَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَ اَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ اَرَادَ يَا هَلِكًا سُوءًا اِلَّا اَنْ يُسْجَنَ اَوْ عَذَابٌ اَلِيمٌ

و هر دو بسوی در سبقت گرفتند و آن زن پیراهن او را از پشت درید. ناگهان شوهرش را نزد در یافتند. زن (برای انتقام از یوسف یا تبرئه خود با چهره حقّ به جانبی) گفت: کیفر کسی که به همسرت قصد بد داشته جز زندان و یا شکنجه دردناک چیست؟  
نکته‌ها:

«استباق» به معنای سبقت و پیشی‌گرفتن دو یا چند نفر از یکدیگر است، یوسف برای فرار از گناه به سوی در فرار کرد و زلیخا نیز به دنبال او می‌دوید. گویا به سوی در مسابقه گذارده‌اند. «قُدَّ» به معنای پاره شدن پارچه از طرف طول است. «لفاء» به یافتن ناگهانی چیزی گفته می‌شود.  
پیام‌ها:

- ۱- پناه بردن به خدا و گفتن «معاذ الله» به تنهایی کفایت نمی‌کند، باید از گناه فرار کرد. «استبقا»
- ۲- گاهی ظاهر عمل یکی است، ولی هدف‌ها مختلف است. (یکی می‌دود تا به گناه آلوده نشود، دیگری می‌دود تا آلوده بکند) «استبقا»
- ۳- بهانه‌ی بسته بودن در برای تسلیم شدن در برابر گناه کافی نیست، باید به سوی درهای بسته حرکت کرد شاید باز شود. «استبقا الباب»

- ۴- از صحنه جرم سریع نگذریم، مجرم معمولاً از خود جای پا باقی می‌گذارد. «قَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ»  
 ۵ - گاه بایستی سرزده به منازل و محل کار سرکشی کرد. «الْفِيَا»  
 ۶- گاهی شاکی، خود مجرم است. در اینجا زلیخا که خود مجرم بود، از یوسف شکایت کرد. «قالت ما جزاء...»  
 ۷- گنهکار برای تبرئه خود، از عواطف و احساسات بستگان خود استمداد می‌کند. زلیخا به شوهرش گفت: او به ناموس تو سوء قصد داشته است. «باهلك»  
 ۸ - صاحبان قدرت اگر مقصّر باشند معمولاً دیگران را متهم می‌کنند. «اراد باهلك سوء»  
 ۹- چه بسا سخن حقی که از آن هدف باطلی دنبال شود. «اراد باهلك سوءً الاّ ان يسجن»  
 ۱۰- زندان و زندانی نمودن مجرمان، سابقه تاریخی دارد. «ان يسجن»  
 ۱۱- اعلام کیفر، نشانه‌ی قدرت همسر عزیز بود. «ان يسجن او عذاب اليم»  
 ۱۲- زلیخا عاشق نبود، بلکه هوس باز بود؛ چرا که عاشق حاضر است جانش را فدای معشوق کند نه این که او را متهم و به زندان افکند. «اراد باهلك سوءً الاّ ان يسجن»  
 ۱۳- عشق هوس‌آلود، گاهی عاشق را قاتل می‌کند. «ان يسجن او عذاب اليم»  
 ۱۴- زلیخا دارای نفوذ در دستگاه حکومتی و خط دهنده بوده است و لذا در اینجا پیشنهاد زندان و شکنجه شدن یوسف را مطرح کرد. «الاّ ان يسجن او عذاب اليم»

### آیه (۲۶ و ۲۷)

«۲۶» قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِن كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ

(یوسف) گفت: او خواست که از من (برخلاف میل) کام گیرد و شاهی از خانواده زن، شهادت داد که اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده، پس زن راست می‌گوید و او از دروغگویان است. (زیرا در این صورت او و همسر عزیز، از روبرو درگیر می‌شدند و پیراهن از جلو چاک می‌خورد.)  
 «۲۷» وَ إِن كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ  
 و اگر پیراهن او (یوسف) از پشت پاره شده، پس زن دروغ گفته و او از راستگویان است.  
 نکته‌ها:

در برخی روایات، شاهد را کودکی معرفی کرده‌اند که مثل عیسی‌علیه السلام در گهواره به سخن آمد، ولی چون سند محکمی ندارد، نمی‌توان به آن اعتنا کرد. اما بهتر است شاهد را یکی از مشاوران عزیز بدانیم که فامیل همسر و دارای هوش و ذکاوت بود و همانند عزیز مصر، شاهد این اتفاق گردید.

یوسف، ابتدا به سخن نکرد و شاید اگر همسر عزیز حرفی و تهمت‌ی نمی‌زد، یوسف حاضر نمی‌شد آبروی او را بریزد و بگوید: «هی راودتنی»

هر کس پاکتر است، بیشتر در معرض تهمت است. در میان زنان، پاکدامن‌تر از مریم نبود، اما او را متهم به ناپاکی کردند، در میان مردان نیز کسی به پاکی یوسف یافت نمی‌شد، به او هم نسبت ناروای زنا دادند. اما خداوند در هر دو مورد به بهترین وجه، پاکی آنان را ثابت نمود.

در داستان یوسف، پیراهن او نقش آفرین است:

در اینجا؛ پارگی پیراهن از پشت، دلیل بی‌گناهی او و کشف جرم همسر عزیز گردید و در جای دیگر؛ پاره نشدن پیراهن موجب کشف جرم برادران او گردید. زیرا بعد از انداختن یوسف به چاه، وقتی برادران پیراهن او را آغشته به خون کرده و به پدر نشان دادند و گفتند: یوسف را گرگ خورده است، پدر پرسید: پس چرا پیراهن او پاره نشده است؟! در پایان داستان نیز، پیراهن یوسف، وسیله‌ی بینا شدن چشم پدر گردید.

پیام‌ها:

۱- متهم باید از خود دفاع و مجرم اصلی را معرفی کند. حضرت یوسف علیه السلام در برابر جمله «ما جزاء من اراد باهلك سوء» با گفتن «هی راودتنی»، پاسخ مناسبی به زلیخا داد و گفت او قصد گناه کرد.

۲- کسی که در مقام قضاوت است باید شکایت شاکی و دفاع متهم را بشنود و مدارک را بررسی کند و سپس نظر دهد. (در این ماجرا همسر گفت که یوسف سوء قصد داشته، «اراد باهلك سوء» یوسف تهمت را رد کرد و گفت: «هی راودتنی» زن مقصر بوده است. شاهد نیز علامت صدق و کذب را از راه پاره شدن پیراهن جلو یا پشت سر مطرح کرد)

۳- دفاع از بی‌گناه، واجب است و سکوت، همه جا زیبا نیست. «شهد شاهد»

۴- کمک به روشن شدن حقیقت، کاری پسندیده است. «و شهد شاهد»

۵- در قضاوت، کسی که مستند حرف بزند و با قرائن آن را تأیید کند در حکم شاهد است. «شهد شاهد»

۶- خداوند از راهی که هیچ انتظارش نمی‌رود، افراد را حمایت می‌کند. «شهد شاهد من اهله»

۷- آنجا که خدا بخواهد، بستگان مجرم علیه او شهادت می‌دهند. «شهد شاهد من اهله»

۸- در شهادت و داوری، مراعات حسب، نسب، موقعیت و خویشاوندی متهم، جایز نیست. «شهد شاهد من اهله»

۹- شهادت خویشان علیه یکدیگر، سبب اطمینان بیشتری می‌شود. «شاهد من اهله»

۱۰- در قضاوت، بیش از توجه به گفته‌های شاکی و متهم، به بررسی مدارک و اسناد توجه شود.

«قالت ما جزاء... قال هی راودتنی... شهد شاهد... ان کان قمیصه...»

- ۱۱- قضاوت و تشخیص جرم، کارشناس نیاز دارد. «شاهد شاهد... ان کان قمیصه...»
- ۱۲- در جرم‌شناسی از قرائن و آثار ظریف به جای مانده، مجرم شناخته و مسایل کشف می‌شود. «ان کان قمیصه...»
- ۱۳- بکارگیری روشهای جرم‌شناسی برای تشخیص جرم و مجرم، لازم است. «ان کان قمیصه قد من دبر...»

### آیه (۲۸)

«۲۸» فَلَمَّا رَأَىٰ قَمِيصَهُ قَدْ مِّنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِّنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ

پس همین که (عزیز مصر) پیراهن او را دید که از پشت پاره شده است، (حقیقت را دریافت و) گفت: بی‌شک این از حيله شما زنان است. البته حيله شما شگرف است. نکته‌ها:

با اینکه قرآن، کید شیطان را ضعیف می‌داند: «ان کید الشیطان کان ضعیفاً» (نساء، ۷۶). ولی در این آیه، کید زنان بزرگ شمرده شده است. به گفته‌ی تفسیر صافی، این به خاطر آن است که وسوسه شیطان لحظه‌ای، غیابی و سارقانه است، ولی وسوسه زن، با لطف، محبت، حضوری و دائمی است.

گاهی خداوند کارهای بزرگ را با وسیله‌های کوچک انجام می‌دهد. مثلاً سرنگونی ابرهه را با پرندگان ابابیل، حفظ جان پیامبر اسلام را با تار عنکبوت، آموزش دفن میت را با کلاغ، اثبات پاکی مریم‌علیها السلام را با سخن گفتن نوزاد، پاکی یوسف را با پاره شدن پیراهن، ایمان آوردن یک کشور را با سفر هُدُود و کشف اصحاب کهف را با نمونه پول، تحقق بخشیده است. پیام‌ها:

۱- قضاوت بر اساس ادلّه و بدور از حبّ و بغض‌ها، مقتضای عدالت است. «فلما رأى قمیصه... قال انه من کیدکن»

۲- استدلال منطقی، هر انسان منصفی را مطیع و منقاد می‌کند. (عزیز مصر، مطیع سخن شاهد شد) «شهد شاهد... قال انه من کیدکن»

۳- آثار و مدارک صحنه‌ی جرم باید به دقت مشاهده و بررسی شود. «قد من دبر»

۴- وقتی به نتیجه قطعی رسیدیم، در اعلان حکم تردید نکنیم. «فلما رأى... قال»

۵- عزیز مصر دارای عدالت نسبی و انصاف در برخورد با موضوعات بوده است. (چون بدون تحقیق کسی را متهم نکرد و پس از آن نیز حق را به یوسف داد) «فلما رأى... انه من کیدکن»

۶- حق و حقیقت، همیشه پشت پرده نمی‌ماند و مجرم روزی رسوا می‌شود. «انه من کیدکن»

۷- سخن حق را گرچه تلخ و بر ضرر باشد بپذیریم. (عزیز پذیرفت که مقصر همسر اوست) «آنّه من کیدکن»

۸ - از مکر زنان ناپاک بترسید که حيله‌ی آنان خطرناک است. «انّ کیدکنّ عظیم»

۹- مکر و حيله هر قدر هم بزرگ باشد، قابل کشف و افشاست. «فلما رأى... قال انّه من کیدکنّ انّ کیدکنّ عظیم»

### آیه (۲۹)

«۲۹» یوسفُ أَعْرَضُ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ

(عزیز مصر گفت:) یوسف از این مسئله صرف نظر کن و (آن را بازگو نکن و به همسرش نیز خطاب کرد و گفت: و) تو برای گناهت استغفار کن، چون از خطاکاران هستی. پیام‌ها:

۱- عزیز مصر می‌خواست مسئله مخفی بماند، ولی مردم دنیا در تمام قرن‌ها از ماجرا با خبر شدند، تا پاکی یوسف ثابت شود. «یوسف اعرض عن هذا»

۲- عزیز مصر به خاطر جایگاهش از یوسف خواست تا از جریان صرف نظر کند. «اعرض عن هذا»

۳- عزیز مصر نیز همچون سایر کاخ‌نشینان، نسبت به مسئله‌ی ناموس و غیرت تساهل کرد و به استغفار اکتفا کرد و از توبیخ همسر به صورت جدّی خودداری نمود! «و استغفري»

۴- رهبران غیرالهی، قدرت برخورد قاطع و عادلانه نسبت به بستگان متخلّف خودشان را ندارند. «و استغفري»

۵ - تلاش زن برای برقراری رابطه با غیر همسر خویش، امری ناروا و نامشروع است. «واستغفري لذنبك»

۶- روابط لجام گسیخته جنسی و هوسرانی، در بین غیر متدینین به ادیان الهی نیز کاری ناپسند شمرده می‌شود. «استغفري لذنبك»

### آیه (۳۰)

«۳۰» وَ قَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

زنانی در شهر (زبان به ملامت گشودند و) گفتند: همسر عزیز با غلامش مراوده داشته و از او کام خواسته است. همانا يك غلام او را شیفته خود کرده است. به راستی ما او را در گمراهی آشکار می‌بینیم.

نکته‌ها:

«شغاف» به پیچیدگی بالای قلب یا پوسته نازک روی قلب، که همچون غلاف آنرا در برمی‌گیرد، گفته شده است. جمله‌ی «شَغَفَهَا حُبًّا» یعنی علاقه‌ی یوسف به قلب زلیخا گره خورده و عشق، شدید شده است (تفسیر نمونه).

دو گروه درباره یوسف گفتند: علاقه‌ی بیش از حدّ به او نشانه‌ی گمراهی است: یکی برادرانش که به جهت محبت پدر به یوسف، پدر را گمراه خوانده و گفتند: «انّ ابانا لفی ضلال مبین» و دیگری زنان مصر که به جهت علاقه‌ی شدید زلیخا به یوسف، زلیخا را گمراه خوانده و گفتند: «انّا لنراها فی ضلال مبین».

هر کس یوسف را برای خود می‌خواست؛ یعقوب او را فرزند خود می‌داند؛ «یا بُنّی» کاروان او را سرمایه خود می‌داند؛ «شروه بئمن بخص» عزیز مصر او را فرزند خوانده می‌داند؛ «تتخذہ ولدا» زلیخا او را معشوق خود می‌داند؛ «شغفها حبًّا» زندانیان او را تعبیر کننده خواب خود می‌دانند؛ «نبئنا بتأویلہ» ولی خداوند او را برگزیده و رسول خود می‌داند؛ «يجتبيك ربك» و آنچه برای یوسف ماند، همین مقام رسالت بود. «والله غالب علی امره»  
پیام‌ها:

۱- اخبار مربوط به خانواده مسئولان، زود شایع می‌گردد، پس باید مراقب رفتارهای خود باشند.  
«قال نسوة... إمرأت العزیز»

۲- بستن درها برای انجام گناه نیز مانع رسوایی نمی‌شود. «غلقت الابواب... قال نسوة... إمرأت العزیز تراود»

۳- خطاهای افراد خانواده به مرد و سرپرست خانواده منتسب می‌شود. «امرئة العزیز تُراود فتاها»

### آیه (۳۱)

«۳۱» فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ  
أَخْرَجُ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ  
پس چون (همسر عزیز) نیرنگ (ویدگویی) زنان (مصر) را شنید، (کسی را برای دعوت) به سراغ  
آنها فرستاد و برای آنان (محل و) تکیه‌گاهی آماده کرد و به هر يك چاقویی داد (تا میوه میل کنند) و  
به یوسف گفت: بر زنان وارد شو. همین که زنان او را دیدند بزرگش یافتند و دست‌های خود را (به  
جای میوه) عمیقاً بریدند و گفتند: منزّه است خداوند، این بشر نیست، این نیست جز فرشته‌ای  
بزرگوار.  
نکته‌ها:

کلمه‌ی «قَطَّعْن ایدیهنّ» را دو گونه می‌توان معنا کرد: یکی آن که به جای میوه دست خود را بریدند و دیگر آنکه از میوه خوردن دست کشیدند.

کلمه «حاشا» به معنی در حاشیه و کنار بودن است. رسم بوده که هرگاه می‌خواستند شخصی را از عیبی منزّه بدانند، اول خدا را تنزیه می‌کردند سپس آن شخص را (تفسیرالمیزان).

همسر عزیز مصر زن سیاستمداری بود و با مهمانی دادن توانست مشّت رقبا را باز کند و آنان را غافلگیر نماید.

پیام‌ها:

۱- گاهی هدف از بازگو کردن مسایل دیگران، دلسوزی نیست، بلکه حسادت و توطئه و نقشه علیه آنان است. «بمکرهنّ»

۲- شاید زنان مصر با انتشار خبر عشق زلیخا به یوسف‌علیه السلام می‌خواستند بدین وسیله یوسف را مشاهده کنند. «بمکرهنّ»

۳- گاهی باید پاسخ مکر را با مکر داد. (زنان با بازگوکردن راز همسر عزیز مصر، نقشه کشیدند و او با يك میهمانی، نقشه آنان را پاسخ داد.) «ارسلت الیهنّ»

۴- زلیخا برای کنترل جوسازی علیه خود، به توجیه افراد عمده‌ای که در جوسازی و انتشار اخبار دخیل بودند پرداخت. (واضح است که دعوت شدگان همه‌ی زنان منطقه نبودند) «فلما سمعت بمکرهنّ ارسلت الیهنّ»

۵ - مجرم، گاه برای تنزیه خود، برای دیگران نیز زمینه‌سازی جرم می‌کند تا آن را عادی جلوه دهد. «فلما سمعت بمکرهنّ ارسلت الیهنّ»

۶- سرویس جداگانه برای هر میهمان کاری پسندیده و ارزشمند است. «أتت کلّ واحده منهنّ سکیناً»

۷- اطاعت از مولی و صاحب تا وقتی معصیت نباشد لازم است. «قالت اخرج علیهنّ فلما رأينه»

۸ - شنیدن کی بود مانند دیدن. «فلما رأينه اکبرنه»

۹- انسان به طور فطری در برابر بزرگی و بزرگواری، تواضع می‌کند. «اکبرنه»

۱۰- زلیخا خواست به زنان مصر تفهیم کند که شما يك لحظه یوسف را دیدید، طاقت از کف دادید؛ او شبانه روز در خانه من است؟! «فلما رأينه اکبرنه و قَطَّعْن ایدیهنّ»

۱۱- زود انتقاد نکنید، شاید شما هم اگر به جای او بودید مثل او می‌شدید. «قَطَّعْن ایدیهنّ» (انتقاد کنندگان وقتی یوسف را دیدند، همه مثل زن عزیز مصر گرفتار شدند.)

۱۲- انسان تا وقتی در معرض امتحان قرار نگرفته ادّعایی دارد؛ اما گاهی که مورد آزمایش قرار می‌گیرد، ناخودآگاه ماهیّت خود را نشان می‌دهد. «فلما رأينه اکبرنه و قَطَّعْن ایدیهنّ»

۱۳- عشق که آمد، انسان بریدن دست خودش را نمی‌فهمد. «قَطَّعَن ایدیَهَن» (اگر شنیده‌اید که حضرت علی‌علیه السلام به هنگام نماز، از پایش تیر را کشیدند و متوجّه نشد، تعجّب نکنید. زیرا اگر عشق سطحی دنیوی تا بریدن دست پیش می‌رود، عشق معنوی و عمیق به جمال واقعی، چه خواهد کرد!.)

۱۴- یوسف در زیبایی بی نظیر و در عین حال در عفت الگویی برای همگان است. «فلما رأیْنه اکبرنه... قلن حاش لله»

۱۵- جمال یوسف‌علیه السلام موجب گرفتاری او شد، ولی علم و تقوایش موجب نجات او گردید. (آری جمال معنوی مهم‌تر از جمال ظاهری است)

۱۶- مردم مصر در آن زمان، به خداوند و فرشتگان ایمان داشتند. «حاش لله... ملك كريم»

### آیه (۳۲)

«۳۲» قَالَتْ قَدْ لِكَنَّ الَّذِي لُمْتَنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَن نَّفْسِيهِ فَاَسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا ءَامُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَ لَيَكُونًا مِّنَ الصَّاعِرِينَ

(همسر عزیز مصر به زنانی که دست خود را بریده بودند،) گفت: این همان کسی است که مرا درباره او ملامت می‌کردید. و البته من از او کام خواستم، ولی او پاکی ورزید. واگر آنچه را به او دستور می‌دهم انجام ندهد، حتماً زندانی خواهد شد و از خوارشدگان خواهد بود. نکته‌ها:

شرایط اجتماعی و روانی، در نوع عکس‌العمل افراد تأثیر دارد. همسر عزیز آنگاه که از افشای کار زشت خود می‌ترسد، درها را می‌بندد، «غَلَقَت الابواب»، اما هنگامی که زنان مصر را همراه و همداستان خود می‌بیند، علناً می‌گوید: «أنا راودته» من او را فرا خواندم. در جامعه نیز وقتی حساسیت به زشتی گناه از بین برود، گناه آسان می‌شود. شاید برای جلوگیری از همین امر است که در دعای کمیل می‌خوانیم: «اللهم اغفر لي الذنوب التي تَهتك العِصم» خداوند! گناهانی که پرده حیا را پاره می‌کند برایم بیامرزد. زیرا گناه در ابتدا انجامش برای انسان سنگین است، اما همین که پرده حیا برافتاد آسان می‌شود.

### پیام‌ها:

۱- دیگران را ملامت نکنیم که خود گرفتار می‌شویم. «فذلكن الَّذِي لُمْتَنِي فِيهِ»

۲- عشق گناه آلود، سبب رسوائی می‌شود. «لقد راودته»

۳- دروغگو رسوا می‌شود. کسی که دیروز گفت: یوسف قصد سوء داشته؛ «اراد باهلك سوء» امروز می‌گوید: «لقد راودته» من قصد کام گرفتن از او را داشتم.

۴- عفت و پاکی، ناپاکان را رسوا می‌کند. «و لقد راودته عن نفسه»



- ۵ - گاهی دشمن هم به پاکی شخص مقابل، گواهی می‌دهد. «فاستعصم» (وجدان مجرم نیز گاهی بیدار می‌شود).
- ۶- پاکی، لازمه‌ی نبوت است. «و كذلك يجتبيك... فاستعصم...»
- ۷- چه پاکانی که به خاطر خودکامگان به زندان می‌روند. «فاستعصم... لیسجنن»
- ۸ - گناهکاران (عاشقان) به دنبال هدف خویش هستند و از هر وسیله‌ای استفاده می‌کنند. «و لئن لم يفعل ما أمره لیسجنن»
- ۹- قدرت اگر با ایمان و تقوا همراه نباشد برای هوای نفس مورد استفاده قرار می‌گیرد. «ما أمره لیسجنن»
- ۱۰- زلیخا در حکومت مصر، دارای نفوذی ویژه بود. «لیسجنن»
- ۱۱- سوء استفاده از قدرت، حربه‌ی طاغوتیان است. «لیسجنن»
- ۱۲- تهدید به حبس و تحقیر، حربه و شیوه‌ی طاغوتیان است. «لیسجنن... الصاغرین»
- ۱۳- هوای نفس به قدری نیرومند است که حتی با رسوایی نیز به راه خود ادامه می‌دهد. «راودته... و لئن لم يفعل ما أمره...»
- ۱۴- عاشق شکست خورده، دشمن می‌شود. «قالت... لیسجنن و لیکوناً من الصاغرین»
- ۱۵- روحیه کاخ‌نشینی، غیرت را می‌میراند. (با آنکه عزیز مصر خیانت همسر خود را فهمید و از او خواست که توبه کند، ولی باز هم میان او و یوسف فاصله نیانداخت).
- ۱۶- هواپرستان و طاغوتیان، تقوا و کفّ نفس را وسیله‌ی خواری و ذلت می‌دانند. «من الصاغرین»

### آیه (۲۳)

«۲۳» قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ

(یوسف) گفت: پرودگارا! زندان برای من از آنچه مرا به سوی آن می‌خوانند محبوب‌تر است. و اگر حيله آنها را از من باز نگردانی، به سوی آنها تمایل می‌کنم و از جاهلان می‌گردم.  
نکته‌ها:

یوسف سراپا جوانمرد بود؛ یکبار فدای حسادت برادران شد و خصومت نکرد. بار دیگر هدفِ عشقِ زلیخا شد، ولی گناه نکرد. بار سوم به هنگام قدرت، از برادران انتقام نگرفت. بار چهارم همین که کشور را در خطر دید به جای برگشت به وطن، تقاضای تدبیر امور و نجات کشور را داد.

برای هر کس، محبوبی است؛ برای یوسف پاکدامنی از زندان محبوب‌تر است، برای گروهی دنیا محبوب‌تر؛ «الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (ابراهیم، ۳).

اما برای مؤمن، خداوند محبوب‌تر است. «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (بقره، ۱۶۵).

پیام‌ها:

- ۱- توجّه به ربوبیت خدا، از آداب دعاست. «رَبِّ»
- ۲- اولیای خدا، فشار زندگی شرافتمندانه را، از رفاه در گناه بهتر می‌دانند. «رَبِّ السَّجْنِ احِبَّ الیَّ»
- ۳- هر آزادبودنی ارزش نیست و هر زندان‌بودنی عیب نیست. «رَبِّ السَّجْنِ احِبَّ»
- ۴- انسان با استمداد از خداوند، می‌تواند در هر شرایطی از گناه فاصله بگیرد. «رَبِّ السَّجْنِ احِبَّ» (هجرت از محیط گناه لازم است.)
- ۵- رنج و سختی نمی‌تواند مجوز ارتکاب گناه باشد. «رَبِّ السَّجْنِ احِبَّ...»
- ۶- دعا و نیایش و استمداد از خداوند، یکی از راههای مصون ماندن از گناه و انحرافات جنسی است. «رَبِّ السَّجْنِ احِبَّ...»
- ۷- شخصیت انسان به روح او بستگی دارد، نه جسم او. اگر روح آزاد باشد، زندان بهشت است و اگر روح در فشار باشد، کاخ هم زندان می‌شود. «السَّجْنِ احِبَّ»
- ۸- جداسازی محیط به خاطر مصون ماندن افراد از گناه، کاری شایسته است. (یوسف خواهان جدا شدن بود، حتی اگر به قیمت زندان رفتن باشد)
- ۹- رضایت خداوند بر رضایت مردم و جمع ترجیح دارد. «رَبِّ السَّجْنِ احِبَّ الیَّ مِمَّا یَدْعُونِی الیه»
- ۱۰- هیچ کس بدون لطف خداوند، محفوظ نمی‌ماند. «و الّا تصرف عنّی...» در شرایط بحرانی تنها راه نجات، اتکا به خداوند است.
- ۱۱- گاهی آزمایش‌های الهی هر لحظه سخت‌تر می‌شود. (یوسف قبلاً گرفتار يك زن بود، حال گرفتار چندین زن شده است.) «کیدهنّ، الیهنّ»
- ۱۲- یوسف درباره‌ی گناه کلمه‌ی تمایل، «اصب الیهنّ» ولی درباره‌ی زندان کلمه‌ی محبوب‌تر را بکار می‌برد و این نشان می‌دهد که پاکی و عصمت در عمق جان یوسف نهادینه شده بود. «رَبِّ السَّجْنِ احِبَّ الیَّ... احبَّ الیهنّ»
- ۱۳- تمایل به گناه و پیروی ناصحیح از غرائز، نوعی جهل است. «أکن من الجاهلین»
- ۱۴- گناه، موجب سلب علوم خدادادی و موهبت‌های الهی است. (در آیات قبل خواندیم: «آتیناه حکماً و علماً» و در اینجا یوسف می‌فرماید: «أکن من الجاهلین»)
- ۱۵- جهل تنها بیسوادی نیست، انتخاب لذت آنی و چشم‌پوشی از رضای خدا، جهل محض است. «أکن من الجاهلین»
- ۱۶- عمل نکردن به دانسته‌ها، انسان را در ردیف جاهلان قرار می‌دهد. «أکن من الجاهلین»

«۳۴» فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

پس پرودگارش (در خواست) او را اجابت کرد و حيله زنان را از او برگرداند، زیرا که او شنوای داناست.

پیامها:

۱- دعای مردان خدا مستجاب می‌شود. «فاستجاب له»

۲- گاهی شداید و سختی‌ها زمینه‌ی پیدا شدن امداد الهی و راه نجات است. «رَبِّ السَّجْنِ... فاستجاب»

۳- پاکدامنی و عفاف، موجبات استجاب دعا را فراهم می‌سازد. «رَبِّ السَّجْنِ احْبَبْ... فاستجاب»

۴- درخواست خالصانه از خداوند، استجاب و عنایت او را در پی دارد. «رَبِّ... فاستجاب»

۵- دعای یوسف برای مصون ماندن از کید زنان مصر، سریعاً مستجاب شد. (حرف «فاء» در «فاستجاب»، رمز سرعت است.)

۶- گاه دشمن کاری را می‌کند که به نفع مؤمن تمام می‌شود. (گرچه دشمن یوسف را به زندان انداخت، ولی این کار موجب خلاصی یوسف از زلیخا شد.) «فصرف عنه کیدهن»

۷- لازمه‌ی عصمت، نبوت نیست. (یوسف هنوز پیامبر نشده بود، اما از گناه معصوم بود.) «فصرف عنه کیدهن»

۸- استجاب دعا، دلیل بر شنوایی و بینایی و علم خداوند است. «فاستجاب... هو السميع العليم»

۹- کسانی که مورد مراجعه مردم هستند باید در آغاز خوب بشنوند، سپس با دانش خود به حلّ و فصل مشکل پردازند؛ چنانکه خداوند نیز در مقام اجابت دعا چنین است. «فاستجاب... هو السميع العليم»

آیه (۳۵)

«۳۵» ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَجُنَّهُ حَتَّى حِينٍ

سپس بعد از آن همه نشانه‌ها و شواهدی که (برای پاکی یوسف) دیدند، اینگونه برایشان جلوه کرد که او را تا مدتی زندانی کنند.

پیامها:

۱- يك ديوانه، سنگی را در چاه می‌اندازد، صد نفر عاقل نمی‌توانند آنرا در آورند. يك زن عاشق

شد، مردان متعدّد و رجال مملکتی نتوانستند این رسوایی را چاره‌اندیشی کنند. «بدا لهم من بعد ما رأوا»

- ۲- کاخ‌نشینی معمولاً با بی‌پروایی و پررویی همراه است. «من بعد ما رأوا الايات ليسجننه» با این همه دلیل بر پاک‌ی یوسف، باز هم او محکوم به زندان می‌شود.
- ۳- زیبایی، همیشه خوشبختی‌آور نیست، گاهی دردسر هم دارد. «ثمّ بدا لهم... ليسجننه»
- ۴- معمولاً در دربارها و کاخ‌های طاغوتیان، دادگاه و محاکمه غیابی و تشریفات است، تا بی‌گناهان محکوم شوند. «ليسجننه» (البته در مواردی این گونه نیست)
- ۵ - در جامعه‌ی آلوده، هوسرانان آزاد و تقوایپیشگان در زندانند. «ليسجننه»
- ۶- افراد خاطی به ویژه قدرتمندان کمتر مسئولیت عمل خود را می‌پذیرند و می‌خواهند دیگران را قربانی کنند. «ليسجننه»
- ۷- در نظام‌های طاغوتی، معصوم‌تر مظلوم‌تر است. «ليسجننه»
- ۸ - پاک بودن و پاک ماندن زحمت دارد. «ليسجننه»
- ۹- جلوگیری از رسوایی خاندان عزیز مصر و پایان یافتن شایعات، هدف حکمرانان مصر از زندانی ساختن یوسف بود. «ليسجننه حتى حين»
- ۱۰- وقتی دستگاه قضایی بر طبق خواسته سیاستمداران و افراد ذی نفوذ تصمیم می‌گیرد، مدت زمان زندان نیز نامشخص است. «حتى حين»

### آیه (۳۶)

«۳۶» وَ دَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَ قَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

و با یوسف، دو جوان دیگر وارد زندان شدند. یکی از آن دو (نزد یوسف آمد و) گفت: من در خواب خود را دیدم که (انگور را) برای شراب می‌فشارم و دیگری گفت: من خود را در خواب دیدم که بر سرم نانی می‌برم و پرندگان از آن می‌خورند، ما را از تعبیر خوابمان آگاه ساز! همانا ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم.

نکته‌ها:

در حدیث می‌خوانیم: دلیل آنکه زندانیان، یوسف را نیکوکار نامیدند، این بود که به افراد مریض در زندان رسیدگی و به نیازمندان کمک و برای سایرین، جا باز می‌کرد (تفسیر نورالثقلین - میزان الحکمه (سجن))

پیام‌ها:

- ۱- زندان یوسف، عمومی بوده است. «معه السِّجْنَ»
- ۲- خواب‌ها را ساده نگیریم، در بعضی از آنها اسراری نهفته است. «أرانی أَعْصِرُ خَمْرًا» (ممکن است انسان‌های عادی نیز خواب‌های مهمی ببینند.)

۳- انسان لایق همه جا می‌تواند مثمر ثمر باشد، حتی در زندان. یوسف در زندان هم خدماتی داشت. «نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ»

۴- نیکوکاران با صفای دل چیزهایی درك می‌کنند که دیگران آن را نمی‌یابند. «نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ أَنَا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»

۵ - اگر مردم به کسی اعتماد پیدا کنند، تمام رازهای خود را با او در میان می‌گذارند. «أَنَا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»

۶- انسان‌های وارسته، در زندان نیز روی افراد تأثیر می‌گذارند. «أَنَا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»

۷- حتی مجرمان و گناهکاران نیز برای نیکوکاران، جایگاه شایسته‌ای قایلند. «أَنَا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»

۸ - نیکوکاری یوسف‌علیه السلام قدم اول او در جذب و تبلیغ بود. (احسان و خدمت‌رسانی به زندانیان، سبب جذب قلوب و دریافت لقب محسن از زندانیان شد)  
۱۰- بدون تمکن مالی و آزادی هم می‌توان محسن بود. (یوسف در زندان نه ثروت داشت، نه آزادی)  
«أَنَا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»

۱۱- اول نیکوکاری خود را اثبات کنیم، سپس به تبلیغ دین بپردازیم. (یوسف که در نظر مردم نیکوکار شناخته شد، قبل از تعبیر خواب دوستان زندانی، به تبلیغ و ارشاد آنان پرداخته و به یکتاپرستی دعوت نمود)

۱۲- دادن آگاهی‌های صحیح از مصادیق احسان است. (زندانیان گفتند: ما را از اسرار خوابی که دیده‌ایم آگاه ساز، زیرا تو از نیکوکارانی.) «أَنَا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»

### آیه (۳۷)

«۳۷» قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ

(یوسف به آن دو نفر که خواب دیده بودند) گفت: من قبل از آنکه جیره غذایی شما برسد، تأویل خوابتان را خواهم گفت. این از اموری است که پرودگارم به من آموخته است. همانا من آئین قومی را که به خدا ایمان ندارند و به قیامت کفر می‌ورزند، رها کرده‌ام.  
نکته‌ها:

در ترجمه‌ی بخش اول آیه، این احتمال نیز وجود دارد که معنای آیه اینگونه باشد: من از جانب خداوند می‌دانم غذایی که برای شما خواهند آورد چیست؟ پس می‌توانم خواب شما را تعبیر کنم. یعنی یوسف علاوه بر تعبیر خواب، از چیزهای دیگر نیز خبر می‌داده است. مثل حضرت عیسی که از غذای ذخیره شده در منازل و یا آنچه می‌خوردند، خبر می‌داد.

سؤال: چرا حضرت یوسف علیه السلام خواب آنان را فوری تعبیر نکرد و آن را به وقتی دیگر و ساعتی بعد موکول کرد؟

پاسخ: فخررازی در تفسیر کبیر، چند وجه برای این موضوع بیان کرده است:

۱- می‌خواست آنها را در انتظار قرار دهد تا کمی تبلیغ و ارشاد کند، شاید شخص اعدامی ایمان آورد و با حسن عاقبت از دنیا برود.

۲- می‌خواست با بیان نوع غذایی که نیامده، اعتماد آنان را جلب کند.

۳- می‌خواست آنها را تشنه‌تر کند، تا بهتر بشنوند.

۴- چون تعبیر خواب یکی از آنها اعدام بود، حضرت کمی طفره رفت تا آن شخص قالب تهی نکند. پیام‌ها:

۱- گاهی برای تأثیرگذاری بیشتر، لازم است انسان قدرت علمی و کمالات خود را به دیگران عرضه کند. «قال... نبأتکما بتأویله»

۲- از علم خود برای بهره رساندن به دیگران استفاده کنیم. «نبأتکما... ممّا علّمنی ربّی»

۳- معلومات و دانسته‌های خود را از خدا بدانیم. «ممّا علّمنی ربّی»

۴- هدف از آموزشها نیز پرورش است. «علّمنی ربّی»

۵- خداوند حکیم است و بی‌جهت دری را به روی کسی باز نمی‌کند. آری کسی که از ظلمات کفر فرار کند، به نور علم می‌رسد. «علّمنی ربّی انّی ترکت...» (دلیل علم من ترک کفر است.)

۶- از فرصت‌ها، بهترین استفاده را بکنیم. «نبأتکما بتأویله... انّی ترکت ملّة» (یوسف قبل از تعبیر خواب، کار فرهنگی و اعتقادی خود را شروع کرد.)

۷- اساس ایمان، تبری و تولی است. در این آیه برائت از کفار، «انّی ترکت» و در آیه بعد پیروی از ولایت اولیای الهی مطرح است. «واتّبع»

۸- باید از انتساب مستقیم افراد به انحراف پرهیز کرد و با روش غیر مستقیم تبلیغ کرد. (یوسف نفرمود: شما از کفر دست بکشید، بلکه فرمود: من راه کفر را رها کردم) «انّی ترکت ملّة قوم لایؤمنون»

۹- در تمام ادیان، عقیده به توحید و معاد در کنار یکدیگر بوده است. «قوم لایؤمنون باللّه و هم بالآخره هم کافرون»

آیه (۳۸)

«۳۸» وَ اتّبعْتُمِلَّةَ اَبَائِیْ اِبْرَاهِیْمَ وَ اِسْحَاقَ وَ یَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا اَنْ نُشْرِكَ بِاللّهِ مِنْ شَیْءٍ ذَلِکَ مِنْ فَضْلِ اللّهِ عَلَیْنَا وَ عَلَی النَّاسِ وَ لَکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَشْکُرُونَ

و آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی کرده‌ام. برای ما سزاوار نیست که چیزی را شریک خداوند قرار دهیم. این از فضل خدا بر ما و بر مردم است ولی بیشتر مردم سپاس‌گزاری نمی‌کنند.

نکته‌ها:

اصالت خانوادگی، همچنان که در ساختار شخصیت افراد مؤثر است، در پذیرش مردم نیز اثر دارد. لذا حضرت یوسف برای معرفی خود، به پدران خود که انبیای الهی هستند تکیه می‌کند، تا هم اصالت خانوادگی را ارائه دهد و هم قداست دعوت خود را. این همان روشی است که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در معرفی خود به کار می‌برد و می‌فرمود: «من همان پیامبر امی هستم که نام و نشانم در تورات و انجیل آمده است. حضرت سیدالشهدا حسین بن علی علیهما السلام در کربلا و امام سجاد علیه السلام نیز در برابر مردم شام، خود را چنین معرفی کردند: «أنا ابن فاطمة الزهراء» کلمه «مَلَّة» در قرآن به معنای آیین بکار رفته است. سیماي «مَلَّة ابراهیم» اینگونه ترسیم شده است:

«با تمام قُوا در راه خدا جهاد کنید و اهل نماز و زکات و اعتصام به خدا باشید. در دین سختی و حرجی نیست، تسلیم خدا باشید، این است مَلَّت پدران ابراهیم.» (حج، ۷۸).

پیام‌ها:

- ۱- رسیدن به حق، در گرو شناخت باطل و ترك آن است. «تركتُ مَلَّة قوم لا يؤمنون و اتبعتُ مَلَّة...»
- ۲- جدّ انسان، در حکم پدر انسان است و کلمه «أب» به او نیز اطلاق شده است. «مَلَّة آبائی ابراهیم و اسحاق و یعقوب»
- ۳- انبیا باید از خاندان پاک باشند. «آبائی ابراهیم و...»
- ۴- پیامبران الهی از وحدت هدف برخوردارند. «مَلَّة آبائی ابراهیم و اسحاق و...»
- ۵ - حضرت یوسف برای اولین بار (ظاهراً) در زندان نَسَب خود را فاش کرد. «آبائی ابراهیم و اسحاق و یعقوب»
- ۶- در کنار راههای منفی، راه مثبت را نیز نشان دهیم. «تركتُ مَلَّة... و اتبعتُ مَلَّة...»
- ۷- افتخار به پدران و پیروی از آنان در صورتی که راه حق و توحید را پیموده باشند پسندیده و رواست. «واتبعت مَلَّة آبائی...»
- ۸ - پدران انبیاء علیهم السلام مشرک نبوده‌اند. «ما كان لنا ان نشرك»
- ۹- پرهیز از شرك و مبارزه با آن، پایه و اساس ادیان الهی است. «ما كان لنا ان نشرك»

۱۰- شرك، در تمام ابعادش منفور است. باید هم ذات مقدّس خدا را یکتا بدانیم، «قل هو الله أحد» هم در عبادت کسی را جز خدا در نظر نگیریم، «لا یشرك بعبادة ربّه احداً» ( كهف، ۱۱۰).  
و هم در صفات و کمالات، هیچ چیزی را خدا نپنداریم، «لیس كمثله شیء» ( شوری، ۱۱).  
وبه اصطلاح توحید در ذات و صفات و عبادات. «من شیء»  
۱۱- پرهیز از شرك و گرایش به توحید و تعالیم انبیا و پیروی از فرامین آنان، توفیقی الهی است.  
«ذلك من فضل الله»

۱۲- اکثریت، معیار شناخت صحیح نیست. «اکثر الناس لا یشکرون»  
۱۳- پشت کردن به راه انبیا، بزرگترین کفران نعمت است. «لایشکرون»

### آیه (۳۹)

«۳۹» يَا صَاحِبِي السَّيِّئِ أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ  
ای دو یار زندانی من! آیا خدایان متعدّد و گوناگون بهتر است یا خداوند یکتای مقتدر؟  
نکته‌ها:

انسان‌ها سه دسته‌اند: گروهی قالب پذیرند، مثل آب و هوا که از خود شکلی ندارند و در هر  
طرفی به شکل همان ظرف در می‌آیند. گروهی نفوذ ناپذیر و مقاوم هستند، همچون آهن و فولاد  
که در برابر فشار بیرونی ایستادگی می‌کنند. اما گروهی امام و راهبرند که دیگران را به رنگ حقّ  
درمی‌آورند. یوسف نمونه‌ای از انسان‌های دسته سوّم است که در زندان نیز از مشرک، موحد  
می‌سازد.

در قرآن در آیات مختلف، از روش مقایسه و پرسش استفاده شده است که به نمونه‌هایی از آن  
درباره خداوند اشاره می‌کنیم:

- ۱- «قل هل من شركائكم من يبدأ الخلق ثم يعيده» ( یونس، ۳۴).  
؛ آیا از شرکایی که برای خدا گرفته‌اید کسی هست که بیافریند و سپس آنرا برگرداند؟
- ۲- «قل هل من شركائكم من يهدى الى الحق» ( یونس، ۳۵).  
؛ آیا از شرکایی که برای خدا قرار داده‌اید کسی هست که به حقّ راهنمایی کند؟
- ۳- «قل أغیر الله أبغی ربّاً و هو ربّ کلّ شیء» ( انعام، ۱۶۴).  
؛ آیا غیر خدای یکتا پروردگاری بپذیرم در حالی که او پروردگار همه چیز است؟
- ۴- «الله خیرٌ امّا یشکرون» ( نمل، ۵۹).  
؛ خداوند بهتر است یا آنچه شریک او می‌گردانید؟  
پیام‌ها:

۱- مردم را با محبت و عاطفه، صدا بزینم. «یا صاحبی»



- ۲- برای بیدار ساختن فطرت افراد از چاشنی محبت و احسان استفاده کنیم. «یا صاحبی...»
- ۳- انسان در برابر هم نشینان خود نیز مسئول است. «یا صاحبی السجن»
- ۴- از مکان‌ها و زمان‌های حساس برای تبلیغ استفاده کنیم. «یا صاحبی السجن ءاریاب متفرقون...» (یوسف در زندان همین که می‌بیند به تعبیر خواب او نیاز دارند، فرصت را غنیمت شمرده و تبلیغ می‌کند.)
- ۵ - پرسش و مقایسه، یکی از راه‌های ارشاد و هدایت است. «ءاریاب متفرقون خیر...»
- ۶- اعتقاد به توحید اساس ایمان است. (یوسف سرآغاز دعوت خود را توحید قرار داد) «ءاریاب متفرقون خیر...»
- ۷- خدایان متعدّد، عامل تفرقه و پراکندگی، و خدای واحد عامل یگانگی است. «ءاریاب متفرقون خیر أم الله...»
- ۸ - فطرت بشر از تفرقه و تشتت بیزار است و یوسف از همین امر برای اثبات توحید بهره گرفته است. «ءاریاب متفرقون خیر أم الله الواحد...»
- ۹- وحدت و یگانگی، زمینه‌ساز قدرت و غلبه است. «الواحد القهار»

### آیه (۴۰)

«۴۰» مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

شما غیر خدا چیزی را عبادت نمی‌کنید مگر اسم‌هایی (بی‌مسمی) که شما و پدران‌تان نامگذاری کرده‌اید (و) خداوند هیچ دلیلی (بر حقانیت) آن نفرستاده است. کسی جز خدا حق فرمانروایی ندارد، او دستور داده که جز او را نپرستید. این دین پا بر جا و استوار است، ولی اکثر مردم نمی‌دانند.

پیام‌ها:

- ۱- معبودهای غیر خدا واقعی نیستند، بلکه ساخته خیال مشرکان و نیاکان آنهاست. «ماتعبدون...  
إلا أسماء سمّيتموها انتم و آباؤكم»
- ۲- بسیاری از قدرت‌ها، سازمان‌ها، مؤسسات، سمینارها، قطعنامه‌ها، ملاقات‌ها و حمایت‌ها و محکومیت‌ها و عناوین و القاب دیگر، اسم‌های بی‌مسمی ویت‌های مدرن روزگار ما هستند که بشر به جای خدا، دنباله‌رو آنان شده است. «ما تعبدون ... أسماء سمّيتموها»
- ۳- سابقه و قدمت دلیل حقانیت نیست، گرچه شرك سابقه دارد ولی دلیل حقانیت نیست و شما هیچ دلیلی ندارید. «سمّيتموها انتم و آباؤكم ما انزل الله بها من سلطان»
- ۴- عقاید باید متکی بر دلیل و برهان عقلی یا نقلی باشد. «من سلطان»

۵ - در برابر هیچ فرمان غیر الهی، کرنش نکنیم. زیرا فرمان دادن تنها حق خداوند است. «ان الحكم الا لله»

۶- عبادت خالصانه (توحید) راه مستقیم و پابرجاست. «الا تعبدوا الا اياه ذلك الدين القيم»

۷- هر قانونی جز قانون الهی متزلزل است. «ذلك الدين القيم»

۸ - جز بر عقیده محکم و استوار نباید اعتماد کرد. زیرا اعتماد به مکتب بی دلیل، محکوم است. «ذلك الدين القيم»

۹- بیشتر مردم به استواری دین خدا جاهلند. «ذلك الدين القيم و لكن اكثر الناس لا يعلمون» (یا جاهل بسیط که به جهل خود آگاه است یا جاهل مرکب که خیال می‌کند می‌داند ولی در واقع نمی‌داند)

۱۰- جهل و نادانی، زمینه‌ساز پیدایش شرک است. «لا يعلمون»

### آیه (۴۱)

«۴۱» يَا صَاحِبَ السِّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمْ مَا فَيَسْقَى رَبَّهُ خَمْرًا وَ أَمَا الْآخِرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ  
قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ

ای دوستان زندانیم، اما یکی از شما (آزاد می‌شود) و به ارباب خود شراب می‌نوشاند و دیگری به دار آویخته می‌شود و (آنقدر بالای دار می‌ماند که) پرندگان (با نوک خود) از سر او می‌خورند. امری که درباره آن از من نظر خواستید، حتمی و قطعی است.  
نکته‌ها:

کلمه‌ی «رب» به حاکم، مالک و ارباب نیز اطلاق می‌شود. مثل، «ربّ الدار» یعنی صاحب خانه. پس جمله‌ی «فیسقی ربّه خمرًا» یعنی به ارباب خود شراب می‌دهد.  
پیام‌ها:

۱- کرامت افراد را رعایت کنیم و آنان را با ادب صدا بزیم هر چند در خط فکری ما نباشند. «یا صاحبی» یعنی ای دوستان و همراهان زندانی من!

۲- در پاسخ‌گویی به مراجعان، باید نوبت مراعات شود. «اما احدكما...» (تعبیر اول برای کسی است که زودتر خوابش را برای یوسف گفته است.)

۳- بعضی از رؤیایا اگر چه از شخص غیر موحد باشد، می‌تواند تعبیر مهمی داشته باشد. «فیسقی ربّه خمرًا»

۴- خبر خوش را، اول بگویند. «احدكما فیسقی... الاخر فیصلب»

۵ - معبر می‌تواند تعبیر خواب را بگوید هر چند ناگوار باشد. («فیصلب» یعنی به دار آویخته شد)

۶- تعبیر خواب یوسف پیش‌بینی و حدس نبود، بلکه خبر قطعی بود. «قُضِيَ الامر»

## آیه (۴۲)

«۴۲» وَ قَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَيْتَ فِي السِّجْنِ يَضَعَ سِنِينَ

و (یوسف) به آن زندانی که می‌دانست آزاد می‌شود گفت: مرا نزد ارباب خود بیاد آور. (ولی) شیطان یادآوری به اربابش را از یاد او برد، در نتیجه (یوسف) چند سالی در زندان ماند. نکته‌ها:

کلمه‌ی «ظنّ» به معنای اعتقاد و علم نیز استعمال شده است. زیرا در آیه قبل، یوسف به صراحت وقاطعیّت از آزادی یکی و اعدام دیگری خبر داد. پس «ظنّ» در اینجا به معنی گمانِ آزاد شدن همراه با شک و تردید نیست.

کلمه‌ی «بضع» به عدد زیر ده گفته می‌شود و اکثر مفسرین مدّت زندان حضرت یوسف را هفت سال گفته‌اند. (والله اعلم)

در بعضی تفاسیر، جمله‌ی «فانساه الشیطان» را اینگونه ترجمه کرده‌اند که «شیطان یاد پروردگار را از ذهن یوسف برد و او به جای استمداد از خداوند به ساقی شاه توجه کرد» و این برای یوسف ترك اولی بود و لذا سال‌های دیگری را نیز در زندان ماند. اما صاحب‌المیزان می‌نویسد: اینگونه روایات خلاف قرآن است، چون قرآن در آیه ۲۴ همین سوره، یوسف را از مخلصین دانسته و شیطان طبق آیات قرآن بر مخلصین نفوذ ندارد.

به علاوه در دو آیه بعد آمده که «قال الذی نجا منهما و اذکر بعد امّة» فراموش کننده بعد از مدّت‌ها یوسف را به خاطر آورد، از این معلوم می‌شود که فراموشی مربوط به ساقی بوده است نه یوسف. پیام‌ها:

۱- انبیا نیز از طرق معمول، مشکلات خود را حلّ می‌کنند، و این با توحید و توکل منافاتی ندارد. «أذکرني عند ربك» (یوسف مظلومیّت خود را به عزیز مصر یادآور می‌شود)

۲- هر تقاضایی رشوه نیست. «أذکرني عند ربك» یوسف برای تعبیر خواب، مزد و رشوه‌ای درخواست نکرد، بلکه گفت: مظلومیتم را به شاه برسان.

۳- برای اثبات بی‌گناهی و پاک‌ی، از هر طریق سالم برای رساندن شکوای خود به گوش مسئولین بهره ببریم. «أذکرني عند ربك»

۴- کاخ نشینی و رفاه، زمینه‌ساز فراموش کردن درد و رنج گرفتاران و بیچارگان است. «ناج... فانساه الشیطان ذکر ربّه» معمولاً افراد پس از نجات از سختی‌ها و رسیدن به آسایش، پست، مقام و رفاه، دوستان قدیمی و بسیاری از چیزها را به فراموشی می‌سپارند.

۵ - خروج یوسف از زندان و رفع اتهام از او، با اهداف شیطان ناسازگار بود، لذا دسیسه نمود و ساقی را به فراموشی انداخت. «فانساه الشیطان»

### آیه (۴۳)

«۴۳» وَ قَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلْنَ سَبْعَ عِجَافٍ وَ سَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَ أُخْرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ

و (روزی) پادشاه (مصر) گفت: من هفت گاو فربه که هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند و هفت خوشه سبز و (هفت خوشه) خشکیده‌ی دیگر را (در خواب) دیدم، ای بزرگان قوم! اگر تعبیر خواب می‌کنید درباره‌ی خوابم به من نظر دهید.  
نکته‌ها:

تاکنون در این سوره، چند خواب مطرح شده است؛ خواب خود یوسف، خواب دو رفیق زندانی و خواب پادشاه مصر. خواب اول سبب دردسر برای یوسف ولی تعبیر خواب دیگران، سبب عزت او شد.

در تورات آمده است: پادشاه يك نوبت در خواب دید، گاوهای لاغر گاوهای فربه را می‌خورند و نوبت دیگر، خوشه‌ی سبز در کنار خوشه‌های خشکیده را دید (تفسیر المیزان).

در روایت آمده که خواب دیدن سه نوع است: گاهی بشارت الهی، گاهی ایجاد وحشت از شیطان و گاهی خواب‌های بی‌سروته و پریشان (تفسیر نورالثقلین).

### پیام‌ها:

- ۱- خداوند با خواب دیدن يك شاه ظالم، (به شرطی که تعبیر کننده‌اش یوسف باشد) ملّتی را از قحطی نجات می‌دهد. «قال الملك انّی أرى»
- ۲- پادشاه مصر، رؤیای شگفت خویش را به طور مکرّر دیده بود. («أرى» فعل مضارع نشانه تکرار و قرینه‌ای بر واقع‌نمایی است)
- ۳- اشیا و حیوانات، در عالم رؤیا نماد و سمبل برای حوادث شخصی هستند. (مثلاً گاو لاغر، سمبل قحطی و گاو چاق، سمبل فراوانی است) «سبع بقرات سمان يأكلن سبع عجاف»
- ۴- رؤسا و قدرتمندان با اندك خاطره‌ی ناگواری، احساس خطر می‌کنند که مبدا قدرت از آنها گرفته شود. «قال الملك انّی أرى... أفتونى فى رؤیای»
- ۵ - حاکمان نیاز به مشورت افراد خبره در امور مختلف دارند. «یا ایّها الملأ افتونى»

۶- برای تعبیر خواب، باید به اهل آن مراجعه کرد و نباید به تعبیر هرکس توجه نمود. «أفتونى .... ان كنتم للرؤيا تعبرون»

### آیه (۴۴)

«۴۴» قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ

(اطرافیان پادشاه) گفتند: خواب‌هایی پریشان است و ما به تعبیر خواب‌های آشفته دانا نیستیم.  
نکته‌ها:

کلمه‌ی «اضغاث» جمع «ضغث» به معنای مخلوط کردن و «ضغث» به معنای دسته چوبِ مختلط است.

کلمه‌ی «احلام» جمع «حلم» به معنای خواب پریشان است. «اضغاث احلام» یعنی خواب‌های پراکنده و درهمی که تعبیر کننده خواب نمی‌تواند سرخشی از آنرا به دست آورد.  
پیام‌ها:

- ۱- ندانستن و جهل خود را توجیه نکنیم. (اشراف چون تعبیر صحیح خواب را نمی‌دانستند به جای آنکه بگویند نمی‌دانیم، گفتند: خواب شاه پریشان است.) «قالوا اضغاث احلام»
- ۲- چه بسا خواب‌هایی که به نظر پراکنده می‌رسند، قابل تعبیرند. «قالوا اضغاث احلام...»
- ۳- کار را باید به کاردان سپرد. (کارشناس تعبیر می‌کند، ولی غیر کارشناس می‌گوید خواب پریشان و غیر قابل تعبیر است.) «ما نحن بتأویل الاحلام بعالمین»

### آیه (۴۵)

«۴۵» وَ قَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَ ادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ

و آن کس از آن دو (زندانی) که نجات یافته بود، پس از مدتی (یوسف را) به خاطر آورد، و (به عزیز مصر) گفت: مرا (به سراغ یوسف) بفرستید تا (از تعبیر خواب) شما را با خبر کنم.  
نکته‌ها:

«أمة» گرچه به معنای اجتماع مردم است، ولی در اینجا به اجتماع روزها (مدتها) اطلاق شده است (تفسیر کبیر و المیزان).

پیام‌ها:

- ۱- خوبی‌ها، دیر یا زود اثر خود را نشان می‌دهند. ساقی دربار که رفیق زندانی یوسف بود به یاد تعبیر خواب‌های یوسف. «ادکر بعد أمة»

۲- فقط هنگام نیاز به فکر دوستان نباشیم. (همین که به تعبیر خواب نیاز پیدا کردند، یاد یوسف افتادند.) «وَأَذْكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ»

۳- رسیدن به مقام و موقعیت، معمولاً انسان‌ها را نسبت به گذشته دچار فراموشی می‌کند. «وَأَذْكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ»

۴- کسی که دیگران را به کاری راهنمایی کند، گویا خود او آن کار را انجام داده است. «أَنَا أَنْبِئُكُمْ»  
۵ - همزندان یوسف علیه السلام به اندازه‌ای به خبرگی یوسف اعتماد داشت که از طرف خود به پادشاه وعده قطعی به تعبیر خواب داد. «أَنَا أَنْبِئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ»

۶- آگاهان را به جامعه معرفی کنیم، تا مردم از آنان بهره‌مند شوند. «فَارْسَلُونِ»

۷- بعضی از کارشناسان در انزوا به سر می‌برند از آنان غافل نشویم. «فَارْسَلُونِ»

۸ - باید به سراغ استاد برویم، نه آنکه استاد را احضار کنیم. «فَارْسَلُونِ»

### آیه (۴۶)

«۴۶» يٰۤاَيُّهَا الصّٰدِقُۙ اٰفْتِنَاۙ فِىۙ سَبْعِۙ بَقَرٰتٍۙ سِيْمٰنٍۙ يَّاكُلُوْهُنَّۙ سَبْعَۙ عِجَافٍۙ وَ سَبْعَۙ سُنْبُلٰتٍۙ خُمْرٍۙ وَ اٰخَرَۙ يٰۤاَيُّهَاۙ لَعَلِّيۙ اَرْجِعُۙ اِلَى النَّاسِۙ لَعَلَّهُمْۙ يَعْلَمُوْنَۙ

(فرستاده شاه، وارد زندان شد و گفت: ای یوسف! ای مرد راستگوی! درباره‌ی (این خواب که) هفت گاو فربه هفت گاو لاغر را می‌خورند و هفت خوشه‌ی سبز و (هفت خوشه‌ی) خشکیده دیگر، به ما نظر بده تا به سوی مردم برگردم، شاید آنان (از اسرار خواب) آگاه شوند. نکته‌ها:

«صَدِّيقٌ» به کسی گفته می‌شود که گفتار، رفتار و اعتقادش، همدیگر را تصدیق کنند. دوست یوسف چون رفتار و کلام یوسف را در زندان دیده بود و از سوی دیگر، تعبیرهای خواب خودش و دوستش را مطابق واقع دیده بود، یوسف را صَدِّيقٌ صدا زد.

خداوند ابراهیم را «صَدِّيقٌ» خوانده، «اِنَّهٗ كَانَ صَدِّيقًا» (مریم، ۴۱).

و او را خلیل خود کرد؛ «وَاتَّخَذَ اللّٰهُ اِبْرٰهِيْمَ خَلِيْلًا» (نساء، ۱۲۵).

مریم را صدیقه خوانده، «وَاُمُّهُ صَدِيْقَةٌ» (مائده، ۷۵).

و او را برگزید؛ «اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰكَ» (آل عمران، ۴۲).

یوسف را صَدِّيقٌ شمرده، «يٰۤاَيُّهَا الصّٰدِقُ» (یوسف، ۴۶).

و هرگونه مکتب به او داد؛ «وَكَذٰلِكَ مَكَّنَّا لِيٰۤوْسُفَ» (یوسف، ۵۶).

و ادریس را صَدِّيقٌ خوانده، «اِنَّهٗ كَانَ صَدِّيقًا» (مریم، ۵۶).

و او را صاحب مقام رفیع دانسته است. «رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا» (مریم، ۵۷).

و برای کسانی که در آن درجه نیستند، بودن با صدیقین است. «فاؤلئك مع الَّذِينَ انعم الله عليهم من النبيين والصدّيقين...» (نساء، ۶۹).

«صدیق»، از القابی است که پیامبر صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام داده است (تفسیر اطیب البیان و کبیر، ذیل آیه ۲۸ سوره غافر).

جمله‌ی «لعلّهم یعلمون» احتمال دارد به معنی واقف شدن مردم به وجود ارزشی یوسف باشد. یعنی به سوی مردم برگردم تا آنها بدانند که تو چه گوهری هستی.  
پیام‌ها:

- ۱- قبل از درخواست، سزاوار است از کمالات شخص تجلیل شود. «یوسف ایّها الصدیق»
- ۲- سوالات و مشکلات خود را از افراد خوش سابقه، صدیق، راستگو و راست کردار بپرسیم. «ایّها الصدیق أفتنا...»
- ۳- حکومت‌ها نیازمند نظرات دانشمندان و نخبگانند. «أفتنا...»

### آیه (۴۷)

«۴۷» قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابًّا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَأْكُلُونَ

(یوسف در جواب) گفت: هفت سال پی‌درپی کشت کنید و آنچه را درو کردید، جز اندکی را که می‌خورید، در خوشه‌اش کنار بگذارید.  
نکته‌ها:

یوسف علیه السلام بدون گلایه و شکوه از رفیق که چرا او را فراموش کرده و بدون آنکه قید و شرطی برای تعبیر خواب پادشاه تعیین کند، فوری به تعبیر خواب پرداخت، زیرا کتمان دانش به ویژه در هنگام نیاز جامعه به آن، امری به دور از شأن انسان‌های پاک و نیکوکار است. یوسف به جای تعبیر خواب، راه مقابله با قحطی را با برنامه‌ای روشن بیان کرد تا نشان دهد علاوه بر علم تعبیر خواب، قدرت برنامه‌ریزی و مدیریت نیز دارد.  
پیام‌ها:

- ۱- طرح و برنامه‌های سازنده خود را بدون منت و چشم‌داشت عرضه کنیم. «قال تزرعون»
- ۲- برای نجات جامعه بایستی از مشکلات شخصی چشم پوشید. (یوسف از زندانی بودن خود که مسئله‌ی شخصی است، سخنی نگفت، بلکه به فکر حل مشکل مردم بود) «قال تزرعون...»
- ۳- مدیریت بحران و اداره جامعه در شرایط حاد و دشوار از وظایف اصلی حکومت است. «قال تزرعون...»

- ۴- حکومت‌ها باید قحطی و خشکسالی را پیش‌بینی کنند و در ایام فراخی با تدبیر از فشار مشکلات بکاهند. «تزرعون...»
- ۵ - به هنگام مناسب بودن شرایط حداکثر بهره‌برداری را باید نمود. «تزرعون...»
- ۶- در مواقعی که بحرانی در پیش است باید بر ظرفیت تولید و کار افزود. «تزرعون...»
- ۷- مردان خدا، باید برای رفاه مردم فکر کنند و طرح دراز مدت و کوتاه مدت داشته باشند. «قال تزرعون سبع سنین»
- ۸ - زمان، عنصر بسیار مهمی در برنامه ریزی و مدیریت است. «سبع سنین»
- ۹- فقط تشریح وضعیت کافی نیست، باید طرح و برنامه داد. «تزرعون سبع سنین دأباً...»
- ۱۰- برنامه‌ریزی در تولید، «تزرعون سبع سنین» و صرفه جویی و ذخیره‌سازی، «فَذروه... الا قليلاً» يك ضرورت است. (در حالی که جوامع بدون توجه به این مراحل فقط مصرف می‌کنند.)
- ۱۱- کنترل حکومت بر روند تولید و توزیع، در شرایط بحرانی امری ضروری است. «تزرعون... فذروه...»
- ۱۲- گندم در خوشه، ماندگارتر است. «فذروه فی سنبله»
- ۱۳- می‌توان با برنامه‌ریزی، خود را برای مقابله با حوادث طبیعی همچون قحطی، زلزله و سیل آماده کرد. «فذروه فی سنبله»
- ۱۴- برنامه‌ریزی و آینده‌نگری، منافاتی با توکل و تسلیم در برابر امر خدا ندارد. «فذروه فی سنبله» (با تدبیر، به استقبال تقدیر برویم.)
- ۱۵- طرحها باید قابلیت عملی داشته باشند. «فذروه فی سنبله» (بهترین شیوه عملی در آن زمان بدون سیلو و تکنولوژی، واگذارند گندم در خوشه بود.)
- ۱۶- هر تلخی‌ای بد نیست. همین قحطی مقدمه‌ی حاکمیت یوسف شد و همچنین مقدمه صرفه‌جویی و کار بیشتر در میان مردم گشت. «تزرعون، فذروه، الا قليلاً»
- ۱۷- برنامه‌ریزی بلند مدت برای مقابله با مشکلات اقتصادی جامعه، لازمه مدیریت کشور است. «تزرعون... فذروه... الا قليلاً»
- ۱۸- صرفه‌جویی امروز، خودکفایی فردا و اسراف امروز، نیازمند شدن فردا را بدنال دارد. «قلیلاً ممّا تأکلون»
- ۱۹- رؤیای کافران نیز می‌تواند بیانگر واقعیت‌ها و حاوی دستورالعمل‌هایی برای حفظ جامعه باشد. (کلّ آیه)
- ۲۰- امروز باید برای فردای بهتر کوشش کرد. «تزرعون... ثمّ یأتی من بعد ذلك»



«٤٨» ثُمَّ يَأْتِي مِنَ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ

سپس بعد از آن، هفت سال سخت می‌آید که مردم آنچه را برایشان از پیش ذخیره کرده‌اید خواهند خورد جز اندکی که (برای بذر) حفظ می‌کنید.

«٤٩» ثُمَّ يَأْتِي مِنَ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ

سپس بعد از آن، سالی فرا می‌رسد که به مردم در آن سال باران می‌رسد (و مشکل قحطی تمام می‌شود) و در آن سال مردم (به خاطر وسعت و فراوانی، از میوه‌ها و دانه‌های روغنی) عصاره می‌گیرند.

نکته‌ها:

«یغاث الناس» یا از «غوث» است، یعنی مردم از جانب خداوند یاری می‌شوند و یا از «غیث» است، یعنی باران می‌بارد و حوادث تلخ پایان می‌پذیرد (تفسیر المیزان).

هفت گاو فریه و لاغر و هفت خوشه سبز و خشک که در خواب آمده بود، توسط یوسف به ۱۴ سال نعمت و قحطی تعبیر شد، اما سال پانزدهم که سال نزول باران و فراوانی بود و در خواب پادشاه نیامده بود، خبر از غیب است که یوسف از جانب خداوند مطرح کرد، تا زمینه برای اعلام نبوتش فراهم باشد. «ثُمَّ يَأْتِي مِنَ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ...»

شرایط يك مدیریت کارآمد در جامعه:

۱- اعتماد مردم. «أَنَا لِنَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»

۲- صداقت. «يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ»

۳- علم و دانایی. «عَلَّمَنِي رَبِّي»

۴- پیش‌بینی صحیح. «فَذَرُوهُ فِي سَبِيلِهِ»

۵- اطاعت مردم. زیرا مردم طرح یوسف را اجرا کردند.

پیام‌ها:

۱- مردم را نسبت به شداید و سختی‌های آینده آگاه کنیم تا آمادگی مقابله با آن را داشته باشند.

«ثُمَّ يَأْتِي مِنَ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ»

۲- پس‌انداز و برنامه‌ریزی برای ایام سختی و ناتوانی ارزشمند است. «سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ»

۳- آینده‌نگری و برنامه‌ریزی می‌تواند ملتی را از طوفان‌های سخت حوادث عبور دهد. «يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ»

۴- در مصرف، مقداری را برای بذر و سرمایه ذخیره کنید. («مِمَّا تَحْصِنُونَ» یعنی در حصن و حرز ذخیره کردن).

۵- در شرایط سخت باید پایه‌ها و سرمایه‌های اصلی را حفظ کرد. «مِمَّا تَحْصِنُونَ»

- ۶- روش‌های نگاهداری و تبدیل مواد غذایی را بیاموزیم تا از بین نروند. «مما تحصنون»
- ۷- بعد از سختی، آسانی است. «ثمّ یأتی... عام فیه یغاث الناس»
- ۸ - مردم را به آینده امیدوار کنیم تا بتوانند سختی‌ها را تحمل کنند. «ثمّ یأتی من بعد ذلك عام فیه یغاث»
- ۹- پیش‌بینی وضع هوا و بارندگی امری مفید در برنامه‌ریزی کشاورزی است. «یأتی... عام فیه یغاث»
- ۱۰- رؤیایها می‌تواند بازگو کننده‌ی رخدادهای آینده و رموز راهگشا برای انسان باشد. «یغاث الناس و فیه یعصرون»
- ۱۱- برای دفع مشکل مردم اقدام کنیم، هر چند مردم منطقه و کشور ما نباشند. (طرح یوسف برای وطن خودش نبود)
- ۱۲- علم و دانش، رمز پیشرفت و بقای حکومت‌ها و امنیت و رفاه جامعه است. (طرح و برنامه یوسف برای مبارزه با قحطی و خشکسالی، از دانش وهوش او حکایت دارد)

### آیه (۵۰)

«۵۰» وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ اِلَى رَبِّكَ فَسْئَلُهُ مَا بِالْاِنْسَانِ الَّذِي  
قَطَعْنَ اَيْدِيَهُنَّ اِنَّ رَبِّي يَكْفِيهِنَّ عَلِيمٌ

و پادشاه گفت: او را نزد من آورید، پس چون فرستاده‌ی شاه نزد وی آمد (یوسف) گفت: نزد آقای خود برگرد و از او بپرس که ماجرای آن زنانی که دستانشان را بریدند چه بود؟ همانا پرودگار من، به حيله آنان آگاه است.

نکته‌ها:

یوسف با تعبیر خواب پادشاه و ارائه برنامه‌ای سنجیده، آن هم بدون توقع و قید و شرط، ثابت کرد که او يك مجرم و زندانی عادی نیست، بلکه انسانی فوق‌العاده و داناست.

وقتی فرستاده‌ی شاه به سوی یوسف آمد، فوراً از خبر آزادی استقبال نکرد، بلکه درخواست کرد که پرونده سابق دوباره بررسی شود، زیرا او نمی‌خواست مشمول عفو شاهانه شود، بلکه می‌خواست بی‌گناهی و پاکدامنی او ثابت شود و به شاه بفهماند که در رژیم او تا چه اندازه فساد و بی‌عدالتی حاکم شده است.

شاید یوسف به خاطر رعایت احترام عزیز مصر، از همسر او نام نبرد و اشاره به مجلس میهمانی کرد. «قَطَعْنَ ایدیهن»

رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: از صبر یوسف در شگفتی که وقتی عزیز مصر نیاز به تعبیر خواب پیدا کرد نگفت تا از زندان آزاد نشوم نمی‌گویم، اما زمانی که خواستند او را آزاد کنند، بیرون نیامد تا رفع تهمت شود (تفسیر اطیب البیان).

پیام‌ها:

- ۱- مغزهایی که کشور بدانها احتیاج دارد و زندانی هستند، اگر مرتکب جنایتی نشده‌اند، باید با کمک دولت آزاد شوند. «قال الملك ائتونی به»
- ۲- برای استفاده از مغزهای متفکر (بویژه در شرایط بحرانی) درنگ جایز نیست. «قال الملك ائتونی به»
- ۳- حاکمان، نیازمند انسان‌های اندیشمند، با تدبیر و بزرگ هستند. «قال الملك ائتونی به»
- ۴- اگر خدا بخواهد پادشاه را نیازمند برده زندانی می‌کند. «قال الملك ائتونی به»
- ۵- یوسف‌علیه السلام، پادشاه مصر را ارباب خود نمی‌دانست. «ارجع الی ربّک»
- ۶- احترام رهبران و حاکمان را هر چند کافر باشند نزد زبردستانشان باید نگاهداشت. «ارجع الی ربّک»
- ۷- آزادی، به هر قیمتی ارزش ندارد. اثبات بی‌گناهی مهم‌تر از آزادی است. «ارجع الی ربّک فسنله»
- ۸- زندانی که علیرغم آزادی، پیشنهاد بررسی پرونده را می‌دهد، پاک است. «فسنله»
- ۹- یوسف، اول ذهن مردم را پاک کرد، بعد مسئولیت پذیرفت. «ما بال النسوة»
- ۱۰- دفاع از آبرو و حیثیت، واجب است. «ما بال النسوة»
- ۱۱- گاهی دادخواهی از حاکمان غیر الهی جایز است. «فسنله ما بال النسوة...»
- ۱۲- در موارد حساس (مانند موقعیت یوسف‌علیه السلام در برابر پادشاه) نیاستی به جهت حفظ آبروی برخی، حقایق را پنهان کرد. «ما بال النسوة...»
- ۱۳- اشاره یوسف به «قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ» شاید به این جهت بود که این واقعه جنبه عمومی‌تری داشت و قابل انکار نبود. «ما بال النسوة اللاتی قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ»
- ۱۴- در توطئه حبس یوسف، تمام زنان نقش داشته‌اند. «کیدهن»
- ۱۵- گناهان و مسائل اخلاقی را در لَفَّافَه و پوشش بگوئیم. «انّ ربّی بکیدهنّ علیم»
- ۱۶- گرچه کید دشمن عظیم است، اما خداوند نیز به همه کیدها آگاه است و دوستان خود را از کیدها حفظ می‌کند. «انّ ربّی بکیدهنّ علیم»

«۵۱» قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنِ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ

(پادشاه به زنان) گفت: وقتی از یوسف کام می‌خواستید چه منظور داشتید؟ زنان گفتند: منزه است خدا، ما هیچ بدی از او نمی‌دانیم. همسر عزیز گفت: اکنون حقیقت آشکار شد، من (بودم که) از او کام خواستم و بی‌شک او از راستگویان است.  
نکته‌ها:

«خطب» دعوت شدن برای امر مهم را گویند. «خطیب» کسی است که مردم را به هدفی بزرگ دعوت می‌کند. کلمه‌ی «حصص» از «حصه» یعنی جدا شدن حق از باطل است (تفسیر اطیب‌البیان).

در این ماجرا یکی از سنت‌های الهی محقق شده است، که به خاطر تقوای الهی، گشایش ایجاد می‌شود. «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (طلاق ۲ - ۳). هرکس از خدا پروا کند، برای او راه خروج و گشایش قرار می‌دهد و از جایی که حسابش را نمی‌کند، به او روزی می‌رساند.  
پیام‌ها:

- ۱- گاهی که گره کور می‌شود، شخص اول کشور باید خود پرونده را بررسی و دادگاه تشکیل دهد. «قال ما خطبكن»
- ۲- افراد متهم را دعوت کنیم تا از خود دفاع کنند. «ما خطبكن» حتی زلیخا نیز حضور داشت. «قالت امرأة العزيز»
- ۳- به دنبال تلخی‌ها شیرینی‌ها است. در برابر تهمت سوء قصد، «اراد باهلك سوء»، همه اقرار کردند که هیچ سوء قصدی از او سراغ نداریم. «ما علمنا عليه من سوء»
- ۴- زنان مصر نه تنها بر خطاکار نبودن یوسف اعتراف کردند، بلکه هر نوع بدی و انحرافی را از او نفی کردند. («من سوء» یعنی هیچ عیب و گناهی بر او نیست)
- ۵ - حق برای همیشه، مخفی نمی‌ماند. «الآن حصص الحق»
- ۶- روشن شدن برخی پرونده‌ها و حقایق نیاز به زمان دارد. «الآن حصص الحق»
- ۷- وجدان‌ها، روزی بیدار شده و اعتراف می‌کنند. «أنا راودته» چنانکه فشار جامعه و محیط، گردنکشان را به اعتراف وادار می‌کند. (همسر عزیز همین که دید تمام زنان به پاکدامنی یوسف اقرار کردند، او نیز به اعتراف گردن نهاد.)
- ۸ - عزیز مصر خواست مراده‌ی زلیخا با یوسف‌علیه السلام مخفی بماند، ولی خداوند آن را بر همه‌ی عالمیان و برای همیشه آشکار کرد تا پاکی یوسف اثبات گردد. «قالت... أنا راودته»

۹- آنگاه که خدا بخواهد، دشمن، خود وسیله‌ی نجات و رفع اتهام می‌شود. «انّ له لمن الصادقین»

### آیه (۵۲)

«۵۲» ذَٰلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ

(یوسف گفت:) این (اعاده حیثیت) برای آن بود که (عزیز) بداند من در نهران به او خیانت نکرده‌ام و قطعاً خداوند نیرنگ خائنان را به جایی نمی‌رساند.

پیام‌ها:

۱- شخص کریم درصدد انتقام نیست، بلکه به دنبال اعاده‌ی حیثیت و کشف حقیقت است. «ذَٰلِكَ لِيَعْلَمَ»

۲- سوءظن‌ها را از اذهان برطرف کنیم. «ذَٰلِكَ لِيَعْلَمَ...»

۳- سوء قصد به همسر مرد، خیانت به مرد است. «لم اخنه»

۴- خیانت، ناپسند است، هر چند در حق کافر باشد. «لم اخنه»

۵- نشان ایمان واقعی، خیانت نکردن در پنهانی و خفاست. «لم اخنه بالغیب»

۶- خائن برای کار خویش با توجیه خلافتش، نقشه می‌کشد. «کید الخائنین»

۷- یوسف تلاش می‌کرد تا پادشاه را متوجه سازد که اراده‌ی خداوند و سنت الهی، نقش تعیین کننده‌ای در حوادث و رخدادها دارد. «انّ الله لایهدی...»

۸- خائن، به نتیجه نمی‌رسد و خوش عاقبت نیست. آری! اگر پاک باشیم؛ «لم اخنه بالغیب»

خداوند اجازه نمی‌دهد، ناپاکان آبروی ما را بر باد دهند. «انّ الله لایهدی کید الخائنین»

۹- از سنن الهی، عدم موفقیت خائنان و شکست و رسوایی آنان است. «انّ الله لا یهدی کید الخائنین»

### آیه (۵۳)

«۵۳» وَمَا أْبْرَأُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ

و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم، چرا که نفس آدمی بدون شک همواره به بدی امر می‌کند، مگر آن که پروردگارم رحم کند که همانا پروردگار من آمرزنده‌ی مهربان است.

نکته‌ها:

در قرآن برای نفس، حالاتی بیان شده است از جمله:

۱- نفس امّاره که انسان را به سوی زشتی‌ها سوق می‌دهد و اگر با عقل و ایمان مهار نشود، انسان یکباره سقوط می‌کند.

۲- نفس لوّامه، حالتی است که انسان خلافکار خود را ملامت و سرزنش می‌کند و اقدام به توبه و عذرخواهی می‌کند. (در سوره قیامت آمده است)

۳- نفس مطمئنّه، حالتی است که تنها انبیا و اولیا و تربیت شدگان واقعی آنان دارند و در هر وسوسه و حادثه‌ای، پیروزمندانه بیرون می‌آیند و دل‌بسته‌ی خدایند. (در سوره فجر آمده است)

یوسف علیه السلام خیانت نکردن و سربلندی خود را در این آزمایش، مرهون لطف و رحم خداوند می‌داند و به عنوان يك انسان که دارای طبیعت انسانی است، خود را تبرئه نمی‌کند.

در روایات متعدّد، خطرات نفس مطرح شده و راضی بودن از نفس را نشانه‌ی فساد عقل و بزرگ‌ترین دام شیطان دانسته‌اند (غررالحکم).

امام سجّاد علیه السلام در مناجات الشاکّین، برای نفس پانزده خطر بیان نموده که توجّه به آن مفید است.

پیام‌ها:

- ۱- هرگز خود را به پاکی مستائیم و تبرئه نکنیم. «ما أبرّ نفسی»
- ۲- شرط کمال آن است که حتّی اگر همه مردم او را کامل بدانند، او خود را کامل نداند. در ماجرای حضرت یوسف؛ برادران، همسر عزیز مصر، شاهد، پادشاه و زندانیان همه گواهی به کمال او می‌دهند، ولی خودش می‌گوید: «ما أبرّ نفسی»
- ۳- خطر هوای نفس جدّی است، آنرا ساده ننگریم. «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» در آیه، چهار نوع تأکید بکار رفته است. (انّ، لام تأکید، صیغه‌ی مبالغه و جمله‌ی اسمیه)
- ۴- انبیا با آنکه معصومند، اما غرائز انسانی دارند و با نیروی ایمان آن را مهار می‌کنند. «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ»
- ۵- هم از پاکی و عفت خود در برابر تهمت‌ها باید دفاع کرد، «أَنْتِ لَمْ أَخْنِ بِالْغَيْبِ» و هم به شرور نفس اعتراف نمود و به خدا پناه برد. «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ»
- ۶- نفس، خواهش خود را تکرار می‌کند تا انسان را گرفتار کند. «لَأَمَّارَةٌ»
- ۷- انسان اگر در مدار لطف حقّ قرار نگیرد، به طور طبیعی و غریزی گرایش منفی دارد. «لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ»
- ۸- تنها رحمت او مایه نجات است. اگر انسان به حال خود رها شود، سقوط می‌کند. «إِلَّا مَا رَحِمَ»
- ۹- یوسف، تحت تربیت مخصوص خداوند است. (کلمه‌ی «رَبِّی» تکرار شده است.)
- ۱۰- ربّی باید رحمت و بخشش داشته باشد. «إِنَّ رَبِّيَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»
- ۱۱- علی‌رغم تمام خطرات، از رحمت او مأیوس نشویم. «إِنَّ رَبِّيَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

۱۲- بخشودگی، مقدمه دریافت رحمت الهی است. اول می‌فرماید: «غفور» بعد می‌فرماید: «رحیم»

### آیه (۵۴)

«۵۴» وَ قَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ اَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ  
و پادشاه گفت: یوسف را نزد من آورید تا وی را (مشاور) مخصوص خود قرار دهم. پس چون با او گفتگو نمود، به او گفت: همانا تو امروز نزد ما دارای منزلتی بزرگ و فردی امین هستی.  
نکته‌ها:

در «لسان العرب» آمده: هرگاه انسان کسی را محرم اسرار خود قرار دهد و در امور خویش او را مداخله دهد، گفته می‌شود: «استخلصه».  
یوسف‌علیه السلام وقتی از زندان آزاد می‌شود بر در زندان جملاتی چند می‌نویسد که سیمای زندان در آن جملات ترسیم شده است: «هذا قبور الاحياء، بيت الاحزان، تجربة الاصدقاء و شماتة الاعداء» یعنی؛ زندان گورستان زندگان، خانه غمها، محل آزمودن دوستان و شماتت دشمنان است (تفسیر مجمع‌البیان).

پادشاه وقتی پی به صداقت و امانت یوسف می‌برد و در او خیانتی نمی‌یابد، او را برای خود برمی‌گزیند. اگر خداوند از بنده خیانت نبیند چه خواهد کرد؟! حتماً او را برای خود بر خواهد گزید که قرآن درباره پیامبران چنین تعبیری دارد: «و أنا اخترتك فاستمع لما يوحى» (طه، ۱۳).  
، «و اصطنعتك لنفسى» (طه، ۴۱).

پادشاه با کلمه «لدینا» اعلام کرد که یوسف در حکومت ما جایگاه دارد نه تنها در دل من، پس همه مسئولین باید از او اطاعت کنند.  
قدرت داشتن و امین بودن در کنار هم ارزشمند است، زیرا اگر امین باشد ولی امکانات نداشته باشد، قدرت انجام کاری را ندارد و اگر مکین باشد اما امین نباشد، حیف و میل بیت‌المال می‌کند.  
پیام‌ها:

۱- خداوند اگر بخواهد، اسیر دیروز را امیر امروز قرار می‌دهد. «قال الملك ائتونی به استخلصه لنفسی»

۲- در برابر خدمات افراد باید عکس‌العمل نشان داد و از آنان تقدیر کرد. «ائتونی به استخلصه لنفسی» (پادشاه در برابر تعبیر خواب یوسف، دستور داد او را آزاد کنند و از او تجلیل کرده و مقام و منصبی به او داد.)

۳- افراد مشرک و کافر هم از کمالات معنوی لذت می‌برند. فطرت کمال دوستی، در هر انسانی وجود دارد. «استخلصه لِنَفْسِي»

۴- برای تصدّی اعطای پست‌های مهم و کلیدی علاوه بر تدبیر و کاردانی، محبوبیت و مقبولیت نیز بسیار مهم است. (یوسف در اثر عفت، تدبیر، تعبیر خواب و بزرگواری، محبوبیت خاصی پیدا کرد، لذا عزیز مصر گفت او برای خودم باشد) «استخلصه لِنَفْسِي»

۵ - پاکی، امانت، صداقت و عفاف، پادشاهان را نیز به تواضع وا می‌دارد. «استخلصه لِنَفْسِي»

۶- در گزینش‌ها، مصاحبه حضوری نیز مفید است. «فَلَمَّا كَلَّمَهُ»

۷- تا مرد سخن نگفته باشد، عیب و هنرش نهفته باشد. «فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ»

۸ - برای اعطای مسئولیت‌های بسیار مهم، گاه لازم است شخص اول مملکت، خود مصاحبه حضوری کند. «فَلَمَّا كَلَّمَهُ»

۹- پست‌های بزرگ و کلیدی را به افراد شایسته و امتحان داده واگذار کنیم. «فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ...»

۱۰- انسان صادق و امین حتی در جمع کافران نیز مقبول و مورد احترام است. («لدینا» شامل همه‌ی کارگزاران می‌شود) «إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدِينَا مَكِينٌ أَمِينٌ»

۱۱- زنان مصر، جمال یوسف دیدند دل از کف دادند و دست بردند؛ پادشاه امانت و پاکی او را دید مُلْکُ مِصْرَ را در اختیارش نهاد، اگر همه‌ی کمالات یوسف آشکار می‌شد، چه می‌کردند؟

۱۲- وقتی به امانت و توان و صداقت کسی اطمینان پیدا کردیم، در واگذاری مسئولیت به او درنگ نکنیم. «إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدِينَا مَكِينٌ أَمِينٌ» (عزیز مصر، با قاطعیت حکم صادر کرد.)

۱۳- مشاور خاص مسئولین کشوری، باید اهل تقوی، تدبیر، قدرت برنامه‌ریزی و امانت باشد. «استخلصه لِنَفْسِي... مَكِينٌ أَمِينٌ» (یوسف جامع همه اینها بود.)

۱۴- به کسی که اطمینان و ایمان پیدا کردید، قدرت بدهید. «لدینا مَكِينٌ أَمِينٌ»

۱۵- قدرت یوسف علیه السلام بدون قید و شرط بوده است. («مکین» بدون هیچ شرط و محدودیتی)

آیه (۵۵)

«۵۵» قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ

(یوسف) گفت: مرا بر خزانه‌های این سرزمین (مصر) بگمار، زیرا که من نگهبانی دانا هستم.  
نکته‌ها:

سؤال: چرا حضرت یوسف پیشنهاد اعطای مسئولیت برای خود را مطرح کرد؟ یا به تعبیر دیگر؛ چرا یوسف طلب ریاست کرد؟



پاسخ: او از خواب پادشاه، احساس خطر و ضرر برای مردم کرد و خود را برای جلوگیری از پیش‌آمدهای ناگوار اقتصادی لایق می‌دانست، پس برای جلوگیری از ضرر، آمادگی خود را برای قبول چنین مسئولیتی اعلام کرد.

سؤال: چرا یوسف‌علیه السلام از خود تعریف و تمجید کرد، مگر نه این است که قرآن می‌فرماید: «فلا تزكوا انفسكم» (نجم، ۳۲).

خود را نستایید؟

پاسخ: ستایش یوسف، ذکر قابلیت‌ها و توانایی‌های خود، برای انجام مسئولیت بود، که می‌توانست جلو آثار سوء قحطی و خشکسالی را بگیرد، نه به خاطر تفاخر و سوء استفاده.

سؤال: چرا یوسف‌علیه السلام با حکومت کافر همکاری کرد؟ مگر قرآن از آن نهی نکرده است. «و لا تركنوا الى الذين ظلموا...» (هود، ۱۱۳).

پاسخ: حضرت یوسف، برای حمایت از ظالم این مسئولیت را نپذیرفت، بلکه به منظور نجات مردم از فشار دوران قحط سالی، به این کار اقدام نمود. یوسف هرگز حتی يك کلمه تملق هم نگفت. رجال سیاسی، معمولاً به هنگام خطر مردم را رها کرده و فرار می‌کنند، ولی یوسف باید مردم را حفظ کند. بگذریم از اینکه اگر نمی‌توان رژیم ظالمی را سرنگون کرد و تغییر داد، باید به مقداری که امکان دارد از انحراف و ظلم جلوگیری کرد و بخشی از امور را به دست گرفت و فعالیت نمود (تفسیر فی ظلال القرآن).

در تفسیر نمونه آمده است: مراعات «قانون اهم و مهم» از نظر عقل و شرع يك اصل است. شرکت در نظام حکومتی شرك، جائز نیست ولی نجات يك ملت از قحطی مهم‌تر است. به همین دلیل، یوسف‌علیه السلام مسئولیت سیاسی نپذیرفت، تا مبدا كملك به ظالم شود، مسئولیت نظامی نپذیرفت، تا مبدا خون به ناحق ریخته شود. فقط مسئولیت اقتصادی آن هم برای نجات مردم را برعهده گرفت (تفسیر تبیان).

و امام رضاعلیه السلام فرمود: هنگامی که ضرورت ایجاب کرد که یوسف سرپرستی خزائن مصر را بپذیرد، خود پیشنهاد داد (تفسیر نورالثقلین).

علی بن یقطين نیز به سفارش امام کاظم‌علیه السلام در دستگاه خلافت بنی‌عباس وزیر بود. وجود اینگونه مردان خدا می‌تواند پناهگاه مظلومان باشد. امام صادق‌علیه السلام فرمود: «كفارة عمل السلطان، قضاء حوائج الاخوان» کفاره‌ی کار حکومتی، بر آوردن نیازمندی برادران دینی است (وسائل‌الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳۹).

از امام رضا علیه السلام پرسیدند: شما چرا ولایتعهدی مأمون را پذیرفته‌اید؟ در جواب فرمود: یوسف‌علیه السلام که پیامبر بود در دستگاه مشرک رفت، من که وصی پیامبرم، در دستگاه شخصی که اظهار مسلمانی می‌کند رفته‌ام بگذریم که پذیرفتن من اجباری است، در حالی که یوسف علیه السلام با اختیار و به خاطر اهمیت موضوع، آن مسئولیت را پذیرفت (وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۴۶).

هنگامی که یوسف مقام و منزلت پیدا کرد، تقاضای دیدار والدین نکرد، بلکه تقاضای مسئولیت خزانه‌داری نمود، زیرا دیدار جنبه‌ی عاطفی داشت و نجات مردم از قحطی، رسالت اجتماعی او بود. امام صادق علیه السلام خطاب به گروهی که اظهار زهد کرده و مردم را دعوت می‌کردند که همانند آنان زندگی را بر خود سخت بگیرند... فرمود: شما در باره‌ی یوسف پیامبر، چگونه فکر می‌کنید که به پادشاه مصر گفت: «اجعلنی علی خزائن الارض» و کار یوسف به آنجا رسید که همه‌ی کشور و اطراف آن تا یمن را در اختیار گرفت... در عین حال نیافتیم کسی را که این کار را بر او عیب گرفته باشد (تفسیر نورالثقلین).

در روایتی از امام رضا علیه السلام آمده است: یوسف‌علیه السلام در هفت سال اول، گندم‌ها را جمع‌آوری و ذخیره می‌کرد و در هفت سال دوم که قحطی شروع شد، آنها را به تدریج و با دقت در اختیار مردم، برای مصارف روزمره زندگی‌شان قرار می‌داد و با دقت و امانتداری، کشور مصر را از بدبختی نجات داد.

یوسف در هفت سال دوره‌ی قحطی، هرگز با شکم سیر زندگی نکرد، تا مبادا گرسنگان را فراموش کند (تفسیر مجمع البیان).

در تفسیر مجمع‌البیان و میزان از نوع عملکرد یوسف‌علیه السلام اینگونه یاد می‌شود: وقتی قحط سالی شروع شد؛ حضرت یوسف در سال اول، گندم را با طلا و نقره، در سال دوم، گندم را در مقابل جواهر و زیورات، در سال سوم، گندم را با چهارپایان، در سال چهارم، گندم را در مقابل برده‌ها، در سال پنجم، گندم را با خانه‌ها، در سال ششم، گندم را با مزارع و در سال هفتم، گندم را با برده گرفتن خود مردم معامله نمود. وقتی سال هفتم به پایان رسید، به پادشاه مصر گفت: همه‌ی مردم و سرمایه‌هایشان در اختیار من است، ولی خدا را شاهد می‌گیرم و تو نیز گواه باش، که همه‌ی مردم را آزاد و همه‌ی اموال آنان را برمی‌گردانم و کاخ و تخت و خاتم (مهر وانگشتر) ترا نیز پس می‌دهم. حکومت برای من وسیله‌ی نجات مردم بود، نه چیز دیگر، تو با آنان به عدالت رفتار کن.

پادشاه با شنیدن این سخنان، چنان خود را در برابر عظمت معنوی یوسف کوچک و حقیر یافت که یکباره زبان به ذکر گشود و گفت: «أشهد أن لا اله الا الله و أنك رسوله» من هم ایمان آوردم، ولی تو باید حاکم باشی. «أنك اليوم لدينا مكين أمين»

در انتخاب و گزینش افراد، به معیارهای قرآنی توجه کنیم. علاوه بر «حفیظ و علیم» بودن، معیارهای دیگری در قرآن ذکر شده است، از آن جمله:

۱- ایمان. «افمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً لا یستوون» (سجده، ۱۸).

۲- سابقه. «والسابقون السابقون . اولئك المقربون» (واقعه، ۱۰-۱۱).

۳- هجرت. «والذین آمنوا و لم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شیء» (انفال، ۷۲).

۴- توان جسمی و علمی. «و زاده بسطة فی العلم و الجسم» (بقره، ۲۴۷).

۵- اصالت خانوادگی. «ماکان ابوک امرء سوء» (مریم، ۲۸).

۶- جهاد و مبارزه. «فضل الله المجاهدين علی القاعدین اجراً عظیماً» (نساء، ۹۵).

پیامها:

۱- هر جا لازم باشد، باید داوطلب مسئولیت‌های حسّاس شد. «قال اجعلنی...»

۲- نبوت با حکومت و سیاست سازگار است، همچنان که دیانت، از سیاست جدا نیست. «اجعلنی علی خزائن الارض»

۳- در به کارگیری افراد لایق علاقه شخصی او در نظر گرفته شود. «اجعلنی علی خزائن الارض...»

۴- ابتدا احراز شایستگی، سپس درخواست مسئولیت. «استخلصه لنفسی... اجعلنی علی

خزائن...»

۵- وقتی در کاری مهارت داریم، اعتماد به نفس داشته باشیم و خود را عرضه کنیم. «اجعلنی

علی خزائن الارض»

۶- در هر موقعیتی که فرد قرار دارد باید به نظرات افراد پایین‌تر و مشاوران امین توجه داشته باشد.

(پادشاه مصر به پیشنهاد یوسف که گفت: «اجعلنی علی خزائن الارض»، توجه کرد و آن را

پذیرفت.)

۷- تابعیت منطقه‌ای، اصل نیست. یوسف مصری نبود، ولی در حکومت مصر وارد شده و مسئولیت گرفت. (ملّی‌گرایی ممنوع است.) «اجعلنی علی خزائن الارض»

۸ - به هنگام ضرورت، بیان لیاقت و شایستگی خود، منافاتی با توکل و زهد و اخلاص ندارد. «آئی حفیظ علیم»

۹- از مجموعه دو وصفی که پادشاه از یوسف‌علیه السلام بیان کرد؛ «مکین ، امین» و دو صفتی که یوسف برای خود بیان نمود؛ «حفیظ ، علیم» اوصاف کارگزاران شایسته بدست می‌آید. «مکین امین» یعنی قدرت و امانت، «حفیظ علیم» یعنی پاسداری و تخصص.

### آیه (۵۶ - ۵۷)

«۵۶» وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ

و ما اینگونه به یوسف در آن سرزمین، مکت و قدرت دادیم که در آن هر جا که خواهد قرار گیرد (وتصرف کند). ما رحمت خود را بر هرکس که بخواهیم می‌رسانیم و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌گردانیم.

«۵۷» وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ

و قطعاً برای کسانی که ایمان آورده و همواره تقوی پیشه کرده‌اند، پاداش آخرت بهتر است. نکته‌ها:

در این دو آیه حضرت یوسف به عنوان «محسن»، «مؤمن» و «متقی» ستایش شده است. در سراسر این سوره، اراده خداوند را می‌توان با اراده و خواست مردم مقایسه کرد؛ برادران یوسف اراده کردند با انداختن او در چاه و برده ساختن یوسف، او را خوار سازند، اما عزیز مصر درباره او گفت: «اکرمی مثواه» او را گرامی بدارید. همسر عزیز قصد نمود دامن او را آلوده سازد، اما خداوند او را پاک نگهداشت. بعضی خواستند با زندانی ساختن یوسف مقاومت او را در هم شکنند و تحقیرش کنند؛ «لیسجنن و لیکونا من الصّاعرین» اما در مقابل خداوند اراده کرد او را عزیز بدارد و حکومت مصر را به او بخشد؛ «مکنا لیوسف...»

امام صادق‌علیه السلام فرمودند: یوسف انسان حرّ و آزاده‌ای بود که حسادت برادران، اسارت در چاه، شهوت زنان، زندان، تهمت، ریاست و قدرت در او اثر نگذاشت (تفسیر نورالثقلین).

پاداش‌های اخروی، بهتر از پاداش‌های دنیوی است، زیرا پاداش‌های اخروی:

الف: محدودیت ندارند. «لهم ما یشاؤون» ( زمر، ۳۴).

ب: از بین رفتنی نیستند. «خالدین فیها» ( فرقان، ۷۶).

ج: در يك مكان محدود نیستند. «نتبوا من الجنة حيث نشاء» ( زمر، ۷۴).

د: به محاسبه ما در نمی‌آیند. «اجرهم بغير حساب» ( زمر، ۱۰).

ه: عوارض و آفات وامراض ندارند. «لا یصدعون عنها» ( واقعه، ۱۹).

پیامها:

- ۱- سنت خداوند، عزت بخشی به افراد پاکدامن و باتقوا است. «كذلك»
- ۲- گرچه در ظاهر پادشاه مصر به یوسف گفت: «انك اليوم لدینا مكین» ولی در واقع خداوند به یوسف مكنت داد. «مكنا»
- ۳- حق تصرف، از شئون حکومت است. «مكنا لیوسف فی الارض یتبوء منها حیث یشاء»
- ۴- حوزه اختیارات یوسف گسترده بود. «حیث یشاء»
- ۵- قدرت اگر در دست اهلش باشد رحمت است وگرنه زیانبخش خواهد بود. «نصیب برحمتنا»
- ۶- در جهان بینی الهی، هیچ کاری بدون پاداش نمی‌ماند. «لانضیع»
- ۷- تضییع حقوق مردم، یا از سر جهل است یا بخل و یا ناتوانی و یا... که هیچکدام درباره خداوند وجود ندارد. «لانضیع»
- ۸- رسیدن به حکومت و قدرت در دنیا، منافاتی با نیکوکاری و ایمان و تقوا ندارد. «مكنا لیوسف... اجر المحسنین»
- ۹- مشیت الهی، نظام‌دار و قانون‌مند است. اگر می‌فرماید: «من نشاء»، هر که را بخواهیم، به دنبالش می‌فرماید: خواست ما بی جهت نیست بلکه بر اساس نیکوکاری مردم است. «لا نضیع اجر المحسنین»
- ۱۰- نیکوکاران، علاوه بر بهره‌مند شدن از پاداش در حیات دنیا از پاداش‌های برتر اخروی نیز برخوردار خواهند شد. «لانضیع اجر المحسنین و لأجر الآخرة خیر»
- ۱۱- اگر نیکوکار در این دنیا به پاداش و مقامی نرسید، نگران نباشد که در جای دیگر جبران می‌شود. «لا نضیع... و لأجر الآخرة خیر»
- ۱۲- پادشاهی و حکومت نیز در برابر اجر آخرت ناچیز است. «و لأجر الآخرة خیر...»
- ۱۳- امکانات مادی و حکومت ظاهری برای مردان خدا لذت‌آور نیست، آنچه برای آنان مطلوب و دوست داشتنی است آخرت است. «و لأجر الآخرة خیر»

۱۴- اگر شما به سراغ تقوی بروید ما نیز رحمت خود را به شما نازل می‌کنیم. «نصیب برحمتنا... للذین... و کانوا یتقون»

۱۵- ایمان، همراه با تقوی چاره ساز است وگرنه سرنوشت مؤمن گناهکار، مبهم است. «آمنوا و کانوا یتقون»

۱۶- تقوایی که يك خصلت پایدار شده باشد، ارزش بیشتر و پاداش ابدی دارد. «کانوا یتقون»  
۱۷- ایمان و ملازمت بر تقوا، شرط بهره‌مندی از پاداش‌های اخروی است. «لاجر الآخرة خیر للذین آمنوا و کانوا یتقون»

۱۸- تقوا، مرحله و مرتبه‌ی والاتری در ایمان است. «آمنوا و کانوا یتقون»

### آیه (۵۸)

«۵۸» وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ

(سرزمین کنعان را قحطی فراگرفت) و (در پی مواد غذایی) برادران یوسف (به مصر) آمدند و بر او وارد شدند، آنگاه (یوسف) آنان را شناخت، ولی آنها او را نشناختند.  
نکته‌ها:

طبق پیش‌بینی و پیشگویی یوسف، مردم هفت سال در وفور نعمت و باران بودند، ولی بعد از آن، هفت سال دوّم فرا رسید و مردم دچار قحطی و خشکسالی شدند. دامنه قحطی از مصر به فلسطین و کنعان رسید. یعقوب به فرزندان خود گفت: برای تهیه گندم به سوی مصر روانه شوند. آنان وارد مصر شده و درخواست خود را عرضه کردند. یوسف در میان متقاضیان غلّه، برادران خود را دید، اما برادران یوسف را نشناختند و حقّ هم همین بود، زیرا از زمان انداختن یوسف به چاه تا حکومت او در سرزمین مصر، حدود بیست تا سی سال فاصله شده بود. یوسف وقتی از چاه بیرون آمد، نوجوان بود، «با بشری هذا غلام» چند سالی در خانه عزیز خدمتکار بود و سالها نیز در زندان به سر برد و از زمان آزادی او از زندان نیز هفت سال (دوره وفور نعمت و پر آبی) گذشته بود و حال که سالیان قحطی بود، برادران به مصر آمده بودند.  
پیام‌ها:

۱- در زمان قحطی، جیره‌بندی لازم است و هرکس باید برای گرفتن سهمیه، خود مراجعه کند تا دیگران به نام او سوء استفاده نکنند. «اخوة» با اینکه می‌توانستند يك نفر را به نمایندگی بفرستند، همه برادران آمدند.

۲- در زمان قحطی اگر منطقه‌های دیگر از ما کمک خواستند، کمک کنیم. «و جاء اخوة يوسف»

۳- در وقت نیاز و تنگدستی ساکن و راکد نباشیم و حتی از دیگر کشورها کمک بگیریم. «و جاء اخوة يوسف»

۴- گاهی ظالم محتاج مظلوم می‌شود. «و جاء اخوة يوسف» (کوه به کوه نمی‌رسد، آدم به آدم می‌رسد.)

۵ - ملاقات مردم حتی غیر مصریان با یوسف، امری سهل و آسان بود. «جاء اخوة... فدخلوا» (سران حکومت‌ها باید برنامه‌ای اتخاذ کنند که ملاقات مردم با آنان به آسانی صورت بگیرد.)

۶- خاطرات دوران کودکی در ذهن نقش می‌بندد و از بین نمی‌رود. «فعرّفهم و هم له منکرون» (برادران در بزرگی با یوسف محشور بودند؛ ولی یوسف در کودکی آنها را دیده بود، لذا یوسف آنها را شناخت ولی آنان یوسف را نشناختند).

### آیه (۵۹)

«۵۹» وَ لَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ اِثْنُونِي يَا حٰجُّ لَكُمْ مِّنْ اٰيِكُمْ اَلَا تَرَوْنَ اَنِّيْ اُوْفِي الْكَيْلَ وَاَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِيْنَ

و چون یوسف بارهای (غذایی) آنان را آماده ساخت، گفت: برادر پدری خود را (در نوبت آینده) نزد من آورید. آیا نمی‌بینید که من پیمان‌ها را کامل می‌دهم و بهترین میزبان هستم.  
نکته‌ها:

یوسف گفت: «اثنونی باح لکم» یعنی برادری که شما از پدر دارید و نگفت: برادر من، از این کلام معلوم می‌شود که یوسف در چهره‌ی ناشناس، باب گفتگو را با برادران باز کرد و آنها همچنان که در تفاسیر آمده گزارش دادند که ما فرزندان یعقوب نواده‌ی ابراهیم می‌باشیم. پدر ما پیرمردی است که به خاطر حزن و اندوه فرزندش که گرگ او را پاره کرده، سالهاست گریان و گوشه‌گیر است و یکی از برادرانمان را نیز به خدمت او گمارده‌ایم، اگر ممکن است سهم آن پدر و برادر را نیز به ما بدهید که با خوشحالی برگردیم. یوسف دستور داد علاوه بر بار ده شتر، دو بار دیگر سهم یعقوب و برادر دیگر نیز افزوده شود.

یوسف برای جذب برادران خطاکار گفت: «أنا خير المنزلين» من بهترین میزبانم و آن برادران جذب شدند، ولی خداوند برای جذب مردم تعبیرات زیادی دارد:

«خير الرازقين» (جمعه، ۱۱.)

او بهترین روزی رسان است.

«خير الغافرين» (اعراف، ۱۵۵.)

او بهترین بخشنده است.

«خير الفاتحين» (اعراف، ۸۹.)

او بهترین گشایشگر است.

«خير الماكرين» (انفال، ۳۰.)

او بهترین تدبیر کننده است.  
«خیر الوارثین» ( انبیاء، ۸۹).  
او بهترین وارث است.  
«خیر الحاکمین» ( یونس، ۱۰۹).  
او بهترین داور است.  
اما گروه بسیاری از مردم جذب نمی‌شوند.  
پیام‌ها:

- ۱- یوسف بر توزیع ارزاق ذخیره شده مصر، نظارت مستقیم داشت. «جهّهم»
- ۲- مدیریت صحیح یوسف علیه السلام موجب شد در زمان قحطی نه تنها مشکلی برای مردم مصر پیش نیاید بلکه به اطراف نیز کمک کند. «جهّهم بجهّهم»
- ۳- هم رازداری لازم است و هم راستگویی. یوسف گفت: «اخ لکم» و نگفت: برادر من، تا راستگویی و رازداری با هم رعایت شود.
- ۴- اشخاص یا مؤسسه‌ها و یا کشورهایی که کمک‌های اقتصادی می‌کنند، می‌توانند بعضی از شرایط را در جهت رشد و یا مصالح دیگر، مطرح کنند. «اتتونی باخ...»
- ۵- حتی در زمان بحران و قحطی نیز بی‌عدالتی و کم‌فروشی ممنوع است. «اوفی الکیل»
- ۶- در معامله باید مقدار جنس مشخص باشد. «الکیل»
- ۷- بدی‌ها را با خوبی پاسخ دهیم. (یوسف سهم برادران را کامل داد و درباره‌ی ظلمی که به او کرده بودند سخن نگفت) «و جاء اخوة یوسف... اوفی الکیل»
- ۸- کم‌فروشی یا عدالت کارگزاران، (کارگران و دستیاران)، به حساب مسئول اصلی و مافوق است. «انّی اوفی الکیل»
- ۹- خرید و فروش و توزیع غلات در مصر زمان یوسف علیه السلام با پیمانانه بوده است. «اوفی الکیل»
- ۱۰- مسئولین توزیع امکانات عمومی باید عادل باشند. «اوفی الکیل»
- ۱۱- قدرت را وسیله‌ی انتقام قرار ندهیم. «اوفی الکیل و انا خیر المنزلین»
- ۱۲- مهمان‌نوازی از اخلاق انبیاست. «خیر المنزلین»
- ۱۳- به مسافران و کاروان‌هایی که وارد منطقه‌ی ما می‌شوند حتی در زمان نیاز و قحطی، احترام کنیم. «خیر المنزلین»

آیه (۶۰)

«۶۰» فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهٖ فَلَاكَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَ لَاتَقْرَبُونِ



(ولی) اگر آن برادر را نزد من نیاورید، نه پیمانهای (از غله) نزد من خواهید داشت و نه نزدیک من شوید.

پیامها:

۱- در مدیریت، هم محبت لازم است و هم تهدید. اول مژده و محبت؛ «أنا خير المنزلين» بعد تهدید و اولتیماتوم. «فان لم تاتونی»

۲- زمینه‌های سوء استفاده را از بین ببریم. (اگر رسم شود که حاضرین سهم غائبین را بگیرند بعضی سوء استفاده می‌کنند.) «فان لم تاتونی فلا کیل لکم»

۳- در اجرای قانون، میان برادر و خانواده و دیگران نباید تبعیض قائل شد. «فلا کیل لکم» (هر شخصی سهم معینی داشت و باید خود دریافت می‌کرد.)

۴- در تهدید لازم نیست که مدیر تصمیم صد در صد بر اجرا داشته باشد. «فلا کیل لکم» (زیرا یوسف کسی نبود که حاضر شود برادرانش از قحطی بمیرند.)

۵ - قاطعیت در پیاده کردن برنامه‌ها، شرط رهبری است. «فلا کیل لکم عندی و لاتقربون»

آیه (۶۱)

«۶۱» قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ

(برادران به یوسف) گفتند: او را با اصرار و التماس از پدرش خواهیم خواست و حتماً این کار را خواهیم کرد.

نکته‌ها:

«مراوده» به مراجعه پی‌درپی، همراه با التماس یا خدعه و فریب گفته می‌شود.

بوی حسد از کلام برادران استشمام می‌شود، به جای «أبانا» گفتند: «اباه» در اول سوره نیز گفتگوی برادران این بود: «لیوسف و اخوه احب الی ابینا منّا» پدر برای ماست، ولی یوسف و برادرش را بیشتر از ما دوست دارد.

پیامها:

۱- سفر فرزند کوچک باید به اذن پدر و رضایت او باشد. «سنراود عنه اباه»

۲- برادران یوسف از عکس العمل منفی پدرشان در برابر تقاضای همراه بردن بنیامین مطلع بودند. («سنراود» به معنای گفتگوی پی در پی همراه با نقشه و تدبیر است)

۳- حضرت یعقوب پس از ماجرای یوسف بنیامین را از خود دور نمی‌کرده است و جدا کردن او از پدر، کار آسانی نبود. «سنراود عنه اباه»

آیه (۶۲)

«٦٢» وَ قَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

و (یوسف) به غلامان خود گفت: آنچه را به عنوان قیمت پرداخته‌اند در بارهایشان بگذارید، تا چون به خانواده‌ی خود بازگردند آن را باز شناسند، به امید آنکه (بار دیگر) برگردند.  
نکته‌ها:

حضرت یوسف که در آیات قبل از او با تعابیری چون: «صادق، محسن، مخلص» یاد شده، یقیناً بیت المال را به پدر و برادران خود نمی‌بخشد و ممکن است که پول غله را از سهم و ملک شخصی خود داده باشد.

پول را برگرداند تا بی‌پولی، مانع سفر دوم آنها نشود. «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» علاوه بر آنکه برگرداندن پول، نشانه صمیمیت و نداشتن سوءقصد از اصرار بر آوردن برادر است و مخفیانه در بین کالا گذاردن نشانه بی‌منت بودن و حفظ از دستبرد سارقین است.

یوسف که دیروز برده و خدمتکار بود، امروز غلام و خدمتکار دارد. «لفتیانه» اما در هنگام ملاقات برادران، نه انتقام گرفت و نه گلایه‌ای نمود و نه کینه‌ای داشت. بلکه با برگرداندن سرمایه آنان، به آنها توجه داد که من شما را دوست می‌دارم.  
پیام‌ها:

- ۱- مدیر و رهبر لایق باید طرحهایش ابتکاری باشد. «اجعلوا»
- ۲- بدی‌ها را با خوبی جبران کنیم. «اجعلوا بضاعتهم»
- ۳- صله رحم یعنی کمک نمودن، نه معامله کردن. «اجعلوا بضاعتهم»
- ۴- پول گرفتن در زمان نیاز از پدر پیر و برادران، با کرامت نفس سازگار نیست. «اجعلوا بضاعتهم فی رحالهم»
- ۵ - یوسف‌علیه السلام، کار برگرداندن پول برادران را بر عهده‌ی چند نفر گذاشت. شاید برای اینکه کار سریع انجام شود و برادران متوجه نشوند. «اجعلوا بضاعتهم فی رحالهم»
- ۶- کمک به دیگران را حتی الامکان مخفیانه انجام دهیم. «فی رحالهم»
- ۷- نه انتقام و نه کینه، بلکه هدیه‌دادن برای ارتباط بعدی. «اجعلوا بضاعتهم فی رحالهم... لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»

- ۸ - برای بازیافتن انسان‌ها، باید از پول گذشت. «اجعلوا بضاعتهم... لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»
- ۹- احسان و خوبی کردن بهترین وسیله جذب افراد است. «اجعلوا بضاعتهم... یرجعون»
- ۱۰- مسئولین، کارگزاران خود را نسبت به برنامه‌ها و طرحها کاملاً توجیه کنند تا مدیران موفق‌تر باشند. (یوسف به همه فهماند که هدف این کار، بازگشت این کاروان است) «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»
- ۱۱- در طرح‌ها و برنامه‌ها، یقین صددرصد به عملی شدن آن لازم نیست. «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»

## آیه (۶۳)

«۶۳» فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانًا نَّكَتِلُ وَإِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ

پس چون به سوی پدر خود باز گشتند، گفتند: ای پدر پیمانہ (برای نوبت دیگر) از ما منع شد، پس برادرمان (بنیامین) را با ما بفرست تا سهمیه و پیمانہ خود را بگیریم و ما حتماً نگهبان او خواهیم بود. پیام‌ها:

- ۱- یعقوب بر خانواده و فرزندان خویش، مدیریت و تسلط کامل داشت به نحوی که رفت و آمدها باید زیر نظر او باشد. «یا ابانا منع...»
- ۲- بنیامین بدون اجازه پدر به مسافرت اقدام نمی‌کرد. «فارسل معنا»
- ۳- برای گرفتن چیزی و یا جلب اعتماد کسی، از عواطف استفاده کنیم. «اخوانا»
- ۴- مجرم چون در درون نگرانی دارد، در سخنانش تأکیدهای پی‌درپی دارد. «انّا له لحافظون» (کلمه «انّا» و حرف «لام» و جمله اسمیه نشانه تأکید است.)

## آیه (۶۴)

«۶۴» قَالَ هَلْ ءَامَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ قَالَ لَهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

(یعقوب) گفت: آیا شما را بر او امین بدانم، همان طور که شما را بر برادرش امین دانستم (و دیدید که چه شد) پس (به جای شما به خدا اعتماد می‌کنم که) خداوند بهترین حافظ است و او مهربان‌ترین مهربانان است.

نکته‌ها:

سؤال: با توجه به سابقه بدی که فرزندان یعقوب داشتند، چرا پدرشان مجدداً فرزند دیگرش را به آنان سپرد؟

پاسخ: فخر رازی (تفسیر کبیر).

احتمالات متعددی را مطرح نموده که هر کدام از آنها می‌تواند توجیهی بر این موافقت باشد؛ اولاً: برادران از اقدام اولیه‌شان به نتیجه‌ای که مورد نظرشان بود، (محبوبیت در نزد پدر) نرسیده بودند.

ثانیاً: حسادت برادران نسبت به این برادر، کمتر از یوسف بود.

ثالثاً: شاید قحطی و خشکسالی شرایط ویژه‌ای را پدید آورده بود که سفر مجدد را ضروری می‌کرد. رابعاً: دهها سال از حادثه اول گذشته و فراموش شده تلقی می‌شد. خامساً: خداوند متعال در حفظ فرزندش به او بشارت داده بود.

در آیه ۱۲، حضرت یعقوب در مورد یوسف، به حافظ بودن برادرانش اعتماد کرد، به فراق یوسف و نابینایی گرفتار شد، ولی در مورد بنیامین به خدا تکیه کرد و گفت: «فَاللَّهِ خَيْرٌ حَافِظًا» هم توانا شد، هم بینا و هم فراق و جدائی پایان یافت.

پیامها:

- ۱- اعتماد سریع به کسی که سابقه تخلف دارد، جایز نیست. «هل آمنکم» آیا شما را امین بدانم؟
- ۲- یاد خاطرات تلخ گذشته، انسان را در برابر حوادث آینده بیمه می‌کند. «آمنکم علی اخیه من قبل» (یعنی من یک بار در گذشته شما را بر برادرش امین دانستم و دیدید که چه شد).
- ۳- با یک شکست یا تجربه تلخ، خود را کنار نکشیم. «فَاللَّهِ خَيْرٌ حَافِظًا» یعقوب بار دیگر فرزند دوم را با توکل به خدا به برادران تحویل داد.
- ۴- برادران یوسف، خود را حافظ پنداشتند، «أنا له لحافظون» اما حضرت یعقوب تذکر داد که خداوند حافظ است. «فَاللَّهِ خَيْرٌ حَافِظًا...»
- ۵- بر عوامل ظاهری و مادی هر چند فراوان باشند تکیه نکنیم، تنها بر خدا توکل کنیم. «فَاللَّهِ خَيْرٌ حَافِظًا»
- ۶- با توجه به رحمت بی‌نظیر الهی و با توکل به خداوند، به استقبال حوادث زندگی برویم. «فَاللَّهِ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»
- ۷- حفاظت الهی، پرتوی از رحمت اوست. «فَاللَّهِ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»

### آیه (۶۵)

«۶۵» وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزِدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَٰلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ

و هنگامی که بارهای خود را گشودند، دریافتند که سرمایه‌شان به آنها بازگردانده شده، گفتند: ای پدر (دیگر) چه می‌خواهیم؟ این سرمایه‌ی ماست که به ما بازگردانده شده و ما قوت و غذای خانواده‌ی خود را فراهم واز برادرمان حفاظت می‌کنیم و (با بردن او) یک بار شتر می‌افزاییم و این (پیمان‌ه اضافی نزد عزیز) پیمان‌ه‌ای ناچیز است.

نکته‌ها:

شاید معنای آیه چنین باشد: این مقداری که گرفته‌ایم به جایی نمی‌رسد، اگر نوبت دیگر برویم، بار بیشتری می‌گیریم.

کلمه‌ی «نمیر» از «میر» یعنی مواد غذایی و «نمیر اهلنا» یعنی به خانواده‌ی خود غذا می‌رسانیم. از جمله «نزداد کیل بعیر» استفاده می‌شود که سهم هر نفر، یک بار شتر بوده که باید خود حاضر باشد و دریافت کند.

پیام‌ها:

- ۱- هنر یوسف، نه فقط انسان بودن که انسان‌سازی است. «وجدوا بضاعتهم رُدَّت الیهم» (به برادران حسود و جفاکار خود، مخفیانه هدیه می‌دهد تا زمینه را برای مراجعت آنها فراهم سازد. قرآن می‌فرماید: «ادفع بالّتی هی احسن» (فصلت، ۳۴). بدی را با خوبی دفع کنید)
- ۲- اگر از اول پول و بهای کالا گرفته نشود، خریدار تحقیر می‌شود. اگر قصد هدیه هست ابتدا پول اخذ شود، ولی به شکل عاقلانه برگردانده شود. «رُدَّت الیهم»
- ۳- مرد، مسئول تغذیه خانواده است. «نمیر اهلنا» (یعنی غذای خانواده را ما تهیه می‌کنیم).
- ۴- سهمیه‌بندی مواد غذایی در شرایط کمبود، کاری پسندیده است. «نزداد کیل بعیر»

### آیه (۶۶)

«۶۶» قَالَ لَنْ أَرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِّنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَن يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ

(پدر) گفت: من هرگز او را با شما نخواهم فرستاد تا آنکه (با سوگند) به نام خدا، وثیقه‌ای محکم بیاورید که حتماً او را نزد من برگردانید، مگر آنکه همه شما گرفتار حادثه‌ای شوید. پس چون وثیقه خود را آوردند (پدر) گفت: خداوند بر آنچه می‌گوییم وکیل است.  
نکته‌ها:

«موثق» یعنی آنچه مایه وثوق و اطمینان به گفته‌ها و وعده‌ها است که می‌تواند عهد، سوگند و نذر باشد. «موثقاً من الله»

پیام‌ها:

- ۱- تنها به خویشاوندی اکتفا نکنیم و قراردادها را محکم کنیم. (پدر گفت: تا وثیقه نگذارید، اجازه نمی‌دهم) «لن ارسله معکم حتی...»
- ۲- ایمان به خدا و سوگند و نذر و عهد با او، قوی‌ترین پشتوانه بوده و هست. «موثقاً من الله»
- ۳- هرگاه از شخصی بدقولی و بدرفتاری دیدیم، در نوبت بعد قرارداد را محکم‌تر کنیم. «موثقاً»
- ۴- فرزند خود را به راحتی همراه دیگران نفرستیم. «تؤتون موثقاً من الله»
- ۵- در قراردادها، پیش‌بینی حوادث غیرمترقبه و خارج از مدار اختیار را بکنیم. «إلا ان يحاط بكم» (یعنی مگر آنکه ما گرفتار حادثه غیر مترقبه‌ای شویم که در این صورت تکلیفی نداریم).
- ۶- محکم‌کاری‌های قانونی و حقوقی، ما را از توکل به خداوند غافل نکند. «الله علی ما نقول وکیل»

## آیه (۶۷)

«۶۷» وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ

و (یعقوب) گفت: ای پسران من (چون به مصر رسیدید، همه) از يك دروازه (به شهر) وارد نشوید (تا توجه مردم به شما جلب نشود) بلکه از دروازه‌های مختلف وارد شوید و (بدانید من با این سفارش) نمی‌توانم چیزی از (مقدّرات) خدا را از شما دور کنم. فرمان جز برای خدا نیست، تنها بر او توکّل می‌کنم و همه توکّل‌کنندگان (نیز) باید بر او توکّل نمایند.

پیام‌ها:

- ۱- عاطفه پدری حتّی نسبت به فرزندان خطاکار، از بین نمی‌رود. «یا بنی»
  - ۲- چاره‌اندیشی و تدبیر برای حفظ سلامت فرزندان، لازم است. «یا بنی لا تدخلوا...»
  - ۳- وقتی توصیه‌کننده عالم و آگاه است لازم نیست فرمانبر از فلسفه آن دستور آگاه باشد. («لا تدخلوا...» را عمل کردند و فلسفه و راز آن را نپرسیدند)
  - ۴- از بهترین زمان‌های موعظه، در آستانه سفر است. یعقوب در آستانه سفر فرزندان به آنان گفت: «یا بنی لا تدخلوا من باب واحد»
  - ۵- جلو حساسیت‌ها، سوءظن‌ها و چشم‌زخم‌ها را بگیریم، ورود گروهی جوان به منطقه بیگانه، عامل سوءظن و سعایت است. «لا تدخلوا من باب واحد»
  - ۶- فقط بازدارنده و نهی‌کننده نباشیم، بلکه راه حل نیز ارائه دهیم. «لا تدخلوا... و ادخلوا»
  - ۷- برای رسیدن به مقصود بایستی راه‌های مختلف را پیمود. «و ادخلوا من ابواب متفرّقه»
  - ۸- مدیر خوب باید علاوه بر برنامه‌ریزی، حساب احتمالات را بکند، زیرا انسان در اداره‌ی امور خود مستقل نیست. یعنی با همه محاسبات و دقّت‌ها باز هم دست خدا باز است و تضمینی برای انجام صددرصد محاسبات ما نیست. «وما أغنی عنکم من الله من شیء»
  - ۹- در برابر مقدّرات حتمی خداوند، چاره‌ای جز تسلیم نیست. «ما اغنی عنکم من الله من شیء»
  - ۱۰- حاکم مطلق هستی، خداوند است. «ان الحكم الا لله»
  - ۱۱- هم احتیاط و محاسبه لازم است؛ «لا تدخلوا...» و هم توکّل به خداوند ضروری است. «علیه توکّلت» با توکّل زانوی اشتر ببند.
  - ۱۲- به غیر خداوند، توکّل نکنیم. «علیه توکّلت» چرا که او به تنهایی کفایت می‌کند، «وکفی بالله وکیلا» (نساء، ۸۱).
- و بهترین وکیل است. «نعم الوکیل» (آل عمران، ۱۷۳).

۱۳- یعقوب، هم خود توکّل کرد و هم دیگران را با امر به توکّل تشویق نمود. «توکّلت... فلینتوکل...»

## آیه (۶۸)

«۶۸» وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

و چون از همانجا که پدرشان دستورشان داده بود وارد (مصر) شدند، این کار در برابر اراده خداوند هیچ سودشان نبخشید، جز آنکه نیازی در دل یعقوب بود که عملی شد. (تنها اثر ورود از چند دروازه حفظ از چشم زخم و رسیدن برادران، به خصوص بنیامین به یوسف بود که عملی شد و اثر دیگری نداشت) و البته (یعقوب) بخاطر آنچه به او آموزش داده بودیم دارای علمی (فراوان) بود ولی بیشتر مردم آگاه نیستند.

نکته‌ها:

در اینکه آرزوی درونی و حاجت یعقوب که برآورده شد چه بوده است احتمالاتی وجود دارد:

- ۱- رسیدن بنیامین به یوسف و خارج شدن یوسف از تنهایی، هر چند به صورت اتهام سرقت باشد.
- ۲- سرعت بخشیدن به وصال پدر و پسر که در آینده به آن اشاره خواهد شد.
- ۳- انجام وظیفه، بدون آنکه ضامن نتیجه‌ی آن باشد. حاجت یعقوب آن است که در مقدمات کار کوتاهی نشود و از يك در وارد نشوند، ولی آنچه خواهد شد به دست خداوند است.

پیام‌ها:

۱- تجربه‌های تلخ، انسان را باادب می‌کند و سخنان بزرگان را می‌پذیرد. «و لَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ»

۲- اطاعت از پدر، لازم و ارزشمند است. «دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ»

۳- اگر از بی‌ادبی و نقاط منفی افراد سخن گفتیم، از ادب آنان نیز بگوییم. «دَخَلُوا ... أَبُوهُمْ» (اگر برادران قبلاً نسبت ضلالت به پدر می‌دادند، امروز تسلیم امر پدر شدند).

۴- محاسبات و دقت و برنامه‌ریزی‌ها، با وجود اراده‌ی خداوند کارساز است، آنجا که او نخواهد کارساز نیست. «ما كان يغني عنهم من الله من شيء»

۵ - یعقوب، بر مطالب و اسراری آگاه بود که مصلحت نمی‌دانست بازگو کند. «حاجة في نفس يعقوب»

۶- دعا و حاجت اولیای خدا، مستجاب می‌شود. «حاجة في نفس يعقوب قضاها»

۷- علم انبیا از جانب خداوند است. «عَلَّمْنَاهُ»

۸ - بیشتر مردم عالمان حقیقی را نمی‌شناسند. «عَلَّمْنَاهُ و لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»

۹- بیشتر مردم، به اسباب و علل چشم می‌دوزند و از حاکمیت خداوند و لزوم توکل بر او ناآگاهند. «أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»

۱۰- معیار حقّ و باطل، تشخیص اکثریت نیست. «اکثر الناس لا یعلمون»

### آیه (۶۹)

«۶۹» وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ  
وقتی (برادران) بر یوسف وارد شدند، او برادرش (بنیامین) را در نزد خود جای داده گفت: همانا من برادر تو هستم، پس از آنچه انجام می‌دهند، اندوهگین مباش.  
نکته‌ها:

در تفاسیر آمده است که وقتی فرزندان یعقوب علیه السلام وارد مصر شدند، یوسف میزبان آنان شد و برای هر دو نفر، يك طبق غذا مقرر کرد. بنیامین در آخر تنها ماند. یوسف او را در کنار خودش نشانده و آنگاه برای هر دو نفر اتاقی قرار داد و باز بنیامین را هم‌اتاق خویش ساخت. بنیامین از بی‌وفایی‌های برادران و جنایتی که درباره یوسف در سالهای قبل کرده بودند، سخن گفت. در اینجا بود که کاسه‌ی صبر یوسف لبریز شد و گفت: نگران مباش من همان یوسفم و چنان با تأکید گفت: «إني أنا أخوك» که جایی برای احتمال این سخن که «من جای برادرت باشم» نگذارد.

در مورد جمله «فلاتبتئس بما كانوا يعملون» دو معنی احتمال می‌رود: یا از عملکرد گذشته‌ی برادران اندوهگین مباش، یا از برنامه‌ای که غلامان برای نگاهداری تو دارند و پیمان‌ها را در بار تو خواهند گذاشت تا در پیش من بمانی، نگران مباش.

پیام‌ها:

- ۱- برادرانی که دیروز به قدرت خود می‌بالیدند و می‌گفتند: «نحن عصابة» ما گروه قوی هستیم. اکنون باید برای تهیه آذوقه، با کمال تواضع آستانه یوسف را ببوسند. «دخلوا على»
- ۲- کلام‌ها، طبقه‌بندی، محرمانه و علنی دارد. یوسف تنها به صورت محرمانه به بنیامین گفت: «إني أنا أخوك» (هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد).
- ۳- در بعضی امور، تنها خواص را باید در جریان گذاشت. «إني أنا أخوك»
- ۴- هرگاه به نعمتی رسیدیم، تلخ‌کامی‌های گذشته را فراموش کنیم. (یوسف و بنیامین به دیدار هم رسیدند، پس نگرانی‌های قبلی را باید فراموش کرد.) «فلاتبتئس...»
- ۵- قبل از اجرای طرح و نقشه، باید بی‌گناه از نظر روحی آماده و توجیه باشد. (به بنیامین گفته شد که به نام سارق تورا نگاه می‌داریم نگران مباش.) «فلاتبتئس»

### آیه (۷۰)

«۷۰» فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ



پس چون بارهای برادران را مجهّز و مهیا ساخت، ظرف آبخوری (گران قیمتی) را در خورجین برادرش (بنیامین) قرار داد، سپس منادی صدا زد؛ ای کاروانیان! قطعاً شما دزد هستید.  
نکته‌ها:

«سقایه» پیمان‌های است که در آن آب می‌نوشند. «رحل» به خورجین و امثال آن می‌گویند که روی شتر می‌گذارند. کلمه‌ی «عیر» به معنی کاروانی است که مواد غذایی حمل می‌کنند (مفردات).

این چندمین باری است که یوسف طرح ابتکاری می‌دهد، يك بار بهای غلّه را در بار برادران گذاشت تا دوباره بازگردند و این بار ظرف قیمتی را در محموله برادر گذاشت تا او را نزد خود نگاه دارد. حضرت یوسف علیه السلام در مرحله‌ی قبل بضاعت را توسط غلامان در بار برادران گذارد، «اجعلوا بضاعتهم فی رحالهم» ولی در سفر دوم شخصاً سقایه را در بار بنیامین قرار داد. (چون موضوع سرّی بود). «جعل السقایة فی رحل اخیه»

در تفاسیر آمده است که در جلسه دو نفره‌ای که یوسف و بنیامین با هم داشتند، یوسف از او پرسید آیا دوست دارد در نزد وی بماند. بنیامین اعلام رضایت کرد، ولی یادآور شد که پدرش از برادران تعهد گرفته که او را برگردانند. یوسف گفت: من راه ماندن تو را طرّاحی می‌کنم و لذا با موافقت بنیامین این نقشه کشیده شد.

نظیر فیلم‌ها، نمایش‌ها و صحنه‌های تئاتر که افراد در ظاهر و در شکل مجرم و گناهکار احضار و مخاطب می‌شوند و یا حتّی شکنجه می‌گردند، ولی آنها بخاطر توجیه قبلی و رضایت شخصی و مصلحت مهم‌تری آن را پذیرا شده‌اند.

سؤال: چرا در این ماجرا به بی‌گناهی نسبت سرقت داده شد؟

پاسخ: بنیامین با آگاهی از این طرح و اّتهم، برای ماندن در نزد یوسف اعلام رضایت کرد و باقی برادران هر چند در يك لحظه ناراحت شدند، ولی بعد از بازرسی از آنها رفع اّتهم گردید. علاوه بر آنکه کارگزاران از اینکه یوسف خود پیمان‌ها را در میان بار گذارده «جَعَلَ» خبر نداشتند و بطور طبیعی فریاد زدند: «انکم لسارقون»

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: «لا کذبَ علی المصلح» کسی که برای اصلاح و رفع اختلاف دیگران دروغی بگوید، دروغ حساب نمی‌شود، و آنگاه حضرت این آیه را تلاوت فرمودند (تفسیر نورالثقلین).

پیام‌ها:

۱- گاهی صحنه‌سازی برای کشف ماجرای جایز است و برای مصالح مهم‌تر، نسبت دادن سرقت به بی‌گناهی که از قبل توجیه شده باشد، مانعی ندارد (تفسیر المیزان).  
«انکم لسارقون»

۲- اگر در میان گروهی يك نفر خلافاً باشد، مردم تمام گروه را خلافاً می‌نامند. «انکم لسارقون»

### آیه (۷۱ و ۷۲)

«۷۱» قَالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ

(برادران یوسف) رو به ماموران کردند و گفتند: شما چه چیزی را گم کرده‌اید.

«۷۲» قَالُوا نَفَقِدُ صَوَاعَ الْمَلِكِ وَ لِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلٌ بَعِيرٌ وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ

گفتند: پیمان‌ه و جام مخصوص شاه را گم کرده‌ایم و برای هرکس آن را بیاورد، يك بار شتر (جایزه) است و من این را ضمانت می‌کنم.  
نکته‌ها:

کلمه‌ی «صواع» و «سقایه» به يك معنی بکار رفته‌اند، پیمان‌ه‌ای که هم با آن آب می‌خورند و هم گندم را کیل و اندازه می‌کنند که نشانه صرفه‌جویی، بهره‌وری و استفاده چند منظوره از يك وسیله است. «صواع»، ظرفی است که گنجایش يك صاع (حدود ۳ کیلوگرم) گندم را دارد.  
کلمه‌ی «حِمْلٌ» به بار گفته می‌شود، و کلمه «حَمْلٌ» نیز به معنای بار است، اما باری که پنهان باشد، مثل بارانی که در دل ابر است یا فرزندی که در شکم مادر است (مفردات راغب).

جمله‌ی «لمن جاء به حمل بعیر» هرکس چنین کند من چنان پاداش می‌دهم، در اصطلاح فقهی «جُعَاله» نامیده می‌شود که دارای سابقه و اعتبار قانونی است.  
پیام‌ها:

۱- برادران با جمله‌ی «ماذا تَفْقِدُونَ» توصیه کردند که قبل از اثبات موضوع دزدی کسی را نباید متهم کرد.

۲- جایزه تعیین کردن، از شیوه‌های قدیمی است. «ولمن جاء به حِمْل بعیر»

۳- جوایز باید متناسب با افراد و زمان باشد. در زمان قحطی بهترین جایزه، يك بار شتر غلّه است.  
«حِمْل بعیر»

۴- ضامن باید فرد معین و مشخصی باشد. «و انا به زعیم»

۵ - ضامن باید معتبر باشد. «و انا به زعیم»

۶- ضامن گرفتن برای جلب اطمینان، سابقه تاریخی دارد. «انا به زعیم»

### آیه (۷۳)

«۷۳» قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ

گفتند: به خدا سوگند شما می‌دانید که ما برای فساد در این سرزمین نیامده‌ایم و ما هرگز سارق نبوده‌ایم.

نکته‌ها:

برادران یوسف گفتند: شما می‌دانید که ما برای سرقت و فساد به این منطقه نیامده‌ایم، در اینکه از کجا می‌دانستند، چند احتمال دارد: شاید با اشاره یوسف باشد که این گروه دزد نیستند. شاید هنگام ورود به منطقه گزینش شده بودند. آری برای ورود و خروج هیئت‌های بیگانه، مخصوصاً در شرایط بحرانی، باید دقت کرد تا به اهداف مسافران مطمئن شد.

پیام‌ها:

۱- حُسن سابقه، نشانه‌ای برای بَرائت است. «لقد علمتم»

۲- دستگاه امنیتی مصر قوی و کارآزموده بوده است و می‌دانست که این غافله برای فساد نیامده‌اند. «لقد علمتم»

۳- دزدی و سرقت، یکی از مصادیق فساد در زمین است. «ماجئنا لنفسد فی الارض وما کنا سارقین»

### آیه (۷۴)

«۷۴» قَالُوا فَمَا جَزَاءُہُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ

(مأموران یوسف) گفتند: پس اگر دروغ گفته باشید، کیفرش چیست؟

نکته‌ها:

به نظر می‌رسد طرّاح این سؤال حضرت یوسف است، چون می‌داند برادران طبق مقررات وقانون منطقه کنعان و نظر حضرت یعقوب اظهار نظر خواهند کرد.

پیام‌ها:

۱- وجدان مجرم را برای تعیین کیفرش، به قضاوت بخوانیم. «فما جزاؤه...»

### آیه (۷۵)

«۷۵» قَالُوا جَزَاءُہُ مَنْ وَجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاءُہُ كَذَّٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ

گفتند: کیفرش چنین است که هر کس پیمانۀ در بارش پیدا شود، خود او جزای سرقت است (که به عنوان گروگان یا برده در اختیار صاحب پیمانۀ قرار گیرد) ما (در منطقۀ کنعان) ظالم (سارق) را اینگونه کیفر می‌دهیم.

پیام‌ها:

- ۱- مجازات سرقت در میان بعضی اقوام گذشته، بردگی سارق بوده است. «فهو جزاؤه» به گفته تفسیر مجمع‌البیان، مجازات سرقت، بردگی به مدت يك سال بوده است.
- ۲- در قانون استثنا و تبعیض وجود ندارد، هرکس سارق بود برده خواهد شد. «من وجد فی رحله»
- ۳- با تفهیم جرم و بیان قانون و عقوبت آن، اعتراض متهم را به حداقل کاهش دهید. «جزائه من وُجد...»
- ۴- دلایل باید به گونه‌ای باشد که متهم نیز خود به راحتی اتهام را بپذیرد. «من وُجد...»
- ۵ - وجود يك خلافکار در جمعی دلیل بر خلافکار بودن همه نیست. «من وُجد فی رحله»
- ۶- کیفر خلافکار در کشور بیگانه می‌تواند طبق قانون خود او باشد، نه کشور میزبان. «كذلك نجزی الظالمین»
- ۷- سرقت، نمونه‌ی بارز ستمکاری است. («ظالم» بجای «سارق») «نجزی الظالمین»

### آیه (۷۶)

«۷۶» قَبْدًا يَاوَعِيْتَهُمْ قَبْلَ وَعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وَعَاءِ أَخِيهِ كَذَّ لِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّن نَّشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ

پس (از پذیرش کیفر، ماموران شروع به بازرسی کرده و) قبل از بار بردارش، به (بازرسی) بار سایر برادران پرداخت، سپس پیمانۀ را از بار بردارش بیرون آورد. ما اینگونه برای یوسف تدبیر کردیم، زیرا طبق قانون شاه مصر، یوسف نمی‌توانست بردارش را بازداشت کند، مگر آنکه خدا بخواهد (که کیفر سارق در کنعان را مقدمۀ بازداشت این برادر قرار می‌دهد). ما هر کس را که بخواهیم (و لایق باشد) درجاتی بالا می‌بریم و برتر از هر صاحب دانشی، دانشوری است.

نکته‌ها:

واژه «کَیْدٌ» همه جا به معنی مذموم بکار نرفته است، «کَیْدٌ» به معنی طرح و نقشه نیز استعمال شده است. «کدنا»

در موقع بازرسی، بنیامین چون از طرح و نقشه با خبر بود، آسوده خاطر بود، لذا در سراسر این ماجرا هیچ اعتراضی از او نقل نشده است و برای اینکه طرح مخفی بماند و موجب سوءظن نشود، بازرسی را از بار دیگران شروع کردند تا نوبت به بنیامین رسید و چون در بار او پیدا شد، طبق قرار

قبلی باید او در مصر می‌ماند. این طرح و نقشه الهی بود، چون یوسف با قوانین جاری مصر نمی‌توانست سارق را به عنوان گروگان نگهدارد.

پیام‌ها:

- ۱- مأمورین اطلاعاتی باید به نوعی عمل کنند که موجب شك و ظن به آنها نشود. «فبدأ باوعیتهم» (در بازرسی، اول به سراغ بار بنیامین نرفتند، بلکه از دیگر برادران شروع نمودند).
- ۲- عملکرد کارکنان به عهده مسئولان گذاشته می‌شود. «فبدأ» (به حسب ظاهر یوسف شخصاً بازرسی نکرده، ولی قرآن می‌فرماید: او بازرسی را آغاز کرد).
- ۳- بازرسی اموال متهمان از سوی حاکم، مجاز است. «فبدأ باوعیتهم»
- ۴- فکر و ابتکار و چاره‌جویی، از امدادهای غیبی است. «کِدنا»
- ۵- طرح‌های یوسف، الهامات الهی بود. «کِدنا لیوسف»
- ۶- حضور بنیامین نزد یوسف، به سود یوسف بود. «كذلك كِدنا لیوسف»
- ۷- احترام و مراعات قوانین، حتی در نظام‌های غیر الهی لازم است. «ماکان لیاخذ اخاه فی دین الملك»

- ۸- سردمداران نیز بایستی به قانون وفادار و از آن تخلف نکنند. (یوسف به قانون مصر پایبند بود، لذا برادر را با طرح و برنامه نگه داشت) «لیأخذ اخاه فی دین الملك»
- ۹- مقام‌های معنوی، درجات و سلسله مراتب دارد. «نرفع درجات...»
- ۱۰- علم و آگاهی، مایه‌ی برتری است. «نرفع درجات... و فوق کلّ ذی علم علیم»
- ۱۱- دانش بشری محدود است. «فوق کلّ ذی علم علیم»

## آیه (۷۷)

«۷۷» قَالُوا إِن يَسْرِقُ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَّكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ

(برادران) گفتند: اگر او سرقت کند (جای تعجب نیست، زیرا) پیش از این نیز برادر او دزدی کرده بود. یوسف (این تهمت را) در دل خود پنهان داشت و (با آنکه ناراحت شده بود) به روی آنان نیاورد. (ولی) گفت: موقعیت شما بدتر (از او) است و خداوند به آنچه توصیف می‌کنید داناتر است. نکته‌ها:

حسد در حق برادر، دروغ‌گویی و اتهام بی مورد از جمله دلایل یوسف برای گفتن «انتم شرّ مکاناً» به برادران بود. یعنی وضع شما بدتر است. پیام‌ها:

- ۱- مَتَّهَم، یا انکار می‌کند و می‌گوید: من دزد نیستم؛ «ما کُنَّا سَارِقِينَ» یا کار خود را توجیه می‌کند و می‌گوید: دزد بسیار است. «فقد سرق اخ له من قبل»
- ۲- حَسُود، حتّی پس از گذشت دهها سال ضربه می‌زند. «فقد سرق اخ له من قبل»
- ۳- اخلاق برادر، در برادر اثر می‌گذارد. «اخ له» (اخلاق مادر، در فرزند اثر دارد. بنیامین و یوسف از يك مادر بودند)
- ۴- آنجا که صفا نیست، اتّهام افراد زود پذیرفته می‌شود. «ان یسرق فقد...» (بیرون آمدن پیمانانه از بار او، دلیل بر سرقت نیست، ولی برادران چون علاقه‌ای به بنیامین نداشتند، کلمه سرقت را بکار گرفته و مسئله را مسلّم پنداشتند.)
- ۵- آنجا که صفا نیست، خلاف جزئی را کلی قلمداد می‌کنند. («یسرق» فعل مضارع که برای کار دائمی است، بجای «سرق» که فعل ماضی و برای کار لحظه‌ای است آمده است. یعنی او همیشه این‌کاره بوده است.)
- ۶- برای رسیدن به هدف باید تهمت‌ها و نیش‌هایی را تحمّل کرد. «سرق اخ له من قبل»
- ۷- گاهی برای حفظ آبروی خود، به دیگران تهمت می‌زنند. «سرق اخ له من قبل»
- ۸- جوانمردی و سعه‌صدر، رمز رهبری است. حضرت یوسف نسبت دزد بودنش را از برادران شنید ولی در دل پنهان کرد و به رو نیاورد. «فاسرّها یوسف»
- ۹- رازها را فدای احساسات نکنیم. (یوسف از برادران نسبت دزدی می‌شنید، ولی به خاطر مصلحت، رازداری کرد) «فاسرّها یوسف فی نفسه»
- ۱۰- افشاگری همیشه ارزش نیست. «و لم یبدها لهم»
- ۱۱- بر فرض سرقت پیمانانه از سوی بنیامین، باز هم برادران دیگر از او بدتر بودند، چون آنان برادر خود یوسف را دزدیده بودند. «انتم شرّ مکاناً»

#### آیه (۷۸)

«۷۸» قَالَوَا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (برادران) گفتند: ای عزیز! همانا برای او پدری است پیر و سالخورده، پس یکی از ما را به جای او بگیر (و او را رها کن) همانا تو را از نیکوکاران می‌بینیم.  
نکته‌ها:

وقتی برادران یوسف دیدند نگاهداشتن بنیامین قطعی شد، با توجّه به تعهّدی که به پدر سپرده بودند و سابقه‌ای که درباره یوسف نزد پدر داشتند، و احساس کردند برگشتن بدون بنیامین بسیار تلخ است، تقاضای خود را با روان‌شناسی خاصی مطرح نمودند و شروع به التماس کردند و با

بیان‌های عاطفی و محرك همچون، تو عزیز و قدرتمندی، تو از نیکوکارانی، او پدری پیر و سالخورده دارد، هر کدام از ما را خواستی به جای او بگیر، درصدد جلب بخشش او بر آمدند. پیام‌ها:

۱- مقدّرات الهی، هر سنگدل و ستمگری را روزی به خاک مذلّت می‌نشانند. (جمله «یا ایّها العزیز...» آهنگ عجز و التماس دارد)

۲- خداوند به تقوا پیشگانی که هواپرستان آنها را خوار کنند عزّت خواهد بخشید. «یا ایّها العزیز»

۳- فراز و نشیب و حالات مختلف روزگار، سختی و آسانی، ضعف و قدرت، تغییری در احوال محسنان ایجاد نمی‌کند. یوسف در همه جا و همه‌ی شرایط، نیکوکار توصیف شد؛ جمله‌ی «أنا نراك من المحسنین» هم از زندانیان در دوران تلخ زندان شنید و هم از برادران در دوران عزّت و قدرت.

### آیه (۷۹)

«۷۹» قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ

(یوسف) گفت: پناه به خدا از اینکه کسی را به جز آنکه متاعمان را نزد او یافته‌ایم، بگیریم. زیرا که در این صورت حتماً ستمگر خواهیم بود.

نکته‌ها:

دقّت در کلمات یوسف‌علیه السلام، نشان از این دارد که نمی‌خواهد بنیامین را سارق معرفی کند، لذا نمی‌گوید: «وجدناه سارقاً» بلکه می‌گوید: «وجدنا متاعنا عنده» متاع در بار او بود، نه آنکه قطعاً او سارق است.

اگر یوسف برادر دیگری را به جای بنیامین نگه می‌داشت، طرح به هم می‌خورد و برادران با او به عنوان يك دزد برخورد می‌کردند و انواع آزار و اذیت‌ها را روا می‌داشتند و آن کس که به جای بنیامین می‌ماند، احساس می‌کرد به ناحق گرفتار شده است.

پیام‌ها:

۱- مراعات مقرّرات، بر هر کس لازم است و قانون شکنی حتّی برای عزیز مصر نیز ممنوع است. «معاذ اللّٰه»

۲- نیکوکار قانون شکنی نمی‌کند. «من المحسنین. قال معاذ اللّٰه...»

۳- قاضی نباید تحت تأثیر احساسات قرار گیرد. «قال معاذ اللّٰه»

۴- قضاوت، کار حسّاسی است که باید در آن به خدا پناه برد. «معاذ اللّٰه»

۵ - یوسف‌علیه السلام در دو مکان با جمله «معاذ اللّٰه» به خدا پناه برد: یکی در خلوت زلیخا و یکی به هنگام قضاوت و حکم. «معاذ اللّٰه»

۶- قانون شکنی، ظلم است. (نباید به درخواست این و آن مقررات را شکست.) «معاذ الله ان ناخذ»

۷- بی‌گناه نباید به جای گناهکار کیفر ببیند، هر چند خودش به اینکار رضایت داشته باشد. «معاذ الله»

### آیه (۸۰)

«۸۰» فَلَمَّا اسْتَيْسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ آبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ

پس چون از یوسف مایوس شدند (که یکی را به جای دیگری بازداشت کند)، نجاوکانان به کناری رفتند. (برادر) بزرگشان گفت: آیا نمی‌دانید که پدرتان برای برگرداندن او بر شما پیمان الهی گرفته و پیش از این نیز درباره یوسف کوتاهی کرده‌اید. پس من هرگز از این سرزمین نمی‌روم تا آنکه (یوسف عفو کند یا آنکه) پدرم به من اجازه دهد یا خدا در حق من حکمی کند و او بهترین داور و حاکم است.

نکته‌ها:

«خَلَصُوا» یعنی خود را از سایرین جدا کردند، «نَجِيًّا» یعنی نجوی کردند. پس «خَلَصُوا نَجِيًّا» یعنی شورای محرمانه تشکیل دادند که چه کنند.

پیام‌ها:

۱- چنان استوار و قاطع باشیم که بد خواهان از ما مایوس شوند. «فَلَمَّا اسْتَيْسُوا مِنْهُ» التماس‌ها و خواهش‌ها، ما را از اجرای احکام الهی و اعمال قاطعیت باز ندارد.

۲- روزگاری همین برادران، قدرتمندانه مشورت می‌کردند که چگونه یوسف را از بین ببرند؛ «اقتلوا یوسف او اطرحوه ارضا... لا تقتلوا... القوه...» امروز کاسه التماس در دست گرفته و مشورت و نجوی می‌کنند که چگونه بنیامین را آزاد نمایند. «خلصوا نَجِيًّا»

۳- در عدم حضور پدر مسئولیت اعضای خانواده با برادر بزرگتر است. «قال کبیرهم»

۴- لزوم رعایت سلسله مراتب و موقعیت سنی در خانواده و جامعه. «قال کبیرهم»

۵- در حوادث تلخ و ناگوار، بزرگترها مسئول‌تر و شرمنده‌ترند. «قال کبیرهم»

۶- عهد و پیمان‌ها لازم الاجرا است. «اخذ علیکم موثقاً»

۷- پیمان‌های سخت و قراردادهای محکم، راه سوءاستفاده را می‌بندد. «اخذ علیکم موثقاً»

۸- خیانت و جنایت تا آخر عمر وجدان‌های سالم را آزار می‌دهد. «و من قبل ما فرطتهم فی یوسف»

۹- تحصن، یکی از شیوه‌های قدیمی برای رسیدن به مقصود است. «فلن ابرح الارض»



- ۱۰- غربت، بهتر از شرمندگی است. «فلن ابرح الارض»  
 ۱۱- به خداوند خوش‌بین باشیم. «هو خیر الحاکمین»

### آیه (۸۱)

«۸۱» إِرْجِعُوا إِلَىٰ أَيْكُمُ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَ مَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ

(برادر بزرگ گفت: من اینجا می‌مانم، ولی) شما به سوی پدرتان برگردید، پس بگویید: ای پدر! همانا پسر تو دزدی کرده و ما جز به آنچه می‌دانستیم گواهی ندادیم و ما نگهبان (و آگاه به) غیب نبوده‌ایم.  
 پیام‌ها:

۱- انسان، خودخواه است. در آنجا که می‌خواستند به گندم بیشتر برسند، گفتند: «فارسل معنا اخانا» (یوسف، ۶۳).

برادر ما را با ما روانه کن، ولی امروز که تهمت در کار است، گفتند: «ابنک» پسر تو دزدی کرده و نگفتند: برادر ما.

۲- شهادت و گواهی، باید بر اساس علم باشد. «ما شهدنا الا بما علمنا»

۳- در پیمان‌ها و تعهدات، باید برای حوادث پیش‌بینی نشده تبصره‌ای باز کرد. «و ما کنا للغیب...»

۴- عذر خود را با کمال صراحت بگوئیم. «و ما کنا للغیب حافظین»

### آیه (۸۲)

«۸۲» وَ سَأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ

(اگر به حرف ما اطمینان نداری) از قریه‌ای که در آن بودیم و از کاروانی که در میانشان به اینجا رو آورده‌ایم، سؤال کن و بی‌شک ما راستگو هستیم.  
 نکته‌ها:

«قریه» تنها به معنای روستا نیست، بلکه به محل اجتماع و مناطق مسکونی گفته می‌شود؛

خواه شهر باشد یا روستا. ضمناً «واسئل القریه» به معنی سؤال از اهل قریه است.

«عیر» به کاروانی گفته می‌شود که مواد غذایی حمل‌ونقل می‌کند.

برادران یوسف در گفتگو با پدر، در ماجرای کشته شدن یوسف توسط گرگ، دلیل نداشتند، ولی در اینجا برای حرف خود دو دلیل آوردند؛ یکی سؤال از مردم مصر و یکی سؤال از کاروانیان که ما در میان آنان بودیم. علاوه برآنکه در ماجرای قبل گفتند: «لو کنا صادقین» و کلمه «لو» نشانه تردید و

دلهره و سستی است، ولی در این صحنه با کلمه «اَنَا» و حرف لام که در جمله «اَنَا لصادقون» است نشان می‌دهند که قطعاً راست می‌گویند.

پیام‌ها:

- ۱- سابقه‌ی بد و دروغ، در پذیرش سخنان انسان در تمام عمر ایجاد تردید می‌کند. «واسئل القرية»
- ۲- گواهی شهود عینی، راهی معتبر برای اثبات مدعا می‌باشد. «واسئل القرية... والعیبر...»
- ۳- امکان تبانی مجموعه‌ای بزرگ بر کذب، منتفی است. «و اسئل القرية... انا لصادقون»

### آیه (۸۳)

«۸۳» قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي يَهُمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

(یعقوب) گفت: (این چنین نیست) بلکه (بار دیگر) نفس شما (با نسبت دزدی به بنیامین یا تعیین کيفر گروگان‌گیری) مسئله را برای شما آراسته است، پس صبری نیکو (لازم است) امید است که خداوند همه برادران را با هم نزد من آورد، چرا که او قطعاً آگاه و حکیم است.

نکته‌ها:

وقتی برادران، پیراهن آغشته به خون یوسف را با ظاهری غمگین و گریان حضور پدر آوردند و گفتند: یوسف را گرگ خورد. حضرت یعقوب گفت: «بل سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ» یعنی نفس شما این کار را در چشم شما زیبا جلوه داده است و من صبر جمیل می‌کنم. در اینجا نیز که دو فرزندش (بنیامین و پسر بزرگتر) از او جدا شده‌اند، همین جمله را تکرار می‌کند. شاید این سؤال مطرح شود در ماجرای یوسف برادران توطئه و خیانت کردند، ولی در ماجرای بنیامین این مسایل نبود، پس چرا کلام یعقوب در هر دو مورد يك لحن و يك عبارت است؟ «بل سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ» تفسیرالمیزان اینگونه پاسخ می‌دهد: یعقوب می‌خواهد بگوید دوری این دو برادر نیز دنباله حرکت قبلی شما نسبت به یوسف است. یعنی تمام این صحنه‌ها، دنباله همان کار زشت شماست. صبر، گاهی از روی ناچاری و بیچارگی است، چنانکه اهل دوزخ می‌گویند: «سواء علينا أَصَبَرْنَا ام جَزَعْنَا» صبر کردن و یا جزع کردن برای نجات ما اثری ندارد. و گاهی صبر آگاهانه و داوطلبانه و تسلیم رضای خداوند است که چهره این صبر در هر جایی با يك عنوان مطرح است؛ صبر در میدان جهاد، شجاعت است. صبر در دنیا، زهد است. صبر در برابر گناه، تقواست. صبر در برابر شهوت، عفت است و صبر در برابر مال حرام، ورع است.

تزیین و زیبانمایی زشتی‌ها، گاهی توسط شیطان؛ «و اذ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ» ( انفال، ۴۸). گاهی به وسیله زرق و برق دنیا؛ «اذا اخذت الارض زخرفها و ازینت» ( یونس، ۲۴).

و گاهی توسط نفس انسان است. «سوّلت لکم انفسکم»  
پیامها:

۱- نفس برای توجیه گناه، کارهای زشت را در نظر انسان زیبا جلوه می‌دهد. «سوّلت لکم

انفسکم»

۲- صبر، شیوه‌ی مردان خداست و صبر جمیل، صبری است که در آن سخنی بر خلاف تسلیم و رضای خداوند گفته نشود (تفسیر نورالثقلین) «فصبر جمیل»

۳- همیشه امیدوار به رحمت الهی باشیم و هرگز مأیوس نشویم. «عسی الله أن یاتینی بهم»

۴- یعقوب به زنده بودن سه فرزندش (یوسف، بنیامین، برادر بزرگتر) یقین داشت و به ملاقاتشان امیدوار بود. «أن یاتینی بهم جمیعاً»

۵- برای قدرت الهی، حل مشکلات تازه و کهنه، یکسان است. خداوند می‌تواند یوسف دیروز و برادر امروز شما را یکجا دورهم گرد آورد. «جمیعاً»

۶- مؤمن، حوادث تلخ را نیز از حکمت خدا می‌داند. «الحکیم»

۷- باور و توجّه به عالمانه و حکیمانه بودن افعال الهی، آدمی را به صبر و شکیبایی در حوادث دشوار وادار می‌کند. «فصبر جمیل، انه هو العلیم الحکیم»

## آیه (۸۴)

«۸۴» وَ تَوَلّٰی عَنْهُمْ وَ قَالَ یَا اَسْفٰی عَلٰی یُوسُفَ وَ اَبِیضَتْ عَیْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِیْمٌ

یعقوب از فرزندان روی گرداند و گفت: ای دریغا بر یوسف، پس اندوه خود را فرو می‌خورد (تا آنکه) دو چشمش از اندوه سفید (و نابینا) شد.

نکته‌ها:

کلمه «اسف» به معنای حزن و اندوه همراه با غضب است. یعقوب بر چشم گریه، و بر زبان «یا اسفا» و در دل حزن داشت.

در روایتی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: پدرم علی بن الحسین علیهما السلام

بیست سال بعد از حادثه کربلا به هر مناسبتی گریه می‌کرد. سؤال کردند چرا این همه گریه می‌کنید؟ فرمود: یعقوب یازده پسر داشت یکی غائب شد، با اینکه زنده بود، از گریه چشمانش را از

دست داد، ولی من در برابر چشمان خود دیدم پدر و برادرها و هفده نفر از خاندان نبوت شهید شدند، چگونه گریه نکنم؟

پیامها:

۱- حسدورزی، يك عمر تحقیر به همراه دارد. حضرت یعقوب از پسران حسود خود رویگردان شد.

«و تَوَلّٰی عَنْهُمْ»

- ۲- آنها می‌خواستند با حذف یوسف، خودشان محبوب پدر شوند؛ «یخل لکم وجه ابیکم» ولی حسادت، قهر پدر را شامل حال آنها کرد. «تولّی عنهم»
- ۳- یعقوب می‌دانست که بر فرزند دیگر ظلم نشده است، ظلم بر یوسف رفته است. «یا اسفا علی یوسف»
- ۴- غصّه و گریه، گاهی موجب نابینایی می‌شود. «ابيضت عیناه من الحزن»
- ۵ - ندبه و گریه و سوز و عشق، نیاز به شناخت دارد. (یعقوب آشنا به یوسف است که از سوز نابینا می‌شود.)
- ۶- اهمیت مصائب، بر محور شخصیت افراد است. (ظلم به یوسف با ظلم به دیگران فرق دارد، نام یوسف برده می‌شود نه دو برادر دیگر.)
- ۷- گریه، غم و اندوه در فراق عزیزان، جایز است. «وابيضت عیناه من الحزن»
- ۸ - تحمّل انسان حدّی دارد و روزی لبریز می‌شود. «وابيضت عیناه من الحزن»
- ۹- فرو بردن خشم، از صفات مردان الهی و کاری شایسته است. «فهو کظیم»
- ۱۰- گریه و غم، منافاتی با کظم غیظ و صبر ندارد. «فصبرٌ جمیل، یا اسفا، فهو کظیم»

## آیه (۸۵)

«۸۵» قَالُوا تَاللّٰهِ تَفْتُوْا تَذْكُرُ يُوْسُفَ حَتّٰى تَكُوْنَ حَرَصًا اَوْ تَكُوْنَ مِنَ الْهٰلِكِيْنَ  
(فرزندان یعقوب به پدرشان) گفتند: به خدا سوگند تو پیوسته یوسف را یاد می‌کنی، تا آنکه بیمار و لاغر شوی و (یا مشرف به مرگ و) از بین بروی.

نکته‌ها:

«حَرَصٌ»، به کسی گویند که عشق یا اندوه و حزن، او را فرسوده کرده باشد.

پیام‌ها:

- ۱- یوسف‌ها همواره باید در یادها باشند. «تفتؤا تذکر یوسف» (اولیای خدا در دعای ندبه، یوسف زمان را صدا می‌زنند و گریه می‌کنند.)
- ۲- اگر می‌خواهید ببینید چقدر کسی را دوست دارید، ببینید چقدر به یاد او هستید. «تفتؤا تذکر یوسف»
- ۳- آن که یوسف را می‌شناسد، سوزی دارد که افراد عادی آن را درک نمی‌کنند. «تذکر یوسف حتّی تکون حَرَصًا»
- ۴- مسایل روحی و روانی، در جسم اثر می‌گذارد. «حَرَصًا او تکون من الهالکین» (فراق می‌تواند انسان را بشکند و یا بکشد، تا چه رسد به داغ و مصیبت. آری، حساب عاطفه پدری، از علاقه‌های عادی جداست.)

## آیه (۸۶)

«۸۶» قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

(یعقوب) گفت: من ناله (آشکار) و حزن (پنهان) خود را فقط به خدا شکایت می‌برم و از (عنایت و لطف) خداوند چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.

نکته‌ها:

«بث» به حزن شدیدی گفته می‌شود که گویا شدت آن باعث شده دارنده‌اش نتواند آن را بیان کند.

در قرآن نمونه‌هایی از انابه انبیا مطرح شده است:

حضرت آدم از کار خود به درگاه خدا ناله نمود؛ «قَالَ رَبِّنا ظَلَمنا انفسنا» (اعراف، ۲۳).

و حضرت ایوب از بیماری خود؛ «أَنِّي مَسَّنِيَ الضَّرُّ» (انبیاء، ۸۳).

و حضرت موسی از فقر و نداری؛ «رَبِّ أَنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» (قصص، ۲۴) و حضرت

یعقوب از فراق فرزند. «أَنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي»

پیام‌ها:

۱- آنچه مذموم است، یا سکوتی است که بر قلب و اعصاب فشار می‌آورد و سلامت انسان را به

مخاطره می‌اندازد و یا ناله و فریاد در برابر مردم است که موقعیت انسان را پایین می‌آورد، اما

شکایت بردن به نزد خداوند مانعی ندارد. «أَنَّمَا أَشْكُوا... إِلَى اللَّهِ»

۲- موحد، درد دل خود را تنها با خدا در میان می‌گذارد. «أَنَّمَا أَشْكُوا... إِلَى اللَّهِ»

دست حاجت چو بری، نزد خداوندی بر

که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود

نعمش نامتناهی، کرمش بی پایان

هیچ خواننده از این در نرود بی‌مقصود

۳- افراد ظاهربین از کنار حوادث به راحتی می‌گذرند، ولی انسان ژرف‌نگر، آثار و حوادث را تا قیامت

می‌بیند. «اعلم من الله...»

۴- یعقوب به زنده بودن یوسف و سرآمدن فراقش و به حقایقی درباره‌ی خدا و صفات او آگاه بود که

بر دیگران پوشیده بود. «اعلم من الله ما لا تعلمون»

۵ - شاید «ما لا تعلمون» همان رؤیای یوسف باشد که یعقوب در آغاز آن را تعبیر کرده بود.

## آیه (۸۷)

«۸۷» يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ اَخِيهِ وَ لَا تَايَسُوا مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ اِنَّهُ لَا يَأْتِسُ مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ اِلَّا لِقَوْمِ الْكَافِرُونَ

ای پسرانم (بار دیگر به مصر) بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خداوند مأیوس نشوید، حق این است که جز گروه کافران، از رحمت خداوندی مأیوس نمی‌شوند.  
نکته‌ها:

«تحسس» جستجوی چیزی از راه حس است. «تجسس» به جستجو کردن در مورد بدی‌ها و «تحسس» به جستجو در مورد خوبی‌ها گفته می‌شود.  
به تعبیر راغب، «رَوْح» و «رَوْح» به معنای جان است، ولی «رَوْح» در موارد فَرَج و رحمت به کار می‌رود، گویا با گشایش گره و مشکل، جان تازه‌ای در انسان دمیده می‌شود.  
در تفسیر تبیان آمده است: «روح» از «ریح» است، چنانکه انسان با وزش باد احساس راحتی می‌کند با رحمت الهی نیز انسان شادمان می‌گردد.  
براساس روایات، یأس از رحمت خدا، از گناهان کبیره است (من لایحضره الفقیه، باب معرفة الكبائر).

پیام‌ها:

- ۱- پدر نباید با فرزندانش قطع رابطه‌ی دائمی کند. (گرچه در آیه ۸۴ پدر از فرزندانش روی گرداند ولی در این آیه بار دیگر به آنان توجّه کرد و فرمود: ای فرزندانم). «فتولّی عنهم - یابنی»
- ۲- شناخت و کنجکاوی، نیاز به حرکت دارد. «اذهبوا فتحسسوا»
- ۳- رسیدن به لطف الهی، با تنبلی سازگار نیست. «اذهبوا، ولا تائبسوا»
- ۴- اولیای خدا، هم خود مأیوس نمی‌شوند هم دیگران را از یأس باز می‌دارند. «لاتاینسوا»
- ۵ - یأس، نشانه کفر است. «لایایس... الا القوم الکافرون» زیرا انسان مأیوس، در درون خود می‌گوید: قدرت خدا تمام شده است.

آیه (۸۸)

«۸۸» فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا اَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَ اَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ قَاوْفٍ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا اِنَّ اللّٰهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ

پس هنگامی که (مجدداً) بر یوسف وارد شدند، گفتند: ای عزیز! قحطی ما و خاندان ما را فراگرفته و (برای خرید گندم) بهای اندکی با خود آورده‌ایم، (اما شما کاری به پول اندک ما نداشته باش) سهم ما را بطور کامل وفا کن و بر ما ببخش، زیرا که خداوند کریمان و بخشندگان را پاداش می‌دهد.  
نکته‌ها:

«بضاعت» به مالی گویند که عنوان «بها» به خود بگیرد. «مُزجاة» از ریشه‌ی «ازجاء» به معنای طرد کردن است. از آنجایی که معمولاً فروشندگان بهای کم را برمی‌گردانند، «بضاعت مزجاة» گفته شده است.

برخی از مفسران گفته‌اند: مراد از «تصدّق علینا» درخواست بازگرداندن بنیامین است. در روایات آمده است: یعقوب نامه‌ای برای یوسف نوشت که محتوای آن تجلیل از یوسف، بیان قحطی کنعان، تقاضای آزادی بنیامین و تبرئه فرزندان از سرقت بود و به همراه فرزندان برای یوسف فرستاد. وقتی یوسف در مقابل برادران آن نامه را خواند، بوسید و بر چشم گذاشت و گریه‌ای کرد که قطرات اشک بر لباسش نشست. برادران که هنوز یوسف را نمی‌شناختند شگفت‌زده بودند که این همه احترام به پدر ما برای چیست؟ کم‌کم برق امیدی در دل آنها روشن شد. خنده یوسف را چون دیدند، با خود گفتند نکند او یوسف باشد (تفسیر نمونه).

#### پیام‌ها:

۱- برای یعقوب، یوسف مطرح است؛ «فتحسّسوا من یوسف» ولی برای فرزندان گندم. «فأوف لنا الکیل»

۲- تحقیر کنندگان، روزی تحقیر می‌شوند. فرزندانی که با غرور می‌گفتند: «نحن عصبة» ما قوی هستیم، «سرق اخ له من قبل» برادر ما دزد بود، «انّ ابانا لفی ضلال» پدر ما در گمراهی آشکار است، امروز با حقارت می‌گویند: «مسنا و اهلنا الضرّ»

۳- برای درخواست کمک و مساعدت، فرهنگ خاصی لازم است:

الف: تجلیل از کمک کننده. «ایّها العزیز»

ب: بیان حال و نیاز خود. «مسنا و اهلنا الضرّ»

ج: کمبود بودجه (فقر مالی). «بضاعة مزجاة»

د: ایجاد انگیزه در کمک کننده. «فتصدّق علینا انّ الله یجزی المتصدّقین»

۴- فقر و نیاز، انسان را ذلیل می‌کند. «مسنا و اهلنا الضرّ»

آنچه شیران را کند روبه مزاج

احتیاج است احتیاج است احتیاج

#### آیه (۸۹)

«۸۹» قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ یُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ

(یوسف) گفت: آیا دانستید با یوسف و برادرش چه کردید آنگاه که شما نادان بودید.

نکته‌ها:

در يك سؤال ممکن است اهداف گوناگونی نهفته باشد، اهدافی مثبت و سازنده و یا منفی و آزاردهنده، سؤال یوسف که پرسید آیا می‌دانید با یوسف و برادرش چه کردید؟، ممکن است برای این باشد که من ماجرا را می‌دانم. یا اینکه ممکن است هدف از سؤال این باشد که کار بدی کردید، توبه کنید و ممکن است هدفش تشفی خاطر بنیامین باشد که در جلسه حضور دارد و ممکن است هدفش سرزنش و توبیخ و ملامت یا به رخ کشیدن عزت خود و یا سرزنش به اینکه با این همه جنایت چرا امید تصدق دارید؟

در میان غرض‌هایی که مطرح شد، سه مورد اول با مقام یوسف سازگاری دارد، ولی باقی موارد، با فتوت و کرامتی که آیات بعد از یوسف گزارش می‌کند، همخوانی ندارند. او علیرغم اینکه نسبت دزدی شنید، چیزی نگفت و سرانجام کار به برادران گفت: «لاتترب علیکم الیوم»  
جهل، تنها به معنای ندانستن نیست، بلکه غلبه هوسها نوعی بی‌توجهی است. انسان گناهکار هر چند عالم باشد، جاهل است چون توجه ندارد و آتش دوزخ را برای خود می‌خرد.  
پیام‌ها:

- ۱- پرونده خطاها و گناهان روزی گشوده و مورد سؤال قرار خواهد گرفت که آیا می‌دانید چه کرده‌اید؟ «هل علمتم ما فعلتم»
- ۲- فتوت در آن است که جزئیات خلاف مطرح نشود. لذا یوسف به طور سرریسته پرسید: چه کردید؟ «ما فعلتم»
- ۳- وقتی به قدرت رسیدیم، دیگر مظلومان را فراموش نکنیم. «ما فعلتم بیوسف و اخیه»
- ۴- فتوت در آن است که راه عذر به خطاکار تلقین شود. (یوسف به برادران خطاکار گفت: کارهای شما در زمان بی‌توجهی شما بوده نه اکنون.) «اذ انتم جاهلون»

آیه (۹۰)

«۹۰» قَالَ أَيْنَكَ يَوْسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ

گفتند: آیا تو خود (همان) یوسفی؟ گفت: (آری) من یوسفم و این برادر من است. به تحقیق خداوند بر ما منت گذاشت. زیرا که هر کس تقوا و صبر پیشه کند، پس همانا خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند.

نکته‌ها:

هر چه زمان می‌گذشت، برادران مبهوت‌تر شدند که چرا عزیز مصر در برابر نامه‌ی پدرشان گریه کرد؟! عزیز از کجا ماجرای یوسف را می‌داند؟ راستی قیافه او به یوسف شباهت زیادی دارد! نکند او



یوسف باشد، چه بهتر که از خودش بپرسیم. اگر یوسف نبود به ما دیوانه نمی‌گویند؟ واگر یوسف بود از شرمندگی چه می‌کنیم؟ هیجان سراسر وجود برادران را گرفته بود. بالاخره طلسم سکوت را با سؤال آیا تو یوسفی، شکستند.

در اینجا چه صحنه‌ای پیش آمد؟ و کدام نقاش می‌تواند شرمندگی و شادی و گریه و در آغوش کشیدن را تصویر کند؟ خدا می‌داند و بس.

باید شرایط طوری فراهم شود که مردم سؤال کنند و برای رشد و تربیت، انگیزه آنان را بالا برد. در برادران یوسف دائماً انگیزه برای جستجو و سؤال زیاد می‌شد. با خود می‌گفتند: چرا اصرار داشت بنیامین را به همراه خود بیاوریم؟ چرا پیمانانه در بار ما پیدا شد؟ چرا پول ما را در نوبت اول برگرداند؟ او از کجا داستان یوسف را می‌داند؟ نکند دیگر به ما غله ندهد؟ وقتی این هیجانات در روح آنها اوج گرفت، پرسیدند: آیا تو یوسف هستی؟ گفت: بله.

امام صادق علیه السلام فرمود: همانا در حضرت قائم علیه السلام سنتی از یوسف است؛ مردم او را نمی‌شناسند تا اینکه خدا اذن دهد خود را معرفی کند (بحار، ج ۱۲، ص ۲۸۳).

#### پیام‌ها:

۱- گذشت زمان و حوادث تلخ و شیرین، رابطه و شناخت‌ها را تغییر می‌دهد. به‌گونه‌ای که برادر را نمی‌شناسد. «انك لانت يوسف»

۲- اولیای خدا، همه‌ی نعمت‌ها را از او می‌دانند. «مَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا»

۳- اجر صبر و تقوا، در دنیا نیز داده می‌شود. «انا يوسف... مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِر...»

۴- کسی لایق زمامداری و حکومت است که در برابر حوادث، حسادت‌ها، شهوت‌ها، تحقیرها، زندان‌ها، تبلیغات سوء و... امتحان داده باشد. «مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِر...»

۵- از حساس‌ترین اوقات، برای تبلیغ استفاده کنید. (موقعی که برادران از کار خود شرمنده و آماده پذیرش سخن یوسف‌اند، او می‌گوید: «مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِر...»)

۶- لطف خداوند، حکیمانه و بر طبق ملاک‌ها و معیارها است. «مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرَ فَإِنَّ اللَّهَ...»

۷- صبر و تقوا، زمینه عزت است. «مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرَ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ...»

۸- تقوا و صبر از ویژگی‌های محسنان است. «مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرَ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أِجْرَ الْمُحْسِنِينَ»

#### آیه (۹۱)

«۹۱» قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ ءَاثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِن كُنَّا لَخَاطِئِينَ

(برادران) گفتند: به خدا قسم، که خداوند ترا بر ما برتری داده است و قطعاً ما خطاکار بوده‌ایم.

نکته‌ها:

«ایثار» به معنای برتری دادن دیگران بر خود است. برادران یوسف در اثر تفکر غلط «نحن عصبه»، دست به کار غلطی زدند و گفتند: او را به چاه افکنید؛ «القوه فی غیابت الحب». خداوند آنها را در تنگنا گذاشت تا جایی که برای سیر کردن شکم التماس کنند؛ «مسنا و اهلنا الصر» پس اعتراف کردند که نقشه ما خراب از آب در آمد؛ «کنا لخاطئين» سپس آن تفکر غلط، تبدیل به پذیرش يك واقعیت شد که قدرت حکیمانه خداوند تو را بر ما برتری داد. «لقد آثرک الله علینا» برادران یوسف چند بار به صیغه «تالله» قسم یاد کرده‌اند:

۱- «تالله لقد علمتم ما جئنا لنفسد فی الارض» به خدا سوگند شما خود می‌دانید که ما برای فساد و سرقت به سرزمین شما نیامده‌ایم.

۲- «تالله تفتوه تذکر یوسف» به پدر گفتند: به خدا سوگند تو دائماً یوسف یوسف می‌کنی.

۳- «تالله انک لفی ضلالک القدیم» پدرجان به خدا سوگند تو در علاقه افراطی به یوسف، گرفتار انحراف گذشته شده‌ای.

۴- «تالله لقد آثرک الله علینا» به یوسف گفتند: به خدا قسم خداوند تو را بر ما برتری داد.

پیام‌ها:

۱- اگر از روی حسادت به برتری و کمالات دیگران اعتراف نکنیم، با فشار و ذلت به آنها اقرار

خواهیم کرد. «لقد آثرک الله علینا»

۲- در برابر اراده خدا، نمی‌توان ایستادگی کرد. «آثرک الله علینا»

۳- در روز توانایی، به گونه‌ای عمل نکنیم که در روزگار ضعف شرمنده شویم. «و نحن عصبه... و ان

کنا لخاطئين»

۴- اعتراف به خطا، زمینه‌ای برا دریافت عفو و بخشش است. «ان کنا لخاطئين»

آیه (۹۲)

«۹۲» قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ

(یوسف) گفت: امروز بر شما توبیخ و ملامتی نیست، خداوند شما را می‌بخشد و او مهربان‌ترین

مهربانان است.

نکته‌ها:

«تثريب» به معنای توبیخ، گناه شمردن و ملامت زیاد است.

روز فتح مکه مشرکان به کعبه پناه بردند، عمر گفت: ما امروز انتقام خواهیم گرفت. پیامبر صلی الله

علیه وآله فرمود: امروز روز مرحمت است و از مشرکان پرسید: گمان شما امروز نسبت به من

چیست؟ گفتند: خیر است، تو برادر کریم ما هستی. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: امروز کلام

من همان کلام یوسف است؛ «لا تثریب علیکم الیوم» عمر گفت: من از حرف خودم شرمنده‌ام (تفسیر قرطبی).

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: «اذا قدرتَ علی عدوِّک فاجعل العفو عنه شکرّاً للقدرة علیه» (نهج البلاغه، حکمت ۱۱).

هرگاه بر دشمن خود پیروز شدی شکر آنرا، عفو دشمن قرار بده. در حدیث می‌خوانیم: دل جوان رقیق‌تر است و پس از تلاوت این آیه فرمودند: یوسف چون نسبت به پدر و برادران خود جوان‌تر بود، فوری برادران را بخشید (بحار، ج ۱۲، ص ۲۸۰).

پیام‌ها:

- ۱- سعه صدر، ابزار و وسیله‌ی ریاست است. «لا تثریب علیکم الیوم» آری کسی که تمام ظلم‌های برادران را یکجا می‌بخشد، سزاوار ریاست است.
- ۲- همین که خلافکار اعتراف کرد، بپذیریم و او را خجل نکنیم. «أنا کنا خاطئین. قال لاتثریب علیکم»
- ۳- گذشت خود را به همه اعلام کنیم تا دیگران هم سرزنش نکنند. «لاتثریب علیکم»
- ۴- یوسف علیه السلام به بازسازی روحی روانی برادران گنهکار پرداخت، ما نیز چنین کنیم. «لاتثریب...»
- ۵ - عفو در اوج عزت و قدرت، سیره اولیای خداست. «لاتثریب علیکم الیوم»
- ۶- فتوت را از یوسف بیاموزیم که هم حق خود را بخشید و هم از خداوند طلب آمرزش و عفو می‌کند. «لاتثریب ... یغفر الله»
- ۷- آنجا که بنده می‌بخشد از خداوند که ارحم الراحمین است چه انتظاری جز عفو داریم. «یغفر الله لکم»
- ۸ - بخشیدن شرمندگان، سیره‌ی الهی است. (یغفر در قالب مضارع آمده است).
- ۹- عفو خداوند، شامل کسانی هم که سالها موجب آزار دو پیامبر او (یوسف و یعقوب) شده‌اند، می‌شود. «و هو ارحم الراحمین»
- ۱۰- عفو و گذشت از خطاکاران، زمینه ساز جلب مغفرت الهی است. «لا تثریب علیکم... یغفر الله لکم و...»
- ۱۱- توصیف خداوند به مغفرت و رحمت، (مانند «ارحم الراحمین») از آداب دعا و استغفار است.

آیه (۹۳)

«۹۳» إِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْفُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ

(یوسف گفت:) این پیراهن مرا ببرید و آنرا بر صورت پدرم بیفکنید (تا) بینا شود و همه کسان خود را نزد من بیاورید.  
نکته‌ها:

در داستان حضرت یوسف، پیراهن او در چند جا مطرح شده است؛  
الف: «و جاؤا علی قمیصه بدم کذب» برادران، پیراهن یوسف را با خون دروغین آغشته کرده و نزد پدر بردند که گرگ یوسف را خورد.

ب: «قد قمیصه من دبر» پیراهن از پشت پاره و سبب کشف جرم و مجرم شد.

ج: «اذهبوا بقمیصی» پیراهن موجب شفای یعقوب نابینا می‌شود.

اگر پیراهنی که جوار یوسف است نابینا را بینا می‌کند، پس در تبرک به مرقد و صحن و سرا و درب و دیوار و پارچه و هر چیز دیگری که در جوار اولیای خدا باشد، امید شفا هست.  
تا اینجا مرحله شناسایی یوسف، عذرخواهی از او و عفو و گذشت یوسف و طلب عفو الهی، طی شده است، ولی هنوز نابینایی پدر که از آثار جرم برادران است، وجود دارد. در این آیه راه حل این مشکل ارائه می‌شود.

ضمناً در روایت آمده است که یوسف گفت: کسی پیراهن مرا برای پدر ببرد که پیراهن خونی مرا پیش او برده بود تا همانگونه که پدر را دل آزرده کرده با این پیراهن دلشاد سازد.

در روایات آمده است: یوسف برادران خود را هر روز و شب سر سفره خود می‌نشانند و آنها احساس شرمندگی می‌کردند، به یوسف پیغام دادند که سفره ما جدا باشد، چون چهره تو ما را شرمنده می‌کند! یوسف پاسخ داد: اما من افتخار می‌کنم که در کنار شما باشم و با شما غذا بخورم. روزگاری مردم که مرا می‌دیدند، می‌گفتند: «سبحان من بلّغ عبداً بیع بعشرین درهماً ما بلغ» منزّه است خدایی که برده‌ی بیست درهمی را به عزّت رساند. اما امروز وجود شما برای من عزّت است. حالا مردم می‌دانند که من برده و بی‌اصل و نسب نبوده‌ام. من برادرانی مثل شما و پدری همانند یعقوب داشته‌ام، ولی غریب افتاده بودم (تفسیر کبیر، به نقل از تفسیرنمونه.  
(اللّه اکبر از این فتوّت و جوانمردی)

نقل شده است مرحوم آیت‌الله العظمی شیخ عبدالکریم حایری یزدی که برای معالجه از اراک به سمت تهران حرکت کرده بود، شبی را در قم ماند. مردم از ایشان تقاضا کردند که حوزه علمیه را از اراک به قم منتقل کند، چون قم حرم اهل بیت علیهم السلام و مدفن حضرت معصومه علیها السلام است. ایشان استخاره کردند و این آیه آمد: «و اتونی باهلکم اجمعین» اشاره به اینکه همان گونه که یوسف به برادران گفت: تمام فامیل را به پایتخت بیاورید، شما نیز حوزه علمیه اراک را به قم منتقل کنید. ایشان نیز چنین کردند.

پیام‌ها:

- ۱- تبرکّ به اشیائی که مربوط به اولیای خداست، جایز است. «اذهبوا بقمیصی» (پیراهن یوسف، چشم نابینایی را بینا می‌کند).
- ۲- کسی که با هوی و هوس مبارزه کند، حتی لباسش نیز از مقدسات می‌شود. «بقمیصی»
- ۳- تنها دیدن اشیای مقدّس برای تبرکّ کافی نیست، باید آن را لمس کرد. «القوه علی وجه ابی»
- ۴- حزن و شادی در نور چشم اثر دارد. «و ابیضت عیناه من الحزن ... یأت بصیراً» شاید به همین دلیل فرزند خوب را «قرّة العین» نامیده‌اند. (البته اگر نخواهیم از بُعد معجزه بررسی کنیم).
- ۵ - وصال، دل پیر را زنده و دیده نابینا را بینا می‌کند. «فالقوه علی وجه ابی یأت بصیراً»
- ۶- در معجزه و کرامت، سن و سال شرط نیست. (پیراهن فرزند، چشمان پدر را بینا می‌کند).
- ۷- خداوند آنچه را که روزی سبب حزن یعقوب شده بود، مایه شادی و شفای او قرار داد. (پیراهن روزی سبب اندوه شد و امروز سبب شادی)
- ۸ - فرزندان متمکن، بستگان ضعیف مخصوصاً والدین سالمند را تحت پوشش ببرند. «و اتونی باهلکم اجمعین»
- ۹- شرایط اجتماعی، در عمل به وظیفه اثر دارد. «واتونی باهلکم اجمعین» (صله‌ی رحم یوسف در آن شرایط به نوعی بود که باید فامیل به مصر بیایند).
- ۱۰- رسیدگی به بستگان (با حفظ حقوق سایر مردم)، لازم است. «واتونی باهلکم»
- ۱۱- تغییر مسکن و هجرت، آثار زیادی دارد از جمله: خاطرات غم‌انگیز را دگرگون می‌کند. «و اتونی باهلکم اجمعین»
- ۱۲- افراد خانواده و بستگان نزدیک در صورت امکان نزدیک هم و در کنار هم زندگی کنند. «و اتونی باهلکم اجمعین»
- ۱۳- جوانمردی یوسف‌علیه السلام تا آن اندازه بود که برادران او را تحمل نکردند و او را در چاه انداختند، ولی یوسف‌علیه السلام همه برادران و خانواده‌هایشان را دعوت کرد. «و اتونی باهلکم اجمعین»
- ۱۴- با خویشان هر چند خطاکار باشند نباید قطع رابطه کرد. «و اتونی باهلکم اجمعین»
- ۱۵- برای کسانی که زجر کشیده‌اند باید به فکر رفاه بود. «اجمعین» رنج فراق یعقوب سپس آرامش وصال یوسف.
- ۱۶- بهترین لطف آن است که همه را شامل شود. «اجمعین»

آیه (۹۴)

«۹۴» وَ لَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ

و چون کاروان (از مصر به سوی کنعان محل زندگی یعقوب) رهسپار شد، پدرشان گفت: همانا من بوی یوسف را می‌یابم، البتّه اگر مرا کم‌خرد ندانید.  
نکته‌ها:

«فَصَلَّتْ» یعنی فاصله گرفت. «فَصَلَّتِ الْعَيْرَ» یعنی کاروان از مصر فاصله گرفت. «تُفَنِّدُونَ» از ریشه «فَنَدَ» به معنی ناتوانی فکر و سفاهت است.

یعقوب نگران بود که اطرافیانش نسبت بی‌خردی به او دهند و فرمود: «لَوْلَا أَنْ تَفَنِّدُونَ»، ولی با کمال تأسّف اطرافیان و بعضی اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله این نسبت را به حضرت دادند، آنجا که در آستانه رحلت فرمود: قلم و کاغذ بیاورید تا چیزی بگویم و ثبت شود که اگر به آن عمل کنید، هرگز گمراه نشوید! یکی گفت: «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرُ» (صوارم‌المهرقه، ص ۲۲۴). پیامبر هذیان می‌گوید! و نگذاشتند چیزی نوشته شود.

سؤال: چگونه است که تنها یعقوب بوی یوسف را درك می‌کند؟ «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يَوْسُفَ» پاسخ: هیچ مانعی ندارد، همان گونه که انبیا، وحی را درك می‌کنند و ما آن را درك نمی‌کنیم، در بقیه امور نیز آنان چیزی را بیابند که ما نمی‌یابیم.

مگر در آستانه‌ی جنگ خندق، به هنگام کندن خندق، رسول اکرم صلی الله علیه وآله از جهش برقی که از اصابت کلنگ به سنگی نمایان شد، نفرمود: در این برق سقوط امپراطوری‌ها را دیدم؟ امّا بعضی از افراد ضعیف‌الایمان گفتند: پیامبر از ترس خود، دور شهر خندق می‌کند، ولی با هر ضربه و جرقه‌ای، از سقوط يك رژیم و حکومتی و پیروزی خود وعده می‌دهد! شاید مراد از «بوی یوسف» خبر تازه‌ای از یوسف باشد.

این مسئله امروزه در دنیای علم، به «تله پاتی» یعنی انتقال فکر از نقاط دور دست، مشهور شده و به عنوان يك مسئله مسلّم علمی درآمده است. یعنی کسانی که پیوند نزدیکی با هم دارند و یا دارای قدرت روحی خاص هستند، همین که مسئله‌ای در گوشه‌ای از جهان برای شخصی پیش آید او نیز در گوشه‌ای دیگر از جهان آن را درمی‌یابد.

شخصی از امام باقرعلیه السلام سؤال کرد: گاهی بدون جهت مرا غم فرا می‌گیرد، به نوعی که اطرافیان می‌فهمند. امام فرمود: مسلمانان در آفرینش از يك حقیقت و طینت هستند، همین که حادثه‌ی تلخی برای یکی از آنان اتفاق بیافتد، دیگری در سرزمین و منطقه‌ای دیگر غمناک می‌شود (تفسیر نمونه).

در شرح نهج‌البلاغه مرحوم خوبی آمده است: برای امام معصوم، عمود نوری است که چون خدا اراده کند، امام با نگاه به آن، آینده را می‌بیند و گاهی نیز مثل مردم عادی است.

زمصرش بوی پیراهن شنیدی

چرا در چاه کنعانش ندیدی  
بگفت: احوال ما برق جهان است  
گهی پیدا و دیگر دم، نهان است  
گهی بر طارم آعلی نشینیم  
گهی تا پشت پای خود، نبینیم

اگر استشمام بوی حضرت یوسف را مربوط به قوای شامه بدانیم، باید به عنوان يك امر خارق العاده و معجزه پذیرفت که یعقوب بویی را از دور استشمام می کند. در ایام تجاوز عراق به جمهوری اسلامی ایران که مردم به فرمان امام خمینی قدس سره در جبهه های غرب و جنوب حاضر بودند، بنده نیز در خدمت شهید آية الله اشرفی اصفهانی که حدود نود سال داشت، در عملیات «مسلم بن عقیل» بودم. ایشان بارها در شب حمله به من فرمود: من بوی بهشت را می یابم، ولی من هرچه بو کشیدم چیزی نیافتم! آری، کسی که نود سال در علم و تقوی وزهد و تهجد بوده، می تواند احساسی داشته باشد که دیگران نداشته باشند. همانگونه که پیشگویی ایشان که گفتند: من چهارمین شهید محراب خواهم بود، عملی شد! (منافقان در فاصله ی یکی دو سال، آية الله مدنی، صدوقی، دستغیب و ایشان را در نماز جمعه یا مسیر رفتن به نماز جمعه، با نارنجك قطعه قطعه نمودند.

به هر حال ممکن است مراد از بوی بهشت، يك بوی عرفانی باشد. نظیر شیرینی مناجات که يك مزه معنوی است. و ممکن است بوی طبیعی باشد، لکن هر شامه ای لایق استشمام آن نیست. نظیر امواج رادیویی که در فضا است، لکن هر رادیویی تمام آنها را نمی گیرد.  
پیامها:

۱- انسان، با صفای باطن می تواند حقایق معنوی را درك کند. «أنتی لأجد ریح یوسف» ولی درك حقایق محدود است، اینگونه نیست که آنان در هر مکان و زمان بتوانند هرچه را دریابند و لذا بوی پیراهن را بعد از فاصله کاروان دریافت نمود. «فصلت العیر»

۲- اگر حقایقی را درك نمی کنیم، مقام دیگران را انکار نکنیم. «لولا أن تفندون» حضرت یعقوب فرمود: اگر مرا کم خرد نپندارید.

۳- همه ی مردم ظرفیت شنیدن حقایق را ندارند و نسبت بی خردی به گوینده می دهند. «لولا أن تفندون»

۴- زندگانی عالمان در میان نادانان، رنج آور و مشکل است. «لولا أن تفندون»

«۹۵» قَالُوا تَاللّٰهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ

به او گفتند: به خدا سوگند تو در گمراهی دیرین خود هستی.  
نکته‌ها:

در آیه ۸ این سوره خواندیم که برادران در حق پدر خود گفتند: «إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» پدرمان به خاطر علاقه بی‌جهت به یوسف و برادرش، در گمراهی آشکار است. در اینجا گفتند: «ضلالك القديم»، یعنی هنوز در آن خطای پیشین به سر می‌برد. افراد عادی نباید اولیای خدا را با فهم خود بسنجند و حکم کنند که این شدنی است یا نشدنی. حضرت علی‌علیه السلام می‌فرماید: «النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا» (نهج البلاغه، حکمت ۱۷۲). مردم همین که خود نمی‌دانند با هر دانایی مخالفت می‌کنند.  
پیام‌ها:

۱- حضرت یعقوب و یوسف علیهما السلام برای خبرهای شگفت خود قسم نخوردند؛ ولی برادران در عرصه‌های مختلف قسم خوردند، در آیه ۷۳، ۸۵، ۹۱ و ۹۵، برادران سوگند یاد کردند. آری، باید همچون انبیا حتی المقدور از سوگند دوری کرد. «قالوا تالله»  
۲- کار نیکان را قیاس از خود مگیر. «انك لفي ضلالك» (نسبت گمراهی به پدر، ناشی از قیاس و سنجیدن درك او با فهم خود بود).

۳- یعقوب در طول دوران فراق یوسف، به زنده بودن او اعتقاد داشت و آن را برای اطرافیان‌ش اظهار می‌کرد و به همین دلیل به او می‌گفتند که باز همان انحرافات گذشته را داری. «انك لفي ضلالك القديم»

### آیه (۹۶)

«۹۶» فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

پس چون (آن برادری که حامل پیراهن یوسف بود) مژده‌رسان آمد، پیراهن را روی صورت یعقوب انداخت. پس یعقوب بینا گشت و گفت: آیا به شما نگفتم؛ همانا من از (عنایت) خداوند چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.  
نکته‌ها:

اگر مراد از سفید شدن چشم «وابيضت عيناه»؛ کم‌نور شدن باشد، «بصيراً» به معنای پر نور شدن است و دلالت بر این دارد که حزن و شادی در دید و قوه باصره‌ی انسان مؤثر است. اما اگر مراد نابینایی مطلق باشد که از ظاهر آیه و «فارتد بصيراً» بر می‌آید، يك معجزه و توسل است که قرآن آنرا اثبات می‌کند.



دنیا فراز و نشیب دارد؛ برادران یوسف يك روز کشته شدن یوسف را به دست گرگ و يك روز خبر حاکم شدن یوسف را برای پدر می‌آورند.

پیام‌ها:

- ۱- سرچشمه علم انبیا، علم الهی است. «أعلم من الله...»
- ۲- انبیای الهی به وعده‌های خدا اطمینان دارند. «ألم أقل...» (یعنی به شما نگفتم مایوس نشوید، باز به مصر بروید و به دنبال یوسف باشید.)
- ۳- یعقوب بر خلاف فرزندانش، به زنده بودن یوسف و پایان پذیرفتن فراقش اطمینان داشت. «ألم أقل لكم»
- ۴- فرزند ناصالح باعث کوری پدر و فرزند صالح موجب بینایی او می‌شود. «ابيضت عيناه... فارتد»
- ۵ - اراده‌ی الهی، بر قوانین طبیعی حاکم است. «فارتد بصيراً»
- ۶- لباس و متعلقات اولیای خدا، می‌تواند منشأ اثر باشد. «القاء على وجهه فارتد بصيراً»
- ۷- چه بسا امری که مکروه شمرده می‌شود؛ ولی برای همه خیر است، چنان که قحطی ناخوشایند بود، ولی موجب آزادی بی‌گناهی چون یوسف و حاکمیت او، وصال یعقوب و کنترل قحطی شد. «أتى اعلم من الله مالاتعلمون»

آیه (۹۷ و ۹۸)

«۹۷» قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ

(فرزندان) گفتند: ای پدر! برای گناهانمان (از خداوند) طلب آمرزش کن که براستی ما خطاکار بودیم.

«۹۸» قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

(یعقوب) گفت: بزودی از پروردگارم برای شما طلب آمرزش می‌کنم، براستی که او، خود آمرزنده و بسیار مهربان است.

نکته‌ها:

فرزندان یعقوب موحد بودند و به مقام والای پدرشان آگاه بودند؛ «یا ابانا استغفر لنا» آنچه به عنوان «ضلال» به پدر نسبت داده‌اند، مراد گمراهی در عقیده نیست، بلکه گمراهی در تشخیص و علاقمندی او به یوسف بود.

برای ظالم سه روز است؛ روز قدرت، روز مهلت و روز ندامت.

برای مظلوم نیز سه روز است؛ روز حسرت که مورد ظلم قرار گرفته است، روز حیرت که در فکر

چاره‌اندیشی است و روز نصرت در این دنیا یا در جهان آخرت.

کسانی که در اثر اشتباه به پدر گفتند: «اِنَّ ابانا لَفی ضلال مبین» بعد از توجّه به اشتباه می‌گویند: «اَنَا کُنَّا خاطئین»

در تفسیر مجمع‌البیان و اطیب‌البیان آمده است که حضرت یعقوب در انتظار شب جمعه یا سحر بود تا برای فرزندانش دعا کند و لذا کلمه «سوف» بکار برد و فرمود: «سَوْفَ استغفر لکم» یعنی در آینده برای شما طلب بخشش خواهم کرد.  
پیام‌ها:

- ۱- ظلم، مایه‌ی ذلّت است. روزی که برادران، یوسف را به چاه انداختند، روز خنده آنان و ذلّت یوسف بود و امروز به عکس شد. «یا ابانا استغفر لنا»
- ۲- برای آمرزش گناهان، توسّل به اولیای خداوند جایز است. «یا ابانا استغفر لنا»
- ۳- دعای پدر تأثیر ویژه‌ای دارد. «یا ابانا استغفر لنا»
- ۴- برای توبه هیچگاه دیر نیست. «استغفر لنا»
- ۵- اعتراف به گناه و خطا زمینه آمرزش است. «اَنَا کُنَّا خاطئین»
- ۶- برای دعا، ساعات خاصی اولویّت دارد. «قال سوف استغفر لکم»
- ۷- پدر نباید کینه‌توز باشد و لغزش فرزندان را در دل نگهدارد. «استغفر لکم»
- ۸- به هنگام اقرار خلافتکار، او را ملامت نکنیم. هنگامی که گفتند: «اَنَا کُنَّا خاطئین» ما خطاکار بودیم. پدر گفت: «سوف استغفر لکم»
- ۸- گناهکار را به مغفرت الهی امیدوار کنیم. «قال سوف استغفر لکم ربّی»
- ۹- در استجاب دعا و توسّل به اولیای الهی صبور باشیم. «سوف استغفر لکم»
- ۱۰- حضرت یعقوب از حقّ خویش گذشت و برای حقّ الهی وعده دعا به فرزندان داد. «استغفر لکم ربّی»
- ۱۱- لطف خداوند، شامل بزرگ‌ترین گناه و گناهکاران نیز می‌شود. «هو الغفور الرحیم» با اینکه دو نفر از پیامبران الهی مورد آزار و اذیّت چندین ساله قرار گرفته‌اند، باز امید بخشایش از او می‌رود.

### آیه (۹۹)

«۹۹» فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ ءَاوَىٰ إِلَيْهِ أَبْوَبِهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ ءَأَمْنِينَ

پس چون (پدر و مادر و برادران) بر یوسف وارد شدند، پدر و مادرش را در کنار خویش جای داد و گفت: به خواست خدا با امان و امان داخل مصر شوید.  
نکته‌ها:

نمی‌دانم این فراز از داستان را چگونه بنویسم! یوسف برای استقبال از والدین خود، در بیرون شهر خیمه‌ای زده و به انتظار ایستاده بود تا آنها را با عزّت و احترام وارد مصر کند؛ «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ

یوسف... ادخلوا مصر» به طور طبیعی وقتی پدر و مادر و برادران یوسف، خود را برای سفر آماده می‌کردند، شور و غوغا در کنعان بود.

مردم می‌دیدند چگونه بعد از سالها، با دریافت خبر خوش سلامت یوسف، در حالی که یعقوب بینایی خود را باز یافته با اشتیاق عزم دیدار فرزند را دارد. آنها نیز خوشحال از احوال این پدر و پسر بودند، مخصوصاً از اینکه یوسف در مصر خزانه‌دار و حاکم است و در دوره قحط سالی، با ارسال غله آنها را نیز حمایت کرده است. با چه شوق و شور و عشقی می‌توان این قصه را نوشت و تمام نمود!

از کلمه‌ی «آبویه» معلوم می‌شود که مادر یوسف نیز زنده بوده است، ولی سؤالی که خودم نیز به جواب آن پی نبرده‌ام این است که چرا در سرتاسر داستان نامی از گریه، سوز و ناله‌های مادرش مطرح نشده و این موضوع مسکوت مانده است؟

در روایات آمده که یعقوب با اصرار و سوگند از یوسف خواست تا ماجرای خود را بازگو کند. وقتی یوسف شروع به بازگو کردن داستان خود کرد که برادران مرا لب چاه برده و با تهدید پیراهنم را کردند، یعقوب بی‌هوش شد. چون به هوش آمد، درخواست کرد که ادامه دهد، ولی یوسف گفت: پدر تو را به حق ابراهیم، اسماعیل و اسحاق علیهم السلام مرا از نقل داستان معاف کن! یعقوب پذیرفت (تفسیر نمونه و مجمع‌البیان).

#### پیام‌ها:

۱- استقبال در بیرون شهر، کار نیکویی است. از جمله «فلماً دخلوا علی یوسف» استفاده می‌شود مراسم استقبال از یعقوب در بیرون شهر بود و یوسف و همراهان در آنجا خیمه زده بودند و همین که کاروان رسید یوسف گفت: «أدخلوا مصر...»

۲- پست و مقام ما را از احترام به والدین غافل نکند. «أدخلوا مصر...»

۳- حتی اگر شخص اول کشور نیز خواست از امنیت سرزمین خود سخن بگوید، باید توجه به لطف خداوند داشته باشد. «ان شاء الله» زیرا تا خدا نخواهد، امنیت در کار نیست، چنانکه گروهی از سنگ‌های کوه خانه ساختند تا درامان باشند، ولی قهر خداوند از طریق صیحه‌ای که صبحگاهان رسید، امنیت آنان را به هم زد. «وكانوا ینحتون من الجبال بیوتاً آمین فآخذتهم الصیحة مصبحین» (حجر، ۸۲ - ۸۳).

۴- در انتخاب محل سکونت، از مهم‌ترین مسائل، امنیت است. «آمین»

«۱۰۰» وَ رَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

و پدر و مادرش را بر تخت بالا برد، ولی همه‌ی آنان پیش او افتادند و سجده کردند. و (یوسف) گفت: ای پدر! این است تعبیر خواب پیشین من. به یقین، پروردگارم آن را تحقق بخشید و به راستی که به من احسان کرد، آنگاه که مرا از زندان آزاد ساخت و شما را پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم را بر هم زد، از بیابان (کنعان به مصر) آورد. همانا پروردگار من در آنچه بخواهد، صاحب لطف است. بر راستی او دانای حکیم است.

نکته‌ها:

«عرش» به تختی می‌گویند که سلطان روی آن می‌نشیند. «خروا» به زمین افتادن، «بدو» به بادیه و صحرا و «نزغ» به ورود در کاری به قصد فساد معنا شده است. «لطیف» از اسم‌های خداوند است، یعنی قدرت او در لابلای کارهای پیچیده نیز نفوذ می‌کند. و تناسب آن با این آیه در این است که در زندگی یوسف گره‌های کوری بود که فقط قدرت خداوند در آنها نفوذ کرده و آنها را باز نمود. یوسف مثل کعبه شد و پدر و مادر و برادران رو به او، به عنوان کرامت او، برای خدا سجده کردند. «خروا له سجداً» و اگر این سجده برای غیر خدا و شرک بود، حضرت یعقوب و یوسف علیهما السلام که دو پیامبر خدایند شاهد چنین منکری نمی‌شدند. شاید هم این سجده، نشانه‌ی تواضع بوده، نه پرستش که در این صورت سجده بر یوسف بوده و اشکالی نداشته است. همان گونه که حضرت یعقوب در اول داستان به یوسف گفت: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ» یوسف نیز در پایان می‌گوید: «مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي». حضرت یعقوب در آغاز داستان به یوسف علیه السلام گفت: «إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (آیه ۶) و در پایان نیز یوسف علیه السلام گفت: «إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» که از جهاتی قابل توجه است.

پیام‌ها:

۱- در هر مقامی هستید والدین خود را بر خود برتر بدانیم. «رفع ابویه» آنکه رنج بیشتر داشته باید عزیزتر باشد.

۲- انبیا هم بر تخت حکومت نشسته‌اند. «علی العرش»

۳- احترام به حاکمان برحق و تواضع در برابر آنان لازم است. «خروا له سجداً»

۴- سجده‌ی پدر و برادران بر یوسف، خواب او را تعبیر کرد. «رأيتهم لی ساجدين - خروا له سجداً»

- ۵ - خداوند، حلیم است. گاهی اجابت دعایی یا تعبیر خوابی را بعد از سالیان طولانی واقع می‌گرداند. «هذا تأویل رؤیای من قبل»
- ۶- به واقعیت رساندن طرحها، کار خداوند است. «قد جعلها ربّی حقّاً» آری یوسف از پایداری و صبر خود سخنی نمی‌گوید و همه را کار خدا می‌داند.
- ۷- خواب اولیای خدا، حقّ است. «جعلها ربّی حقّاً»
- ۸ - در برخورد با واسطه‌ها و ابزار و وسایل، همیشه خدا را اصل و ناظر بدانیم. با آنکه در زندگی یوسف اسباب و عللی دست به هم دادند که او به این مقام رسید، ولی باز می‌فرماید: «قد احسن بی» یعنی ای خدا بود که به من لطف و احسان نمود.
- ۹- در هنگام برخورد با یکدیگر، از تلخی‌های گذشته چیزی نگوییم. «احسن بی اذ اخرجنی من السّجن» اولین سخن یوسف با پدر شکر خدا بود، نه نقل تلخی‌ها. او از چاه و زندان و تهمت سخنی نگفت بلکه از رهایی از زندان سخن گفت.
- ۱۰- با فتوّت باشیم و دل مهمان را نیازاریم. (در آیه شریفه، یوسف‌علیه السلام بیرون آمدن از زندان را مطرح می‌کند، امّا از بیرون آمدن از چاه سخن نمی‌گوید مبادا که برادران شرمنده شوند.) «اذ اخرجنی من السّجن»
- ۱۱- جوانمرد و با فتوّت باشیم، نه اهل عقده و انتقام. یوسف می‌گوید: «نزع الشیطان بینی و بین اخوتی» شیطان آنان را وسوسه کرد و گرنه برادرانم بد نیستند.
- ۱۲- اولیای الهی، ورود به زندان و خروج از زندان را در مدار توحید و ربوبیت می‌دانند. «ربّ السّجن احب» آیات قبل و «احسن بی ربّی اذ اخرجنی من السّجن»
- ۱۳- پایان سختی‌ها، گشایش است. «اخرجنی من السّجن»
- ۱۴- بادیه‌نشینی، يك ضرورت است نه يك ارزش. لذا در آیه تغییر زندگی از بادیه‌نشینی به شهر نشینی يك نعمت شمرده شده است. «وقد احسن بی ربّی اذ... جاء بکم من البدو»
- ۱۵- زندگی والدین در کنار فرزند، يك لطف الهی است. «قد احسن بی ربّی اذ... جاء بکم»
- ۱۶- در زمان حضرت یوسف، مصر دارای تمدّن شهرنشینی؛ ولی کنعان سرزمینی عشایری بوده است. «جاء بکم من البدو»
- ۱۷- برای پیشرفت و زندگی بهتر، حرکت و سفر لازم است. «جاء بکم من البدو»
- ۱۸- مخلص همه چیز را از خدا می‌بیند و از حوادث گله نمی‌کند. (در این آیه کلمات «جعلها ربّی، احسن بی، اخرجنی و جاء بکم»، همه سخن از الطاف الهی است)
- ۱۹- برادران و اعضای يك خانواده، باید بدانند شیطان به دنبال اختلاف میان آنهاست. «من بعد أن نزع الشیطان بینی و بین اخوتی»

- ۲۰- خود را برتر ندانیم. «بینی و بین اخوتی» یوسف نگفت شیطان آنان را فریب داد، می‌گوید شیطان بین من و آنها را... یعنی خود را نیز در يك سمت قرار می‌دهد.
- ۲۱- کارهای خداوند، همراه با رفق، مدارا و لطف است. «انّ ربّي لطيف»
- ۲۲- همه حوادث تلخ و شیرین براساس علم و حکمت الهی صورت می‌گیرد. «العلیم الحکیم»

### آیه (۱۰۱)

«۱۰۱» رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَقَّيْ مُسْلِمًا وَالْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ

(یوسف گفت:) پروردگارا! تو مرا (بهره‌ای) از حکومت دادی و از تعبیر خواب‌ها به من آموختی. (ای) پدیدآورنده‌ی آسمان‌ها و زمین، تنها تو در دنیا و آخرت مولای منی، مرا تسلیم خود بمیران و مرا به شایستگان ملحق فرما.

نکته‌ها:

اولیای خدا وقتی به عزّت و قدرت خود نگاه می‌کنند، فوراً به یاد خداوند می‌افتند و می‌گویند: خدایا هر چه هست از توست. یوسف نیز اینچنین کرد، سخن را از پدر برگرداند و متوجه خدا شد. خداوند حکومت مصر را به دو نفر داد، یکی فرعون که آن را به خود نسبت داد و گفت: «ألیس لی ملک مصر» و دیگر به یوسف داد که آنرا به خدا نسبت داد و گفت: «آتیتنی من الملک» تفکر ابراهیم، در ذریّه و فرزندان او جلوه‌گری می‌کند. ابراهیم گفت: «أسلمت لربّ العالمین» (بقره، ۱۳۱).

من تسلیم پروردگار عالمیان هستم، سپس نوه او یعقوب به فرزندان سفارش می‌کند که با ایمان از دنیا بروید. «لاتموتنّ الاّ و انتم مسلمون» (بقره، ۱۳۲).

در اینجا فرزند یعقوب نیز مرگ در حال تسلیم را از خدا می‌خواهد؛ «توقّنی مسلماً» به هر حال ابراهیم‌علیه السلام از صالحین است؛ «انّه فی الآخرة لمن الصّالِحین» (بقره، ۱۳۰).

و یوسف‌علیه السلام می‌خواهد به او ملحق شود. «الحقنی بالصّالِحین» یوسف که خداوند همواره او را حفظ کرد، به او علم داد، به او حکومت داد و خطر را از او دور کرد، باز نگران عاقبت خود است. وای به حال کسانی که قدرت، مال و علم خود را با حيله به دست آورده‌اند، آنان چه عاقبتی خواهند داشت!.

خداوند به حضرت آدم اسمائی آموخت؛ «وعلم آدم الاسماء» (بقره، ۳۱).

به حضرت داود علم زره بافی؛ «و علمناه صنعة لبوس» (انبیاء، ۸۰).

به سلیمان، علم نطق پرندگان؛ «علمنا منطق الطیر» (نمل، ۱۶).

به یوسف، علم تعبیر خواب؛ «عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْآحَادِيثِ» و به پیامبر اسلام علوم اولین و آخرین.  
«و عَلَّمَكُ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» ( نساء، ۱۱۳).

پیام‌ها:

- ۱- اعطای حکومت، از شئون ربوبیت الهی است. «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ»
- ۲- حکومت را نتیجه‌ی فکر، مال، قدرت، یار و طرح خود ندانیم، بلکه اراده‌ی خداوند عامل اصلی است. «آتیتنی»
- ۳- آنچه خدا به نیکان بدهد یا از آنان بگیرد، برای تربیت آنان است. «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي، رَبِّ السَّجْنِ احب»
- ۴- حکومت، حقّ دانشمندان است نه بی‌سوادان. «آتیتنی... علمتتی» دانش یوسف وسیله حاکمیت او شد.
- ۵ - در هر موقعیت و حالی، خود را به خداوند بسپاریم. «انت ولیّ فی الدنیا والاخرة»
- ۶- قدرت و حکومت و سیاست، زمینه خروج از دین است، مگر اینکه خداوند لطف کند. «توقّنی مسلماً» (یوسف در چاه دعایی داشت و در زندان دعای دیگر داشت، ولی همین که به حکومت رسید دعای او این بود: خدایا من مسلمان بمیرم).
- ۷- بندگان خدا در اوج عزّت و قدرت به یاد مرگ و قیامت و سرانجام کار خود هستند. «توقّنی مسلماً و الحقنی بالصالحین» (همان گونه که همسر فرعون در کاخ فرعون به فکر قیامت بود و می‌گفت: «رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ» ( تحریم، ۱۱).
- پروردگارا! در بهشت برای من جایی نزد خود قرار بده.)
- ۸ - عظمت خداوند تنها به خاطر نعمت‌هایی که به ما ارزانی داشته نیست، بلکه او به وجود آورنده‌ی کلّ هستی است. «فاطر السموات والارض»
- ۹- افتخار یوسف آن نیست که حاکم بر مردم است، افتخارش آن است که خداوند حاکم بر اوست. «انت ولیّ فی الدنیا و الاخرة»
- ۱۰- حسن عاقبت و پایداری در کار خیر، مهمتر از شروع آن است. انبیا برای حسن عاقبت دعا می‌کردند؛ «توقّنی مسلماً» یعنی مرا در تسلیم خود تا مرگ پایدار بدار ( تفسیر المیزان).
- ۱۱- در دعا، اول از نعمت‌های الهی یاد کنیم؛ «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي» بعد درخواست خود را مطرح کنیم. «توقّنی مسلماً»
- ۱۲- چون به قدرت رسیدیم، مناجات با خدا را از یاد نبریم. «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي...»

- ۱۳- حضرت یوسف‌علیه السلام در شور انگیزترین لحظات متوجه خدا شده و با او مناجات می‌کند.  
«رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي...»
- ۱۴- علم و دانش در حکمرانی صحیح و عادلانه نقش مهمی دارد. «آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ وَ عَلَّمْتَنِي»
- ۱۵- در دعاها و مناجات‌ها تنها به فکر دنیا و مسائل مادی نباشیم. «فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»
- ۱۶- حاکمیت انسان محدود است، «آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ» اما حکومت الهی بر همه‌ی هستی است.  
«فَاطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» علم انسان محدود و ناچیز، «مَنْ تَأْوِيلُ الْإِحَادِيثِ...» اما سرچشمه علم خداوند است. «عَلَّمْتَنِي»
- ۱۷- خدایی که خالق آسمان‌ها و زمین است می‌تواند کسی را از لابلای تمام سختی‌ها نجات داده و او را به بالاترین درجه‌ها برساند. «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ... فَاطَرَ السَّمَاوَاتِ...»
- ۱۸- به ایمان فعلی خود مغرور نشویم، حفظ ایمان تا آخر مهم است. «تَوَقَّئِنِي مُسْلِمًا»
- ۱۹- نهایت ایمان، تسلیم در برابر خداوند است. «تَوَقَّئِنِي مُسْلِمًا»
- ۲۰- حسن عاقبت یا فرجام نیک، بهترین نعمتی است که خداوند به بندگانش عطا می‌کند. «تَوَقَّئِنِي مُسْلِمًا»
- ۲۱- با ایمان مردن و در زمره صالحان قرار گرفتن، آرزوی پاکان است. «تَوَقَّئِنِي مُسْلِمًا وَ الْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ»
- ۲۲- انسان‌های وارسته حکومت را برای خدمت و صلاح می‌خواهند. «الْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ»
- ۲۳- صالحان دارای بالاترین مقام در آخرت هستند. (یوسف آرزوی ملحق شدن به آنان را دارد)  
«الْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ»

### سیمای یوسف (ویژگی‌های يك رهبر موفّق)

- در پایان داستان حضرت یوسف، سیمایی از آن را مرور می‌کنیم:
- ۱- توجه کامل به خداوند در تلخی‌ها: «رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ...» در شادی‌ها و شیرینی‌ها: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ»
- ۲- رهاکردن هر خط انحرافی از هر گروهی: «أَنْتِ تَرَكْتِ مَلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ»
- ۳- پی‌گیری راه مستقیم پیشگامان: «وَ اتَّبَعْتِ مَلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ... وَ الْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ»
- ۴- پایداری در راه رضای خدا تا آخرین نفس: «تَوَقَّئِنِي مُسْلِمًا»
- ۵- وقار در برابر رقبا: «أَحَبُّ إِلَيَّ إِبِينَا مَنَّا»
- ۶- صبر در برابر حوادث و ممرات‌ها: «يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ، أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا»
- ۷- پاکدامنی و ترجیح تقوی بر رفاه: «مَعَاذَ اللَّهِ، رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي»



- ۸ - کتمان در برابر بیگانگان: «و شروره بثمان بخش»
- ۹- علم وافر: «عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْآحَادِيثِ - أَنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ...»
- ۱۰- بیان رسا و فصیح: «فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدِينَا مَكِينٌ»
- ۱۱- اصالت خانوادگی: «آبَائِي إِبْرَاهِيمُ وَ إِسْحَاقُ...»
- ۱۲- مدارا با مخالفان فکری: «يَا صَاحِبِي السَّجْنِ»
- ۱۳- اخلاص: «كَانَ مِنَ الْمَخْلِصِينَ»
- ۱۴- سوز و علاقه به هدایت دیگران: «أَرِيَابَ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرَ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ»
- ۱۵- قدرت طراحی و ابتکار: «جَعَلَ السَّقَايَةَ، أَتُونِي بِأَخْ لَكُمْ، فَذَرُوهُ فِي سَنِبَلِهِ،...»
- ۱۶- تواضع و فروتنی: «رَفَعَ أَبُوبِهِ عَلَى الْعَرْشِ»
- ۱۷- عفو و اغماض: «لَا تُتْرِبْ عَلَيْكُمْ»
- ۱۸- فتوت و جوانمردی: «نَزَعَ الشَّيْطَانَ بَيْنِي وَ بَيْنَ أُخُوتِي»
- ۱۹- امانتداری: «أَجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ»
- ۲۰- مهمان‌نوازی: «أَنَا خَيْرَ الْمَنْزِلِينَ»

### آیه (۱۰۲)

«۱۰۲» ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ

(ای پیامبر!) این (داستان) از خبرهای غیبی است که ما به تو وحی می‌کنیم و تو نزد آنان (برادران یوسف) نبودی آنگاه که در کار خویش هم داستان و متفق شدند و نیرنگ می‌نمودند (که چگونه یوسف را در چاه اندازند و بگویند گریگ او را دریده است).

پیام‌ها:

- ۱- انبیا از طریق وحی، با غیب آشنا می‌شوند. «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ...»
- ۲- انبیا، تمام اخبار غیبی را نمی‌دانند. «مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ»
- ۳- آنجا که خدا نخواهد، نه تصمیم مردم «امرهم» نه اجماع آنان «اجمعوا» و نه نقشه و توطئه «یمکرون» اثری ندارد.
- ۴- در حوادث پی‌درپی و مرتبط، نکته اصلی و نقطه‌ی شروع را فراموش نکنید. محور داستان یوسف توطئه نابودی یوسف بود. «اجمعوا أمرهم و هم یمکرون»

### آیه (۱۰۳)

«۱۰۳» وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ يَمُؤْمِنِينَ

(ای پیامبر!) بیشتر مردم ایمان بیاور نیستند، هر چند (سخت بکوشی و) حرص و آرزو داشته باشی.

نکته‌ها:

کلمه‌ی «حرص» به معنای علاقه شدید به چیزی و تلاش برای دستیابی به آن است.

پیامرها:

۱- بارها اکثریت مردم از نظر اعتقادات دینی، مورد انتقاد قرآن قرار گرفته‌اند. «و ما اکثر الناس... بمؤمنین»

۲- پیامبران نسبت به هدایت دیگران، سوز و اشتیاق دارند. «حَرَصَتْ»

۳- هر حرصی مذموم نیست. (پیامبر برای ایمان آوردن مردم، حرص می‌ورزید) «حَرَصَتْ»

۴- کج فهمی و ایمان نیاوردن اکثریت مردم نباید مانع تبلیغ دین و بیان حقیقت گردد. «ما اکثر الناس... بمؤمنین»

۵- ایمان نیاوردن اکثریت مردم، به خاطر کوتاهی پیامبران نیست، بلکه نتیجه‌ی اختیار و آزادی خود انسان‌ها است که نخواسته‌اند ایمان بیاورند. «ما اکثر الناس ولو حرصت بمؤمنین»

### آیه (۱۰۴)

«۱۰۴» وَ مَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ

و تو بر این (وظیفه‌ی ارشاد) پاداشی از آنان نمی‌خواهی. آن (رسالت و قرآن) جز تذکر و پندی برای جهانیان نیست.

نکته‌ها:

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نیز همانند سایر پیامبران، هرگز از مردم در قبال هدایت آنان پاداشی درخواست نکرد. زیرا توقع داشتن از مردم، پذیرش دعوت را سنگین می‌کند. در سوره طور آیه ۴۰ می‌خوانیم: «ام تسئلهم اجراً فهم من مغرمٍ مثقلون» مگر از مردم مزدی درخواست کردی تا پرداخت آن برایشان سنگین باشد. اگر در آیه دیگر می‌بینیم که مزد رسالت را مودت اهل قریبی می‌داند، «الّا المودّة فی القربی» (شوری، ۲۳).

برای آن است که پیروی و تبعیت اهل‌بیت، برای خود مردم سودمند است نه پیامبر، زیرا در جای دیگر می‌خوانیم: «قل و ما سئلتکم من اجر فهو لکم» (سبا، ۴۷).

آری کسی که اهل‌بیت را دوست دارد از آنان اطاعت می‌کند و اطاعت از آنان اطاعت از پیامبر و خداست.

قرآن ذکر است، زیرا:

یادآور آیات، نعمات و صفات الهی است.

یادآور گذشته و آینده انسان است.  
یادآور عوامل سقوط و عزت جوامع است.  
یادآور صحنه‌های قیامت است.  
یادآور عظمت هستی است.  
یادآور تاریخ و زندگی شخصیت‌های تاریخ‌ساز است.  
معارف قرآن و احکام آن حقایقی است که باید آنرا فرا گرفت و همواره به خاطر داشت. زیرا «ذکر»  
به علم و معرفتی گفته می‌شود که در ذهن حاضر باشد واز آن غفلت نشود.

پیام‌ها:

۱- مبلّغ نباید از مردم توقعی داشته باشد، همانگونه که پیامبران چنین بودند. «و ما تسئلهم علیه من اجر»

۲- آنچه زشت است درخواست پاداش در قبال هدایت مردم است، نه دریافت آن. «تسئل»

۳- معارف قرآن فطری است و همه مردم از آن می‌توانند بهره ببرند. (کلمه‌ی «ذکر» در جایی است که انسان در درون خود می‌دانسته، ولی فراموش کرده است)

۴- کار پیامبران یادآوری و بیدار ساختن فطرت‌هاست. «ذکر للعالمین»

۵ - رسالت پیامبر اسلام، جهانی است. «للعالمین»

۶- ایمان نیاوردن گروهی از مردم، حتّی اکثریت آنان در يك زمان و مکان نباید مبلغان دینی را دلسرد کرده و مأیوس نماید. اگر در منطقه‌ای از زمین گروهی ایمان نیاوردند، در جای دیگر تبلیغ نمایند.  
«للعالمین»

آیه (۱۰۵)

«۱۰۵» وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ

و چه بسیار نشانه در آسمان‌ها و زمین که بر آن می‌گذرند، در حالی که از آن روی گردانند.  
نکته‌ها:

گویا این آیه برای تسلّی خاطر پیامبرصلی الله علیه وآله و هر رهبر و امام بر حقّ است که اگر مردم به فرمان و دستور آنان بی‌اعتنا بودند نگران نباشند، آنان دائماً بر نشانه‌های قدرت و حکمت خدا در آفریده‌ها برخورد می‌کنند، ولی لحظه‌ای نمی‌اندیشند. این همه زلزله، کسوف، خسوف، صاعقه، گردش ستارگان و کهکشان‌ها و همه و همه را می‌بینند، ولی از آن اعراض می‌کنند.

جمله «یمرّون علیها» را سه نوع معنی کرده‌اند:

۱- منظور از مرور انسان‌ها بر آیات الهی، مشاهده آنهاست.

۲- منظور از مرور انسان‌ها بر آیات، حرکت زمین است، زیرا با حرکت زمین، انسان بر اجرام آسمانی مرور می‌کند (تفسیر المیزان).

۳- مرور بر آیات آسمانی، پیشگویی سوار شدن انسان بر وسایل فضایی و حرکت آنها در آسمان‌ها است (سفرنامه حج آية الله صافی).

اعراض، از غفلت خطرناکتر است. با اینکه تعداد نشانه‌ها زیاد است «کاین» و انسان دائماً با آنها رابطه دارد «یمرّون» اما نه تنها فراموش می‌کند و نه تنها از آنها غفلت می‌کند، بلکه مواقعی نیز با عنایت از آنها اعراض می‌کند.

پیام‌ها:

۱- تمام هستی، نشانه و رمز خدانشناسی است. «آیة»

۲- انسان اگر لجاجت کند، هیچ نشانه‌ای را نمی‌پذیرد. «و کاین من آیة... یمرّون علیها و هم عنها معرضون»

۳- نگاه سطحی و بدون فکر و تأمل زمینه هدایت و رشد نیست. «یمرّون... معرضون»

۴- علم به تنهایی کافی نیست، حقّ پذیری نیز لازم است تا ایمان حاصل شود. «یمرّون علیها و هم عنها معرضون»

۵- احسن القصص بودن داستان به تنهایی کافی نیست؛ مهم آمادگی برای به کار بستن و پذیرفتن این همه درس بزرگ است. «و هم عنها معرضون»

آیه (۱۰۶)

«۱۰۶» وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ

و بیشترشان به خداوند ایمان نمی‌آورند، جز اینکه (با او چیزی را) شریک می‌گیرند. (و ایمانشان خالص نیست)

نکته‌ها:

امام رضا علیه السلام فرمودند: شرك در این آیه به معنای کفر و بت‌پرستی نیست، بلکه مراد توجه به غیر خداوند است (تفسیر نمونه).

از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است که فرمودند: شرك در انسان، از حرکت مورچه سیاه در شب تاریک بر سنگ سیاه، مخفی‌تر است (سفینة البحار، ج ۱، ص ۶۹۷).

امام باقر علیه السلام نیز فرمودند: مردم در عبادت موحد هستند، ولی در اطاعت از غیر خدا گرفتار شرك می‌شوند (کافی، ج ۲، ص ۲۹۲).

و در روایات دیگری می‌خوانیم که مراد از شرك در این آیه، شرك نعمت است. مثل اینکه می‌گوییم فلانی کار مرا سر وسامان داد، اگر فلانی نبود نابود شده بودم و امثال آن (تفسیر نمونه).

پیام‌ها:

۱- ایمان، مراتبی دارد و ایمان خالص که هیچ گونه شرکی در آن نباشد کم است. «و ما یؤمن... الا و هم مشرکون»

نشانه‌های مؤمن مخلص

۱- در انفاق: «لانريد منكم جزاء و لاشکوراً» (انسان، ۹).

از کسی توقع پاداش و تشکر ندارد.

۲- در عبادت: «و لا یشرك بعبادة ربّه احداً» (کهف، ۱۱۰).

جز خداوند کسی را بندگی نمی‌کند.

۳- در تبلیغ: «إن اجری الا علی اللّٰه» (هود، ۲۹).

به غیر خداوند از کسی پاداش نمی‌خواهد.

۴- در ازدواج: «و لأمة مؤمنة خیر» (بقره، ۲۲۱).

ایمان را اصل قرار می‌دهد.

۵- در برخورد با مردم: «قل اللّٰه ثم ذرهم» (انعام، ۹۱).

جز رضای او همه چیز را کنار می‌گذارد.

۶- در جنگ و برخورد با دشمن: «و لایخشون احداً الا اللّٰه» (احزاب، ۳۹).

از کسی به جز خداوند نمی‌هراسد.

۷- در مهرورزی و محبت: «والذین آمنوا اشدّ حباً للّٰه» (بقره، ۱۶۵).

هیچ کس را به اندازه خداوند دوست نمی‌دارد.

۸- در تجارت و کسب و کار: «رجال لاتلهیهم تجارة و لابیع عن ذکر اللّٰه» (نور، ۳۷) از یاد خداوند غافل نمی‌شود.

نشانه‌های مؤمن آلوده به شرك

۱- عزّت را از دیگران آرزو می‌کند: «أیبتغون عندهم العزّة» (نساء، ۱۳۹).

- ۲- در عمل: «خلطوا عملاً صالحاً وأخر سيناً» (توبه، ۱۰۲).  
 کار شایسته را با ناشایست می‌آمیزد.
- ۳- در برخورد با دیگران: «كلّ حزب بما لديهم فرحون» (مؤمنون، ۵۳).  
 دچار تعصبات حزبی و گروهی می‌شود.
- ۴- در عبادت: «الذین هم عن صلاتهم ساهون . الذین هم یرائون» (ماعون، ۵ - ۶) بی‌توجهی و  
 ریاکاری می‌کند.
- ۵ - در جنگ و نبرد: «یخشون الناس کخشية الله» (نساء، ۷۷).  
 از مردم می‌ترسد.
- ۶- در تجارت و امور دنیوی: «ألهاکم التکاثر» (تکاثر، ۱).  
 سرگرم افزون‌طلبی است.
- ۷- در انتخاب دین و دنیا: «و اذا رأوا تجارة او لهواً انفضوا اليها و ترکوک قائماً» (جمعه، ۱۱).  
 دنیا را می‌گیرند و پیامبر را تنها می‌گذارند.

### آیه (۱۰۷)

«۱۰۷» أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ  
 آیا (آنها که ایمان نمی‌آورند) از اینکه عذاب الهی آنها را در برگیرد و یا قیامت در حالی که نمی‌دانند  
 ناگهانی فرا رسد، در امانند؟  
 نکته‌ها:

«غاشیه» به معنای عقوبتی است که جامعه یا فردی را در برمی‌گیرد.

پیام‌ها:

- ۱- هیچ کس خود را تضمین شده نپندارد. «أفآمنوا»
- ۲- احتمال قهر الهی، برای حرکت انسان به سوی راه حق کافی است، مشکل در این است که  
 بعضی این احتمال را هم نمی‌دهند. «أفآمنوا»
- ۳- قهر خداوند، فراگیر است و امکان فرار نیست. «غاشیه»
- ۴- جزیی از عذاب، برای گرفتار کردن انسان کافی است. «غاشیه من عذاب»
- ۵ - یاد قیامت، عامل تربیت است. «تأتیهم الساعة»

### آیه (۱۰۸)

«۱۰۸» قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ  
 الْمُشْرِكِينَ

(ای پیامبر! تو نیز) بگو: این راه من است. من و هر کس پیروی‌ام کرد، با بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنیم و خداوند (از هر شریکی) منزّه است و من از مشرکان نیستم.  
نکته‌ها:

دعوت کننده به توحید با توده مردم فرق دارد، همانگونه که در دو آیه قبل گفتیم توده‌ی مردم غالباً ایمانشان آلوده به شرك است؛ «و ما يؤمن اكثرهم بالله الا و هم مشركون» اما مبلغ آسمانی باید بتواند بگوید: «و ما انا من المشركين»  
پیام‌ها:

- ۱- راه انبیا، روشن و در معرض شناخت و دید همگان است. «هذه سبيلي»
- ۲- پیامندگان راه حق باید مواضع خود را با صراحت و بدون ترس بیان و اعلام کنند. «هذه سبيلي»
- ۳- دعوت رهبر باید به سوی خدا باشد، نه به خود. «ادعوا الى الله»
- ۴- رهبر باید بصیرت کامل داشته باشد. «على بصيرة»
- ۵- مردم را چشم بسته و بدون آگاهی نباید به انجام کاری ترغیب کرد. «على بصيرة»
- ۶- پیروان پیامبر باید هر کدام مبلغی باشند که با بصیرت و آگاهی مردم را به سوی خدا دعوت کنند. «ادعوا الى الله... آنا و من اتبعني» ۷- محور تبلیغ، تنزیه خداوند از هرگونه شرك و شريك است. «سبحان الله»
- ۸- توحید و نفی شرك، اساس دین اسلام می‌باشد. «ادعوا الى الله، ما انا من المشركين»
- ۹- مبلغان دینی باید افرادی خالص و مخلص باشند. «ما انا من المشركين»

### آیه (۱۰۹)

«۱۰۹» وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا تُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ  
و پیش از تو (پیامبری) نفرستادیم، جز مردانی از اهل آبادی‌ها را که به آنان نیز وحی می‌کردیم. (با وجود این) آیا در زمین سیر نکرده‌اند تا عاقبت کسانی را که پیش از آنان بوده‌اند بنگرند؟ و قطعاً سرای آخرت برای کسانی که تقوا پیشه کرده‌اند بهتر است. آیا نمی‌اندیشید؟  
نکته‌ها:

بارها مخالفان انبیا بهانه می‌گرفتند که چرا پیامبران انسان‌هایی همانند ما هستند؟ گویا مردم زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نیز این چنین فکر و سؤالی را داشتند که این آیه، هم پاسخ می‌گوید و هم هشدار می‌دهد.  
پیام‌ها:

- ۱- همه انبیا مرد بوده‌اند. «و ما ارسلنا من قبلك الا رجالاً» زیرا امکان تبلیغ، هجرت و تلاش، برای مرد بیشتر است.
- ۲- علوم انبیا از طریق وحی و به اصطلاح «لَدَنی» بوده است. «نوحی الیهم»
- ۳- پیامبران از جنس مردم بوده و در میان آنان زندگی می‌کردند. (نه فرشته بودند، نه افراد گوشه‌گیر و نه اهل رفاه.) «من اهل القرى»
- ۴- سیر و سفر باید هدفدار باشد. «أفلم یسیروا ... فینظروا»
- ۵ - مشاهده مستقیم از کارآمدترین شیوه‌های دریافت حقیقت است. «أفلم یسیروا... فینظروا»
- ۶- سیر و سیاحت در زمین و آگاهی از تاریخ و درس عبرت گرفتن، برای هدایت و تربیت بسیار کارگشاست. «فینظروا»
- ۷- حفظ آثار باستانی برای بازدید و عبرت آیندگان لازم است. «فینظروا»
- ۸ - فرستادن انبیا، نزول وحی و هلاکت مخالفان لجوج آنها، همه از سنت‌های الهی در تاریخ است. «کیف کان عاقبة الذین من قبلهم»
- ۹- کفار از مخالفت با پیامبران چیزی بدست نمی‌آورند، در دنیا گرفتار قهر و عذابند. ولی اهل تقوی به آخرت که بهتر از دنیاست می‌رسند. «و لدار الاخرة خیر»
- ۱۰- به کار انداختن عقل و فکر بشر از اهداف رسالت انبیا و قرآن است. «أفلا تعقلون»
- ۱۱- خرد و اندیشه، انسان را به سوی مکتب انبیا پیش می‌برد. «أفلا تعقلون»

### آیه (۱۱۰)

«۱۱۰» حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَرَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّىَ مَنْ نَشَاءُ وَ لَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ

(دعوت پیامبران و مخالفت دشمنان همچنان ادامه داشت) تا هنگامی که پیامبران (از هدایت مردم) به آستانه نومی رسیدند و کفار گمان کردند (وعده‌ی عذاب) به دروغ به آنان داده شده است، آنگاه یاری ما به آنان رسید، پس کسانی را که می‌خواستیم نجات یافتند و (لی) عذاب ما از گروه مجرمان باز گردانده نمی‌شود.

نکته‌ها:

در طول تاریخ، پیامبران در دعوت خود مستمر و مصر بودند، تا آنکه از هدایت مردم مأیوس می‌شدند، چنانکه مخالفان لجوج نیز دست از مقاومت برنمی‌داشتند. نمونه‌هایی از آن را در قرآن می‌خوانیم:

الف: نمونه یأس انبیا:



بعد از آنکه نوح سالیان متمادی مردم را دعوت کرد، جز گروه اندکی کسی ایمان نیاورد، خداوند به او فرمود: «لن يؤمن من قومك الا من قد آمن» (هود، ۳۶).

جز کسانی که ایمان آورده‌اند، کس دیگری از قوم تو ایمان نخواهد آورد. نوح در نفرین خود که نشان از یأس او نیز دارد، می‌گوید: «و لایلدوا الا فاجراً کفّاراً» (نوح، ۲۷).

از اینان جز کافر فاجر نیز متولد نخواهد شد.

در داستان زندگی و دعوت هود، صالح، شعیب، موسی، و عیسی‌علیهم السلام نیز این یأس از ایمان آوردن کفار به چشم می‌خورد.

ب: نمونه سوءظن مردم به انبیا:

کفار تهدید انبیا را توخالی و دروغ می‌پنداشتند. در سوره هود آیه ۲۷ می‌خوانیم «بل نطنکم کاذبین» (هود، ۲۷).

گمان می‌کنیم شما دروغ‌گویید. یا اینکه فرعون به موسی‌علیه السلام گفت: «انّی لاطنک یا موسی مسحوراً» (اسراء، ۱۰۱).

به راستی که گمان می‌کنم که تو افسون زده‌ای.

ج: نمونه نصرت خداوند:

قرآن نصرت الهی را حقّی می‌داند که خداوند بر خود لازم کرده است «و کان حقّاً علینا نصر المؤمنین» (روم، ۴۷).

یعنی یاری مؤمنان بر ما لازم است. یا در جای دیگر می‌فرماید: «نجینا هوداً و الذین آمنوا معه» (هود، ۵۸) ما هود و مؤمنین را نجات دادیم.

اما درباره قهر خداوند که از مجرمان بر نمی‌گردد، در سوره‌ی رعد آیه ۱۱ می‌فرماید: «اذا اراد الله بقوم سوءً فلا مردّ له» هرگاه خداوند بر قومی قهر بگیرد، برگشت ندارد.

پیام‌ها:

۱- قساوت و لجاجت در انسان، تا آنجا اوج می‌گیرد که انبیای بردبار را نیز مایوس می‌کند. «اذا استیئس الرسل»

۲- خوش‌بینی و حسن‌نیت و حوصله اندازه دارد. «حتّی»

۳- نیروی خود را صرف زمینه‌های غیرقابل نفوذ نکنیم. باید از هدایت‌پذیری برخی مردم صرف نظر کرد. «استیئس الرسل»

۴- مهلت دادن به مجرمان و تاخیر عذاب آنان، از سنّت‌های الهی است. «حتّی اذا استیئس» یعنی به قدری ما به مجرمان مهلت دادیم که انبیا مایوس شدند.

۵ - تاخیر عذاب الهی سبب جرأت و تکذیب مجرمین می‌گردد. «حتّی اذا... و ظنّوا انّهم قد کذبوا»

۶- ناامیدی انبیا از هدایت مردم، شرط نزول قهر خداست. «اذا استیئس... لایرد بأسنا...»

- ۷- امدادهای الهی نسبت به پیامبران هم زمان خاصی دارد. «اذا استئیس... جاءهم»
- ۸ - قهر الهی شامل انبیا و مومنان واقعی نمی‌شود. «فُنَجِّی»
- ۹- هم قهر و عذاب و هم لطف و امداد به دست خداست. «نصرنا ... بأسنا»
- ۱۰- سرنوشت قهر یا نجات انسان بدست خود اوست. «من نشاء، مجرمین»
- ۱۱- اراده وخواست خدا قانون‌مند است. «من نشاء ولا یردّ بأسنا عن القوم المجرمین»
- ۱۲- راه خدا بن‌بست ندارد. «اذا استئیس الرسل... جاءهم نصرنا» (هر کجا مردم کار را به بن‌بست کشانند قدرت خدا جلوه می‌کند).
- ۱۳- هیچ قدرتی مانع قهر خدا نمی‌شود. «لا یردّ بأسنا»
- ۱۴- سنّت خداوند در حمایت انبیا و هلاکت مجرمان است. «جاءهم نصرنا ، لا یردّ بأسنا»

### آیه (۱۱۱)

«۱۱۱» لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

به راستی در سرگذشت آنان، برای خردمندان عبرتی است. (این) سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد، بلکه تصدیق کننده‌ی آن (کتاب آسمانی) است که پیش از آن آمده و روشن‌گر هر چیز و (مایه) هدایت و رحمت برای گروهی است که ایمان می‌آورند.  
نکته‌ها:

«عبرت» و «تعبیر» به معنی عبور است، عبور از صحنه‌ای به صحنه‌ای دیگر. «تعبیر خواب» عبور از رؤیا به واقعیات. و «عبرت» یعنی عبور از دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها به نادیدنی‌ها و ناشنیدنی‌ها. «قصصهم» شاید اشاره به داستان تمام انبیا باشد و شاید مراد، داستان یوسف، یعقوب، برادران، عزیز مصر و حوادث تلخ و شیرینی باشد که در این سوره آمده بود.  
پیام‌ها:

- ۱- شرط امتیاز در داستان‌ها، پندآموزی آنهاست. در ابتدای سوره فرمود: «نحن نقصّ عليك احسن القصص» ودر آخر فرمود: «لقد كان في قصصهم عبرة»
- ۲- چنانکه حضرت یوسف علیه السلام علی رغم همه کیدها و مشکلات و موانع به عزّت و قدرت رسید، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نیز علی رغم همه‌ی مکرها و... به عزّت و قدرت خواهد رسید. «لقد كان في قصصهم عبرة»
- ۳- تنها خردمندان از داستان‌ها، پند و عبرت می‌گیرند. «عبرة لا ولی الالباب»
- ۴- داستان‌های قرآن، بیان واقعیّت‌های عینی و عبرت آموز است. (یافتنی است، نه بافتنی.) «ما كان حديثاً يفترى»

- ۵ - گفتار راست و واقعی، تأثیر عمیق دارد. «عبرة... ما كان حديثاً يفتری»
- ۶- قرآن با کتب آسمانی دیگر همسو است. «تصدیق الذی...»
- ۷- قرآن، تمام نیازهای انسان را مطرح می‌کند. «تفصیل کلّ شیء»
- ۸ - قرآن، هدایت محض است و آمیخته با هیچ ضلالتی نیست. «هدی»
- ۹- تنها اهل ایمان از هدایت و رحمت قرآن بهره می‌برند. «هدی و رحمة لقوم یؤمنون»
- ۱۰- نکته سنجی و درس گرفتن عقل لازم دارد؛ «عبرة لاولی الالباب» ولی دریافت نور و رحمت الهی، ایمان نیز لازم دارد. «لقوم یؤمنون»
- ۱۱- داستان یوسف برای جویندگان حقیقت، آیت «آیات للسائلین» برای خردمندان، عبرت «عبرة لاولی الالباب» و برای اهل ایمان، مایه‌ی هدایت و رحمت است. «هدی و رحمة لقوم یؤمنون»

«الحمد لله ربّ العالمین»

خداوندا!

به آبروی حضرت یعقوب علیه السلام، همه‌ی ما را در شدائد و سختی‌ها صبور قرار بده!

خدایا!

به آبروی حضرت یوسف علیه السلام، همه‌ی ما را در حوادث، فتنه‌ها و شرایط حسّاس، حفظ فرما!

خداوندا!

یوسف زهرا حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را از ما راضی و خشنود فرما و به ما توفیق مهجوریت‌زدایی از قرآن و مظلومیت‌زدایی از اهل بیت‌علیهم السلام مرحمت فرما.

«آمین ربّ العالمین»